اسلام و نژاد پرستی

مؤلف:
استاد عبدالعزیز قاره

مترجم:
قریب الله مطیع



رد شبهات ملحدين

 no-atheism.net

 islamway1434

 no_atheism

 no_atheism

 asteira

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

فهرست مطالب

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٞ﴾الحجرات: ١٣

«ای انسانها! ما شما را از مرد و زنی (بنام آدم وحواء)آفریدیم وشما را نژادها وقبایل گردانیدیم تا همدیگر را بشناسید، بیگمان گرامی ترین شما در نزد خداوندﻷ پرهیزگار ترین شما ست، حقا که خداوند دانا وآگاه است».

﴿ وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦ خَلۡقُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفُ أَلۡسِنَتِكُمۡ وَأَلۡوَٰنِكُمۡۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّلۡعَٰلِمِينَ ﴾الروم: ٢٢ «و از زمرۀ نشانه های ـ قدرت وعظمت ـ خداﻷ آفرینش آسمانها و زمین ومختلف بودن زبانها و رنگهای شما ست، بی گمان درین دلایلی است برای فرزانگان و دانشوران».

رسول الله ج می‌فرمایند: «من بطأ به عمله لم يسرع به نسبه». (کسیکه عملش او را عقب بیندازد، نسبش نمی تواند او را سبقت دهد)

علامه اقبال / چنین می سراید:

نه افغانیم و نه ترک و تتاریم
چمن زاریم و از یک شاخساریم
تمیز رنگ و بو بر ما حرام است
که ما پروردۀ یک نو بهاریم

مقدمه‌ی مترجم

مردم مظلوم و رنجدیدۀ افغانستان در طول تاریخ با فدا کـاری و جانبـازی های خویش استعمار گران را جواب دندان شکن داده اند، که هرگـز فرامـوش آنها نخواهد شد، اخلاص وصداقت آنها در برابر دیـن وعقیـده، وطـن ومـردم خویش را نمیتوان نا دیده گرفت، ولی متأسفانه احساسات پاک و شور آفـرین آنها قربانی خواسته های مردمان مغرض وخیانت کار شده است، عـدم وجـود قیادت واحد، دسیسه وتوطئۀ دشمنان، غفلت، بی پروایی وبی توجهی بزرگـان باعث شده تا دست آورد ها وثمرات چندین سـالۀ ملـت کـه محصـول جـان وخون آنهاست آهسته آهسته از دست رود، دشمنان اسلام همیشه کوشیده انـد تا ملت های مسلمان را از راه تفرقه واختلاف زیـر یـوغ اسـتعمار خـویش در آورند، (تفرقه بینداز وحکومت کن) شـعار قـدیمی اسـتعمار گـران اسـت کـه توانسته اند ازاین راه پلان های شوم خویش را عملی نمایند. با تأسـف دریـن دام خطرناک کسانی گیر ماندندکه گمان نمی‌رفت آنها طعمـۀ آن شـوند، خانـه جنگی ها، حوادث دلخراش وفاجعه های که در دهـۀ هفتـاد، بعـد از پیـروزی مجاهدین بر حکومت دست نشاندۀ روس رخ داد، نشان دهنـدۀ آن اسـت کـه عاملین آن از خط سیر اصلی شان تخطی نمودند. و هر قوم ونژادی کوشید تـا برمنصب ومقام بلند تری حایز آیـد بـدون در نظـر داشـت مصـلحت، اهلیـت وتوانمندی اشخاص.

حضرت ابوذر ﷛ هنگامیکه از پیامبرﷺ خواست تـا او را در یکـی از مقـام ومسؤلیت های بزرگ بگمارد آنحضرت ﷺ فرمودند: «ای اباذر! همانا تو ناتوانی وآن امانت است ونتیجۀ آن در روز قیامت خواری وپشیمانی است مگر کسـیکه آن را بحقش گرفته و واجبی را که درین مورد بـر دوش اوسـت بجـای آورد».

روایت مسلم

توصیه های پیامبر گرامی‌مانﷺ را همه فراموش کردنـد آنگـاه کـه گفتنـد، باید قوم و نژادشان بیشتر از دیگران سهم داشـته باشـد، و اینکـه صـلاحیت و توانمندی آنرا دارند یا نه؟ مورد بحث نیست.

قوانین اسلام در همه موارد اهلیت وصلاحیت را مد نظرگرفته، نژاد، رنگ، نسب کسی را مقدم نمیشمارد. چنانکـه مـی بینـیم در خلافـت هـای اسـلامی گذشته مقام رهبری مردم به کسی سپرده می شد که اهلیـت و توانمنـدی آنـرا می داشته است، حتی بردگان گاهی سپه سـالاران وعلمـای بـزرگ را رهبـری کرده اند، چون مسألهٔ قوم، نژاد وجنس مطرح نبود.

درینمورد پیامبر گرامی اسلام ﷺ امت مسـلمه را توصـیه نمـوده انـد تـا از زمامداران شان اطاعت و فرمانبرداری نمایند و از قیام بر ضد آنها منـع فرمـوده است چنانکه می‌فرمایند:

«بشنوید و فرمان برید اگر چه بر شما غلام حبشی مقـرر شـود کـه گـوئی سرش دانهٔ کشمش است». صحیح بخاری

مردم ما اگر به توصیه های پیامبر ﷺ پی می بردند و آنـرا عملـی میکردنـد هرگز دچار این مصائب و دشواری ها نمی شدند و فرصتی برای دشمنان باقی نمی‌ماند.

این کتاب آوازیست دل سوزانه، که مسلمانان را در هرکجـائی هسـتند بـه اخوت، برادری، شفقت و از خود گذری دعوت مینمایـد، میخواهـد بـدون در نظر داشت قوم، قبیله، نژاد ورنگ همـه بـاهم زیـر پـرچم لاالـه الا الله محمـد رسول الله زندگی نموده پروردگار خویش را بپرستند تا رستگاری دنیا وآخرت

نصیب شان گردد.

در پایان از برادر بزرگوار و دعوتگر استاد عبدالعزیز قاره متشکریم که این کتاب پر بها را که درمان بسیاری از دردهای مسلمانان است بـه امـت اسـلامی تقدیم نموده است و از خداوندﻷ برایش اجر و پاداش بزرگ را خواهـانیم، و از دوستانیکه در تهیهٔ آن با من همکـاری نمـوده انـد صـمیمانه اظهـار سـپاس مینمایم.

مقدمه‌ی مؤلف

حمد وستایش ذاتیراست که آفریدگار امت ها و پروردگار عرب و عجم و همهٔ نژاد ها وقبیله هاست، خداوندیکه سفید و سیاه و سرخ وزرد و شب و روز و رنگ و زبانهای گوناگون را علامهٔ قدرت و عظمت خویش گرادنید. و درود فراوان و بی پایان بر حضرت محمد مصطفیﷺ رهبر و رهنما و پیشوای جهانیان و سردار و سرور عالمیان باد. اما بعد:

هر امتی زمانی را می پیماید که در خواب غفلت فرو می‌رود و از خود بی‌خود و نا آگاه می گردد. ولی روزی فرا می رسد که از این خواب گران بر می خیزد و به خود می آید و پرنشاط می شود، می تواند پیشوا و پیشتاز دیگر امت ها گردد و از شان وشوکت بلندی بر خوردار گردد مشروط براینکه با کمال اخلاص مطیع و فرمانبردار رب العزت ﷻ بوده، الفت، محبت، و یکپارچگی افراد جامعهٔ مسلمان را نگهدارد و به ریسمان ناگسستنی خداوند چنگ بزند، راه و روش و کردار گذشتگان نیک و صالح را سرمشق زندگی خویش قرار داده، واز دوستی و رابطهٔ محکمی که میان آنان وجود داشت اندرز بگیرد. لیکن اگر هر گروهی خویش را برتر و بلند تر بر دیگران بپندارد، بلآخره دوستی و محبت ایمانی از میان برداشته شده دشمنی و عداوت جاگزین آن گردیده، راحت طلبی و عیاشی میان آنها رائج می‌گردد، وبلا فاصله همه دست آورد ها، شان و شوکت و عظمت را از دست خواهند داد، بنده در سفر هایی که به بعضی از کشورها ی آسیائی و افریقائی واروپائی داشتم از چشم دیدها وآنچه را شنیدم به این نتیجه رسیدم که یگانه سبب وعلت بی اتفاقی ها وکشمکش ها وخونریزی ها میان مسلمانان همانا حقیر شمردن بعضی نژاد و توده ها، وتکبر، خود خواهی، وخود پسندی برخی دیگر، چه از نگاه نژاد، رنگ، جنس و وطن

می‌باشد.

در مقابل، دشمنان اسلام بویژه اروپائی ها اختلافات و دشمنی های قدیمی خویش را که باعث جنگ های خونینی میان آنها گردیده بـود، کنـار گذاشـتند وحالا می خواهند باهم برادر ویکپارچه زندگی نمایند. علما ودانشمندان آنها با وجود اختلافات نژادی، مذهبی ودینی که میان آنان وجود دارد کوشش دارنـد تا همهٔ این اختلافات را فراموش نموده و همه کشور های اروپائی را متحـد و متفق و یکپارچه سازند.

متأسفانه ما مسلمانان بخود نیامدیم ومشغول دشمنی واختلافات بی اساس و بی مورد هستیم، حتی عده ای بخاطر ایجاد تفرقه و نفاق دست بکار هسـتند و به این راه دعوت میدهند.

نژاد پرستی امروزی در مرحلهٔ خطرناکی قرار دارد، زیرا این مرض کشـنده ومهلک انواع واشکال مختلفی را بخود گرفته ودامنهٔ آن در همه جـا گسـترش یافته است.

نژاد پرستی عهد جاهلیت ـ قبل از اسلام ـ منحصر بـه قبیلـه وافتخـار بـه نسب بود تا اینکه با گذشت زمان، آهسته آهسته از هم پاشید، واگـر صـفحات تاریخ درخشان اسلام را بنگریم، از ابتدای عهد عباسی ها اکثـر شـاهان وسـپه سالاران مسلمانان از نژاد های مختلفی بودند. که همـه در راه پیشـبرد اهـداف مقدس ووالای اسلام فداکاری وجانبازی های چشمگیری از خود نشان دادند، بلکه اغلب آنان از بردگان آزاد شده ای بودند که در سایهٔ پرچم اسلام پرورش یافته بودند، ولـی روزی آوازی بلنـد نشـد کـه باعـث اخـتلاف وتفرقـه میـان مسلمانان گردد، همه برادر وار کوشا بودند تا دامنهٔ سرزمین اسـلامی هـر چـه

بیشتر وسعت یابد وشان وشوکت دولت اسلامی پایدار باقی بماند، نژاد پرستی امروزی به اوجش رسیده است وشاید هم افـزایش یابـد واز پیامـد هـای ایـن سرطان مهلک جنگ، خونریزی، عداوت ودشمنی است. کشور هائیکه گرفتـار این مرض هستند وسالها مشغول جنگ و درگیـری میـان هـم بودنـد عواقـب وخیمی را پیشرو دارند.

جای شگفت این است که اکثـر علمـا ودانشـمندان اسـلامی بـی تفـاوت نشسته اند وحرکتی در راه مبارزه علیه این مرض از خود نشان نداده احسـاس مسؤلیت نمی کنند، به همین منظور خواستم کتـابی در مـورد نـژاد پرسـتی در پرتو آیات قرانی واحادیـث نبـوی شـریف و روش خلفـای راشـدین ودیگـر صحابهٔ کرام بنویسم، زیرا دیده می‌شود که این بلای تبـاه کـن رو بـه افـزایش بوده و سبب ریختن خون هزاران مردمان بیگناه و بی خبر خواهد شد.

خداوند ﷻ کشتن نفس انسانی را از هر نژاد، دین و آئینی که باشـد بـدون حق حرام قرار داده است. وحتی اگـر کـافری هـم بـه عهـد و پیمـان یکـی از مسلمانان- هرچند فرد عادی هم باشد- داخل حریم مسلمانان گردد، جان مال وی در امان می باشد وکشتن او روا نیست. مگر اینکه بخاطر اشغال و تصـرف و یا توطئه چینی وتجسس علیه کشوری اسلامی داخـل گـردد، دریـن حالـت جنگ و یا کشتن او به حکم امام روا می‌باشد.

این کتاب شخص یا گروه یا کشوری را هدف قـرار نـداده اسـت زیـرا بـا تأسف نژاد پرستان در هر زمان ومکانی وجود دارند حتی اقلیت های مسـلمان که در کشور های غیر اسلامی زندگی دارند وانتظار میرود تا آنها از همه بیشتر متحد ومتفق باشند ولی آنها نیز دچار ایـن مـرض هسـتند. تـا جائیکـه خـون

یکدیگر را می ریزند وزندگی آرام ومطمئن خود را قربانی قوم پرستی ونژاد پرستی نموده اند حتی در مقابل مؤلف نیز نقشه کشی وتوطئه کردند زیرا وی نادانی آنها را بیان نموده دعوت به سوی برادری واخوت اسلامی مینمود، پس این یک گام وعمل ناچیز این بندهٔ ناتوان است که از خداوند ﷻ تمنا دارم تا مسلمانان و جهان اسلامی از آن مستفید گردند.

وخواهشم از دعوتگران ومربیان مخلص این است تا درین موضوع هر چه بیشتر ومفصل تر بنویسند ویا اینکه این کتاب را به زبانهای مختلف ترجمه نمایند. چنانکه از مسلمانان توانمند ودارا خواهشمندم تا درچاپ ونشر آن سهم فعال گیرند.

خاطرنشان باید شد که این کتاب بر گرفته شده از کتاب (الاسلام والعنصریه) است که بخاطر سهولت چاپ، توزیع وخواندن آن اختصار شده است واگر کسی معلومات اضافه تر در مورد نژاد پرستی واقسام آن میخواهد، میتواند به اصل کتاب مراجعه نماید.

دراخیر از خداوند قدیر وتوانا خواهانم تا این عمل را خاص بخاطر رضامندی خویش قبول نماید. و از کسانی که در تصحیح آن همکاری نموده اند سپاس گذارم وخداوند پاداش نیک برای آنان عطا فرماید، وصلی الله علی نبینا محمد وعلی آله وصحبه وسلم.

مؤلف

فصل اول:

قرآن کریم چطور نژاد پرستی را معالجه می‌نماید؟

همهٔ تان فرزندان آدم هستید و تفاوتی در بین نیست: همهٔ بشریت از یک اصل آفریده شده اند این حقیقتی است که قرآن کریم و فرموده های پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم آنرا به اثبات رسانیده است و هر کسی ایمان به خداوندﷻ و پیامبرش دارد و از اوامر دین اسلام پیروی می کند به این حقیقت اعتقاد دارد بلکه همهٔ ادیان آسمانی گذشته به آن معتقد هستند. ولی جای بسیار تعجب است که بعضی از مسلمانان معتقد برآنند که اصل و نسب و نژاد آنها بهتر و بلند تر از دیگران است.

معجزه های خداوندﷻ در آفرینش بندگان:

خداوند ﷻ امتیاز و برتری را در بسیاری از امور میان بندگانش گذاشته است مانند ایمان و کفر، دانستگی و نادانی، سرمایه داری و ناداری، زیبائی و زشتی، توانائی و ناتوانی، ذکاوت وکم فهمی، لیکن در اصل و نسب این امتیاز و برتری را نگذاشته است.

تفاوت در امتیازات فوق بین همه نژاد ها و مردمان جهان و در هر وطن، شهر و قریه وجود دارد، که این همه در ذاتش از معجزه های خداوندی به شمار می‌رود. خداوندﷻ حتی بعضی از پیامبرانش را بر دیگری برتری داده است چنانکه می فرماید: ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ﴾[1] «از این پیامبران ما بعضی شان را بر بعضی دیگر برتری دادیم از ایشان کسی بود که خداوند با او سخن گفت و بعضی دیگر را

---

(۱) بقره/۲۵۳.

به درجات ارتقا داد».

خداوندﷻ بشریت را به خاطر شناخت، دوستی، الفت ومحبت و همکاری با یکدیگر به شکل قوم و قبیله آفریده است.

مسلمان حق ندارد انسان غیر مسلمان را به خاطر شخصیت یا جنسش تحقیر و توهین نماید، بلکه بخاطر اعتقاد باطلش (کفر و شرک) وی را توهین و تحقیر می نماید ولی اگر کافر یا مشرکی مشرف به دین اسلام گردید بلا فاصله برادر مسلمان محسوب می گردد. مسلمانان ملزم براین هستند تا با مردمان جنایت کار، گنهگار، منحرف، ظالم، وخاین قطع رابطه نمایند هرچند برادر یا از قوم و خویش یا از فرزندان شان هم باشند تا اینکه از چنین اعمال دست کشیده و توبه نمایند.

چه کسی گرامی و بزرگوار در نزد خداوندﷻ است؟

اسلام به مساوات و برابری تاکید می‌نماید و در جامعه مسلمانان چیزی بنام نظام طبقاتی وجود ندارد، در حقوق و واجبات همه با هم برابرند و هیچ کسی بر دیگری برتری و فضیلتی ندارد مگر به تقوی و پرهیزگاری، هر شخصیکه الله ﷻ را اضافه تر از دیگران عبادت نمود و در راه او با جان و مال خویش فدا کاری نمود، همان شخص گرامی و بزرگوار در نزد خداوندﷻ می‌باشد، زیرا وی این اعمال را به خاطر کسب رضامندی خداوند انجام داده است. نه اینکه خود را بالاتر از دیگران بشمارد. خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ

﴿أَتۡقَىٰكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٞ﴾[(۱)] «ای مردم! بی گمان شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را نژادها و قبایل گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید. بی گمان گرامی ترین شما در نزد خدا پرهیز گار ترین شماست».

ابلیس اولین نژاد پرستی بود که از اوامر خداوندﷻ سر باز زد وادعای برتری نمود.

خداوندﷻ می‌فرماید: ﴿إِذۡ قَالَ رَبُّكَ لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي خَٰلِقُۢ بَشَرٗا مِّن طِينٖ ٧١ فَإِذَا سَوَّيۡتُهُۥ وَنَفَخۡتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُواْ لَهُۥ سَٰجِدِينَ ٧٢ فَسَجَدَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ كُلُّهُمۡ أَجۡمَعُونَ ٧٣ إِلَّآ إِبۡلِيسَ ٱسۡتَكۡبَرَ وَكَانَ مِنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٧٤ قَالَ يَٰٓإِبۡلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسۡجُدَ لِمَا خَلَقۡتُ بِيَدَيَّۖ أَسۡتَكۡبَرۡتَ أَمۡ كُنتَ مِنَ ٱلۡعَالِينَ ٧٥ قَالَ أَنَا۠ خَيۡرٞ مِّنۡهُ خَلَقۡتَنِي مِن نَّارٖ وَخَلَقۡتَهُۥ مِن طِينٖ ٧٦ قَالَ فَٱخۡرُجۡ مِنۡهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٞ ٧٧ وَإِنَّ عَلَيۡكَ لَعۡنَتِيٓ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٧٨ قَالَ رَبِّ فَأَنظِرۡنِيٓ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ ٧٩ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ ٱلۡمُنظَرِينَ ٨٠ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡوَقۡتِ ٱلۡمَعۡلُومِ ٨١ قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغۡوِيَنَّهُمۡ أَجۡمَعِينَ ٨٢ إِلَّا عِبَادَكَ مِنۡهُمُ ٱلۡمُخۡلَصِينَ ٨٣ قَالَ فَٱلۡحَقُّ وَٱلۡحَقَّ أَقُولُ ٨٤ لَأَمۡلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنۡهُمۡ أَجۡمَعِينَ ٨٥ قُلۡ مَآ أَسۡـَٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٖ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُتَكَلِّفِينَ ٨٦ إِنۡ هُوَ إِلَّا ذِكۡرٞ لِّلۡعَٰلَمِينَ ٨٧ وَلَتَعۡلَمُنَّ نَبَأَهُۥ بَعۡدَ حِينِۢ ٨٨﴾[(۲)]

«وقتی را بیاد آور که پروردگارت به فرشتگان گفت من بشر را از گل می آفرینم هنگامیکه او را برابر کردم و در او از روح خود دمیدم به او بـه سـجده افتید پس تمام فرشتگان همه یکجا سجده کردند جز ابلیس که تکبر ورزیـد و

(۱) حجرات/۱۳.

(۲) ص ۷۱- ۸۸.

از کافران بود خداوندﷻ گفت: ای ابلیس چه چیزی ترا از سجده به کسی باز داشت که او را من خود با دو دستم آفریدم آیا تکبر کردی یا به پندار خویش از جملهٔ موجودات برتران بودی؟ ابلیس گفت: من از او بهترم مرا از آتش آفریده ای و او را از گل آفریده ای خداوند گفت: پس تو از اینجا (بهشت) بیرون رو بی گمان تو از درگاه من رانده شده ای و تا روز قیامت لعنت من بر تو دوام دارد ابلیس گفت: ای پروردگارمن! پس مرا تا روزیکه مردگان بر انگیحته میشوند مهلت ده، خداوند گفت: حقاکه تو از مهلت داده شدگانی تا روز معین و وقت معلوم، ابلیس گفت: قسم به عزت تو که همهٔ ایشان را گمراه می گردانم مگر بندگان مخلص تو از ایشان، که بر آنها سلطه ندارم خداوند گفت: پس این است سخن حق و من سخن حق را میگویم که یقینا دوزخ را از تو و از همه کسانیکه ترا پیروی می کنند پر میکنم، بگو من از شما در برابر تبلیغ حق پاداشی نمیخواهم و من از تکلف کنندگان نیستم -شما را به امر پیچیده ای مکلف نمی سازم-».

این قصهٔ ابلیس و آدمعليه السلام بود که خداوندﷻ در سوره های بقره، اعراف، حجر، اسراء، کهف و در سورهٔ ص که قبلاً ذکر شد حکایت کرده است.

در این قصه پند و اندرزیست برای همهٔ مردم، به ویژه نژاد پرستان. ابلیس از جمله عبادت کنندگان و صالحین بود و وظایف بزرگی را خداوندﷻ به دوشش گذاشته بود مگر زمانیکه خداوندﷻ آدم را آفرید ابلیس به این گمان بود که او برآدم برتری دارد چنانکه خداوندﷻ می فرماید: «ابلیس گفت من از او بهترم مرا از آتش و او را از گل آفریده ای»[1].

و هنگامیکه خداوندﷻ فرشتگان را به سجده نمودن به آدم امر نمود

(۱) ص:۷۶.

تمامی فرشتگان به سجده افتادند زیـرا خداونـدﷻ آدم را بـه دسـت خـویش آفریده بود مگر ابلیس ابا ورزید خداوندﷻ می فرماید: «جـز ابلـیس کـه تکبـر ورزید و از کافران بود»[(۱)].

پس بدانیم که کبر غرور و خود پسندی انسـان را بـه کفـر مـی کشـاند، و شاید هم مسلمان را از دائره اسلام بیرون نماید برتری جستن بعضی مـردم بـر بعضی دیگر و یا گمان بعضی مردم بر اینکـه آنهـا در جـنس، قبیلـه، خـانواده، نسب، رشته، رنگ، وطن و نژاد شان بر دیگران برتـری دارنـد، غـرور و تکبـر است، و یا اینکه آنها را به اسـتکبار میکشـاند خداونـدﷻ مـی فرمایـد: ﴿ قَالَ يَٰٓإِبۡلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسۡجُدَ لِمَا خَلَقۡتُ بِيَدَيَّۖ أَسۡتَكۡبَرۡتَ أَمۡ كُنتَ مِنَ ٱلۡعَالِينَ ﴾[(۲)]

«خداوند گفت : ای ابلیس چه چیزی ترا از سجده به کسی باز داشـت کـه او را من خود با دو دستم آفریده ام؟ آیا تکبر کردی یا به پندار خویش ازجمله موجودات برتران بودی ؟» پس تکبر و غرور و گمان نمودن بعضـی بـر اینکـه وی بلندتر و افضل تر و یا خوبتر و یا مترقی تر و عزتمندتر از دیگـران اسـت همهٔ این معتقدات انسانرا به کفر و نافرمانی خداوندﷻ مـی کشـاند. او تعـالی می‌فرماید: «جز ابلیس که تکبر ورزید و از کافران بود». غرور، تکبـر و برتـری جستن بنیاد همهٔ مصائب و پریشانی هاست و یکی از اسـباب اساسـی کفـر و نافرمانی خداوند جل جلاله و سبب غضب خداوندﷻ می‌باشد فلهذا مسـلمان نباید بر دیگران خود را بلند بشمارد و احساس نکند که وی بهتر و افضـلتر از دیگران است خداوندﷻ می فرماید: (ابلیس گفت من از او بهترم مرا از آتش و

(۱) ص ٧٤.

(۲) ص:٧٥.

او را از گل آفریده ای).

امام طبری رحمه الله آیت فوق را چنین شرح کرده است: «خداوند تعالی از زبان ابلیس چنین حکایت می کند: من به آدم سجده نکردم زیرا من بهتر از او هستم چون من از آتش آفریده شدم و آدم از گل آفریده شده و آتش بر گل غالب است و آنرا می سوزاند پس آتش بهتر از گل است و سجده نکردنم به معنای استکبار و غرور بر خداوند نیست، بلکه بخاطری سجده نکردم که منزلت و قدرم از آدم بالاتر است خداوند جل خواست مشرکین مکه را در این قصه سرزنش و نکوهش نماید. زمانیکه آنها از پیروی پیامبر صلی الله علیه وسلم و فرمانبرداری او ابا ورزیدند، زیرا غرور و تکبر شان اجازه نمی داد تا به شخصی از میان خود تسلیم شوند و از او پیروی و فرمانبردای نمایند. خداوند تعالی دراین مورد می فرماید: ﴿ أَءُنزِلَ عَلَيۡهِ ٱلذِّكۡرُ مِنۢ بَيۡنِنَاۚ بَلۡ هُمۡ فِي شَكّٖ مِّن ذِكۡرِيۚ بَل لَّمَّا يَذُوقُواْ عَذَابِ ﴾[1] «آیا از میان همهٔ ما قرآن براونازل شده است»؟! و به همدیگرمیگفتند: آیا این شخص که ادعای پیغمبری می کند ﴿ هَلۡ هَٰذَآ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡۖ ﴾[2] (انسانی همچو شما نیست ؟!) قصه ابلیس و هلاک شدن وی بسبب غرور و تکبرش بر آدم که گفت: من بهتر از آدم هستم، به این خاطر مورد نفرین و طرد خداوند تعالی قرار گرفت، برای مشرکین مکه هشدار و اخطاری از جانب خداوند جل بود که: «اگر شما آنچه را محمد صلی الله علیه وسلم از نزد خداوند جل آورده پیروی نکنید و از کبر و غرور تان دست نکشید، مانند ابلیس مستحق لعن و غضب خداوند جل جلاله قرار خواهید گرفت»[3]. فلهذا ابلیس زمانیکه اعتراف به

---

(۱) ص:۸.

(۲) انبیاء ۳.

(۳) تفسیر طبری.

برتری آدم ننمود اولین نژاد پرست در تاریخ بشـریت شـمرده شـده، زیـرا وی اساس وبنیاد تبعیض نژادی را گذاشت، و فرقی که میان ابلیس و نـژاد پرسـتان وجود دارد اینست که ابلیسِ ملعون به آنچه که ادعا داشت، دلیلی را پیشـکش نمود، ولی سودی از آن نبرد و مورد نفرین خداوند قرار گرفت در حالیکه نژاد پرستان بنی آدم که از یک پـدر و مـادر و از یـک جـنس هسـتند خـود را بـر همنوعان خود بدون کدام دلیل و حجتی بهتر و با منزلت تر می شمارند.

باید دانست کـه ابلـیس اعتـراف بـه خداونـدﷻ داشـت و از خداونـدﷻ خواست او را تا روز رستاخیز مهلت دهد و خداوندﷻ قـادر و توانـا بـرایش این مهلت را داد تا در فتنه انگیزیش دوام دهد و در فساد و فتنه غرق گردد تـا آنکه جزای مناسبی را که برایش آماده نموده است بچشد.

ابلیس میدانست که خداوندﷻ آفریـدگار، مالـک، روزی دهنـدۀ بـا تـدبیر یست که هیچ چیزی در کائنات بدون ارادۀ وی صورت نمی گیرد ولی باز هم سرکشی نمود، زیرا خود را عالیقدر می شمرد.

ابلیس هنگامیکه ضمانت بقای خـود را تـا روز قیامـت از خداونـدﷻ در یافت به عزت و جلال وی سوگند خورد کـه اولاد آدم را فریـب داده همـه را گمراه خواهد ساخت، «ابلیس گفت قسم به عزت تو که همۀ ایشـان را گمـراه می‌گردانم»[(۱)].

بدون شک ازجمله فریبکاری و نیرنگ های ابلیس که میان بنـی آدم تخـم آن را پاشیده است، نژاد پرستی است که یکی بر دیگری خود را از نگاه جنس، قبیله، رشته، رنگ، نژاد، خانواده، نسب و وطن برتر وعالیقدر، باعزت و مترقی

---

(۱) ص:۸۲.

می شمارد تا گناه و نافرمانی بنی آدم با جریمه و جنایت و نافرمانی ابلیس یکسان باشد زیرا ابلیس فراموش نکرده است که به سبب آدم مورد نفرین و طرد و غضب خداوندﷻ قرار گرفت و تصمیم دارد تا انتقام آنرا از فرزندان آدم بگیرد فلهذا جنایت نژاد پرستان بالاتر از جنایت ابلیس است چون ابلیس معتقد بود که میان آتش و گل فرق زیادی و جود دارد و او بهتر از آدم است در حالیکه بنی آدم همنوع یکدیگر اند و فرقی میان شان از نگاه تکوین و پیدایش وجود ندارد، ابلیس نیز اعتراف نمود که بندگان پرهیز گار ومخلص خداوندﷻ را فریب داده نمیتواند و بر آنها سلطه و غلبه ندارد.

از قصه ابلیس بر می آیدکه تنها ایمان به وحدانیت خداوندﷻ کفایت نمی کند باید پیروی و فرمان برداری از اوامر خداﷻ و رسولشﷺ صورت گیرد و گفتن کلمه طیبه و کلمه شهادت به تنهایی کفایت نمی کند باید مطابق خواست و مقتضای این دو کلمه مسلمان اعمالش را انجام دهد.

اگر کسی حدیث پیامبر اسلامﷺ را دلیل بگیرد (کسیکه لااله الاالله بگوید داخل بهشت می شود) برایش گفته شود که این کلمه برای گوینده اش زمانی سود مند واقع می شود که نظر به خواست و مقتضای آن عمل نماید و از جمله خواست های این کلمه آنست که گوینده آن از نژاد پرستانی که خود را بر دیگران بر تر و بلند تر می شمارند، نباشد. همچنان آیات و احادیثی که در نکوهش و زشتی نژاد پرستی آمده است، نا دیده نگیرد.

سپس خداوندﷻ سر انجام ابلیس و هر کسیکه از راه و روش وی پیروی می‌نماید واضح ساخته می‌فرماید:

﴿ قَالَ فَٱلْحَقُّ وَٱلْحَقَّ أَقُولُ ﴿٨٤﴾ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ ﴾[1] «خداوند گفت این است سخن حق و من سخن حق را می گویم که یقیناً دوزخ را از تو و از همه کسانیکه ترا پیروری می کنند پر می کنم»

بدون استثنا هر کسیکه پیروی ابلیس را نماید سرانجام جا **یگـاهش دوزخ خواهد بود. سپس خداوندﻷ می فرماید: (بگو من از شما در برابر تبلیـغ حـق، پاداشی نمی خواهم و من از تکلف کننده گان نیستم و شما را به امر پیچیده مکلـف نمی سازم)[2].**

یعنی ای پیامبر! برای فخر کنندگان مشرکین قـریش بگـو مـن در برابـر تبلیـغ رسالت از شما اجر و پاداشی نمی خواهم. «نیست قرآن مگر پندی برای عالمیان»

آری قرآن پندیست برای همهٔ مردمان روی زمین پس باید از این گمراهـی و بیهوده گوئی ها دست برداشته خویشتن را بر دیگران بلند و افضل نشـمارند و همیشه گناه ابلیس را بیاد آورندکه سبب لعن، طرد و کفر وی گردید.

سپس خداوندﻷ می فرمایـد: ﴿ وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُۥ بَعْدَ حِينٍۭ ﴾[3] «و البتـه خواهیـد دانست صدق آنرا بعد از زمانی»

یکی از معانی آیت فوق این است که برای بنی آدم بـا مـرور زمـان ثابـت خواهد شد که استکبار و خود خواهی و نـژاد پرسـتی عواقـب وخیمـی را در پیش دارد که باعث قتل و قتال و خونریزی مردمان مـی شـود و ایـن اندیشـه فرسوده مخالف سرشت، اخلاق و ترحم انسـانی اسـت و اگـر از ایـن چنـین

---

(۱) ص:۸٤-۸۵

(۲) ص ۸٦

(۳) ص ۸۸

اعمال و مفکوره ها دست نبردارند سرانجامش هما نا بدبختی، دشمنی، تفرقه، ذلت، خواری وپراکندگی خواهد بود.

خداوندﷻ در آیت دیگر می فرماید: ﴿ قَالَ فَٱهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَن تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَٱخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ ٱلصَّٰغِرِينَ ﴾[1] «خداوند گفت: ای ابلیس پس فرود رو از آسمان زیرا که لائق نیست ترا که سر کشی کنی در آن، پس بیرون شو هر آینه تو از خوار شوندگانی»

اینست سرانجام هر متکبر و خود پسندیکه خود را از دیگران بهتر و با عزت می شمارد و در روز رستاخیر نیز مورد باز پرس و جزای خداوندی قرار خواهد گرفت مگر اینکه از این مفکوره ها پشیمان شده و توبه نمایند.

آیت سابقه می رساند که خداوندﷻ ابلیس را بخاطر ابا ورزید نش از سجده برای آدم راند و قهر و غضبش بر وی فرود آمد زیرا وی خود را فاضلتر و بهتر از آدم می شمارید، پس نژاد پرستان امروزی درین مورد چه میگویند؟ آیا آنها نافرمان خداوندﷻ را مرتکب نشده اند؟ در حالیکه از یک پدر و مادر و از یک اصل آفریده شده اند؟ خداوندﷻ آنهارا قبیله قبیله با نژاد های مختلف آفرید تا با یکدگر دوستی، الفت، ومعرفت داشته باشند، وتأکید بر آن نمود که بهترین و محبوب ترین شما در نزد من، پرهیز گاران شما ست و از خود ستائی و خود پسندی و تکبر در روی زمین منع نمود ولی با آن هم برخی اصرار برین دارد که وی بهتر و بالاتر از دیگران است. آیا این مفکوره مخالف اوامر خداوندﷻ و استکبار در روی زمین نیست؟!

---

(۱) أعراف:۱۳

نژاد پرستان نه تنها اکتفا به یاوه گوئی نکردند بلکه عـده ای را تمسـخر و تحقیر نمودند درحالیکه منسوب به یک دیـن و عقیـده انـد، حتـی در یـن راه جنگیدند و خون ها را ریختند.

نژاد پرستان باید عواقب ناگوار این مفکوره را درک کننـد و فرصـت را از دست نداده، به خداﷻ رجوع کـرده و توبـه نماینـد، زیـرا مـا جـز هـدایت و برگشت شان بسوی عقیده و دین حق را نمی خواهیم.

نژادپرستی خود ستائی بیهوده وبیجاست: خداوندﷻ می‌فرماید: ﴿ هُوَ أَعۡلَمُ بِكُمۡ إِذۡ أَنشَأَكُم مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ وَإِذۡ أَنتُمۡ أَجِنَّةٞ فِي بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمۡۖ فَلَا تُزَكُّوٓاْ أَنفُسَكُمۡۖ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَنِ ٱتَّقَىٰٓ ﴾[1].

«خداوند از همان زمانیکه شما را از زمین آفریده اسـت و از آن روزی کـه شما به صورت جنینهای ناچیز در درون شکمهای مادرانتان بـوده ایـد از شـما آگاه بوده است و هست، پس از پاک بودن خـود سـخن مگوییـد زیـرا کـه او پرهیز گاران را بهتر می شناسد».

همچنان خداوندﷻ می فرماید: ﴿ أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنفُسَهُمۚ بَلِ ٱللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَآءُ وَلَا يُظۡلَمُونَ فَتِيلًا ٤٩ ٱنظُرۡ كَيۡفَ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَۖ وَكَفَىٰ بِهِۦٓ إِثۡمٗا مُّبِينًا ﴾[2].

« مگر آگاه نیستی از کسانی که خویشتن را پاک می شمارند بلکه خداست که کسانی را که بخواهد پاک می دارد و به اندازه نخ خسته خرمـا هـم ظلـم و جور نمیشوند، بنگر که چگونه به خدا دروغ مـی بندنـد و همـین دروغ کـافی

(۱) النجم ۳۲
(۲) النساء/٤٩ –٥٠

است که گناه آشکاری باشد».

خداوندﷻ با علـم ازلـی اش حقیقـت و عملکـرد همـۀ موجـودات و کائنات را میداند ولی خلائق مانند فرشتگان، جنیات و انسانها و دیگر کائنـات نمیدانند که فردا چه می‌شود؟ حتی آنچه بعد از یک لحظه رخ می‌دهد را نمـی دانند. خداوند ﷻ انسان را از گل آفریده است سپس نسل آدم در شـکم هـای مادران بشکل جنین آفریده شـده کـه از عـالم چیـزی نمـی داننـد، روشـنی و تاریکی دنیا را نیز دیده نمیتوانند، پس کسیکه اصـل و حقیقـتش چنـین باشـد چطور خویشتن را تمجید و توصیف می نماید در حالیکه خداوندﷻ از کردار، گفتار وحتی آنچه در دلها می گذرد آگاه است، پس خداوندﷻ نیاز نـدارد کـه کسی خود را تعریف و تمجید نماید ویا خود را بلند تر از دیگران بپندارد.

خود پسندی و خود ستائی از صفات مسلمان نیسـت گرچـه در گفتـارش صادق هم باشد به همین منظور شایسته مسلمان نیست تا خویشتن را بسـتاید، بر عکس همیشه باید خود را مقصر بداند و خطا را منسـوب بـه خـود نمایـد. حالاکه دانستیم مسلمان اجازه ندارد تا خویشـتن را توصـیف و تمجیـد نمایـد هرچند راستگو هم باشد، پس نژاد پرستان به کـدام حجـت و دلیلـی خـود را بهتر از دیگران می دانند؟ و بی مورد خود را توصیف می نمایند؟ نسب، قبیلـه، نژاد و رنگ خودرا بر دیگران بالا می شمارند؟ چه هدفی در ین خود پسـندی و خود ستائی دارنـد؟! مگرهمـه بشـریت – بـدون اسـتثناء – از یـک مصـدر نیستند؟ که آدم پدر آنهاست؟ پس چطور جنس و نسب آنهـا بهتـر و افضـلتر از دیگران است؟ واضح است که همه وهم و خیال های بی اسـاس و بیهـوده ایسـت که دور از واقیعت بوده مبتنی بر هیچ دلیل و حجتی نیسـت طوریکـه خداونـد ﷻ

می‌فرماید: ﴿ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَمَا تَهْوَى ٱلْأَنفُسُ ﴾[1].

«آنان جز از گمان های بی اساس و از هوا های نفس پیروی نمیکنند».

پس اگر این چنین مفکوره های غلط و بی اساس که بنیاد آن تنها گمان، هوی و هوس است در نفس انسانی جاگزین شود وی را به گمراهی و غرور می کشاند که دلیل را هر گز نمی پذیرد و هدایت و رهنمائی آن نیز مشکل خواهد بود. ابوبکر صدیق ﷛ فرموده است: (شخصی مردی را نزد پیامبر ﷺ مدح و توصیف نمود پیامبرﷺ فرمودند: وای برتو! گردن دوستت را بریدی، - وآنرا چند بار تکرار فرمودند- اگر کسی از شما ناچار به مدح دوست خویش می شود پس باید بگوید: او را چنین می پندارم وخداوند حساب کننده اوست وبر خداوند کسی را نمی ستایم)[2].

مردی نزد عثمان ﷛ آمد و شروع به مدح و ثنایش کرد مقداد بن الاسود﷛ خاک را گرفته به روی آن مرد پاشیده فرمود: پیامبر ﷺ به ما امر فرموده اند که هرگاه با ستایش کنندگان روبرو شدیم خاک را بر روی آنها بپاشیم[3].

زندگی عرب قبل از اسلام

سرزمین عرب قبل از اسلام سرزمینی فقیر و ناداری بود، هر قبیله از خود بتی داشتند که آن را می پرستیدند، درآن زیست و زمان دزدی، غارت، چور و چپاول، زنا، دروغ، فریب وخیانت حکمفرما بود، وبخاطر منابع آب و چراگاه

---

(۱) النجم ۲۳

(۲) رواه احمد ٤٦/٥

(۳) رواه مسلم

همیشه در جنگ بودند. هنگامیکه خداوندﷻ خواست تـا ایـن تـوده را از یـن بدبختی ها بیرون آرد حضرت محمد ﷺرا فرسـتاد تـا مـردم را از تـاریکی بـه روشنی اسلام دعوت و رهنمون سازند.

خداوندﷻ می‌فرماید: ﴿هُوَ ٱلَّذِي بَعَثَ فِي ٱلۡأُمِّيِّـۧنَ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ﴾[1]

(الله ذاتی است که از میان بیسوادان پیامبری را برانگیخته است و به سوی ایشان فرستاده است تا آیات خداﷻ را برای ایشان بخواند و آنان را پاک بگرداند و به ایشان کتاب(قرآن) و شریعت را می آموزد و آنان پیش از آن تاریخ واقعاً در گمراهی آشکاری بودند)

بعضی از مردم قبل از اسلام مانند حیوانـات زنـدگی را بسـر مـی بردنـد طهارت و پاکی را نمی دانستند، ناخون ها و موهای بدن شان را نمی گرفتنـد ! مردمانی بودند که دختران را زنده بگور مـی نمودنـد. زنـا و میگسـاری، سـود خوری، خیانت در امانت، خوردن مال بیچارگان به ناحق، جنگ و خون ریزی در راه قوم و نژاد همهٔ این بدبختی ها در جامعهٔ عرب وجود داشـت تـا آنکـه نور اسلام با فرستادن حضرت محمد ﷺ، اسلام به مردمان فهماند که بهشت و دوزخ، حساب و میزان و پل صراط است که هر فرد با آنها روبرو خواهد شد، همچنان نشانه های قدرت پروردگـار، وحکمـت خداونـدﷻ در مخلوقـاتش، الفـت، محبـت، مسـاوات، عـدالت، امانـت، پـاکی، اخـلاص و پرهیزگـاری، فداکاری، جان نثاری، دعوت و جهاد در راه خداﷻ را بـه مـردم آموخـت تـا

---

(۱) الجمعه ۲

آنکه بعد ازگذشت بیست و چند سال امت بزرگ و عظیمی را در روی زمین بیرون آورد، عصر صحابهٔ کرام رضی الله عنهم اجمعین، کسانیکه در مدرسه پیامبر اسلام ﷺ تربیت فرا گرفتند و از بهترین امت ها شدند و نمونه ای در تطبیق و تنفیذ اوامر خدا‌ﷻ و رسولش ﷺگردیدند.

جبیر بن حیه رحمه الله قصه فرستادن نعمان بن مقرن رضی الله عنه را که بسوی مردم اهواز فرستاده شده بود چنین حکایت می نماید: هنگامیکه نعمان رضی الله عنه به اهواز رسید مردم از او خواستند تا مردی را بیرون آرد، نعمان مغیره بن شعبه رضی الله عنه را انتخاب نمود سپس ترجمان آنها از مغیره رضی الله عنه پرسید: شما کی هستید؟ مغیره جواب داد: مامردمان عرب هستیم که در بدبختی و تیره روزی بسر می بردیم، از گرسنگی پوست حیوانات و خسته خرما را می مکیدیم، پوشاک ما از پشم و موی حیوانات بود سنگ و چوب را پرستش می نمودیم در همین هنگام بود که پروردگار آسمان ها و زمین، پیامبری را به بسوی ما فرستاد که پدر و مادرش را می شناختیم سپس پیامبرخدا ﷺ به ما امر فرمودند تا با شما تا زمانی بجنگیم که خداوند ﷻ را به یگانگی بپرستید و یا اینکه جزیه بپردازید و ما را آگاه نمودند که هر کسی ازما کشته شد، داخل بهشتی می شود که چشم هرگز آن را ندیده است و هرکسی از ما زنده ماند، گردن های شما را در تصرف خود قرارخواهد داد(۱).

بعضی از عادات نژاد پرستان در مورد نام و نسب اجداد شان

از گفته های بی اساس و بی مورد نژاد پرستان اینست که میگویند: ما شجره یا سلسلهٔ نژاد مان را تا صدها و یا هزار ها سال قبل می دانیم و یا نام

---

(۱) حیاۀ صحابهٔ ۴۲۹/۳

های اجداد و اسلاف خویش را تا صد ها نسل حفظ داریم !

این سخنان بیهوده و پوسیده چه قیمتی دارد! اگر شما به این تعـداد نـام و سلسله اجداد تان را می دانید چه سودی به شما و یا آنها خواهـد نمـود؟ اگـر کسی از آنها کافر و مشرک از دنیا رفته باشد پس جایگاهش دوزخ اسـت، نـام نسب، وشوکت دنیوی اش هرگز سودی به وی رسانیده نمیتواند، تاریخ دانـان معتمد تنها نسب پیامبر گرامی اسلام ﷺ را بطور دقیق بررسی و تثبیـت نمـوده اند زیرا آنحضرت ﷺ بهترین بندگان خداوندﷻ و برگزیـده وی اسـت[1]. امـا امتیازاتی که نژاد پرستان به گمان خویش به آن می بالند آنست که

برخی از ایشان ادعا دارند: نژاد ما اصیل است و یا اینکه می گوینـد: مـا و نژاد آبائی ما شریف و نجیب است و ما بزرگ زاده ایـم، و اگـر از وی بپرسـی که اصل و شرف و بزرگ زاده گیی که شما دعوا دارید، چه معنی دارد؟

در جواب بدون اینکه معنی سخن خویش را بداند کلمه اصلیت را تکـرار می نماید و به آن می بالد! بعضی از آنها کلمه اصیل را چنین تعریف می کنـد : در نژاد ما کسی غلام، بنده یا کنیز نگذشته است، دیگری چنین تفسیر می‌نماید : در نـژاد و نسـب مـا نـژاد دیگـری یکجـا نشـده و بـا بیگانگـان دوسـتی و خویشاوندی ننموده ایم و دیگری کلمه اصیل را چنین تفسیر می نمایند : مـا از رگ و ریشه ای هستیم که زنانش از راه غیر شرعی حامل نشده اند.

این همه تظاهر و نسبت های بیهـوده و باطـل اسـت کـه نـزد خـداﷻ و بندگانش ناپسند است. خلاصهٔ سخن اینست کـه نـژاد پرسـتان از راه دروغ و بهتان خویش را بر دیگران بلند می شمارند و به آن افتخار می کنند، حال آنکه

(۱) به صفحه ۹٦ مراجعه شود

رنگ، جسم، اعضای بدن، مزاج، خون و همهٔ خاصیت شان مانند سایر بشر است و فرقی میان آنها ودیگران وجود ندارد، آنها هم مانند دیگران مریض میشوند ومی میرند.

بعضی از اروپائی ها معتقد اند که رنگ خون شان بادیگران فرق دارد و یا اینکه خون شاهنشاهان در رگهای شان جریان دارد! آیا این سخن شگفت آور نیست؟ حال آنکه کافر شان کافر، و مشرک شان مشرک، و مسلمان شان مسلمان، و جاهل و فاسق شان همانا جاهل و فاسق است. در زمانه های گذشته عده از نژاد پرستان بعضی از پیشه ها و حرفه ها را مورد تمسخر قرار میدادند، آهنگر، نجار، قصاب و امثال این پیشه وران در جامعه هایشان بی حیثیت و بی عزت بودند. نتیجهٔ این مفکوره باعث پسمانی کشور هایشان تا صد ها سال گردید، اگر اجداد آنها عقل و منطق میداشتند اینرا درک می نمودند که آهنگر و نجار های هوشمند کشتی های بزرگ، ریل ها، سفینه های فضایی، طیاره ها و کارخانه های بزرگی که آلات و وسائل مفید را تولید می‌کند، ساخته و در خدمت بشریت قرار دادند.

در زندگی پیامبران گذشته نیز درسی برای همه است آیا نوح علیه السلام نجار نبود؟ زمانیکه خداوندﷻ او را به ساختن کشتی امر کرد! همچنان داود علیه السلام آهنگر بود که سپر می ساخت و آنرا به فروش می رساند و پول آنرا صدقه می کرد، چرا پدران و اجداد آنها به پیامبران خدا اقتدا ننمودند؟ بر عکس پیشه های آنها را مورد تمسخر قرار می دادند.

نژاد پرستی یهودیان و ادعای شان بر اینکه پسران خدا اند

خداوند ﷻ از پندار های یهود چنین حکایت می‌کند:

﴿ وَقَالُواْ لَن تَمَسَّنَا ٱلنَّارُ إِلَّآ أَيَّامًا مَّعۡدُودَةٗۚ قُلۡ أَتَّخَذۡتُمۡ عِندَ ٱللَّهِ عَهۡدًا فَلَن يُخۡلِفَ ٱللَّهُ عَهۡدَهُۥٓۖ أَمۡ تَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ﴾[1] (میگویند که آتش جز چند روز محدودی گریبانگیرمان نمی‌گردد! بگو: آیا از جانب خدا پیمان گرفته اید و خدا هرگز خلاف وعده اش عمل نمی‌نماید؟ یا اینکه چیزی به خدا نسبت می دهید که از آن بی خبرید؟)

یهودیها خویش را برتر از دیگران می شمارند و می گویند: آتش دوزخ جز چند روز محدود ما را فرا نخواهد گرفت، وبه آن افتخار می‌نمایند. این همان روز های است که گوساله را پرستیده بودند، یعنی چهل روز فقط، و به همین گمان بی اساس، خود را بهترین امت ها شماریده می گویند: ما نژاد بر گزیده خداوندﻷ هستیم. لیکن خداوندﻷ ادعای آنها را تکذیب نموده می‌فرماید: (**قُلۡ أَتَّخَذۡتُمۡ عِندَ ٱللَّهِ عَهۡدًا فَلَن يُخۡلِفَ ٱللَّهُ عَهۡدَهُۥٓۖ أَمۡ تَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ**)[2]

ترجمه: بگو: (آیا از جانب خدا پیمان گرفته اید و خدا هرگز خلاف وعده اش عمل نمی نماید؟ یا اینکه چیزی به خدا نسبت می دهید که از آن بی خبرید؟)

یعنی شما دروغ می گویید و بر خداوندﻷ افتراء می بندید، وسخنی می گویید که شما آنرا نمی دانید، زیرا که قانون الهی در مورد بنی آدم آنست که با هر شخص محاسبه صورت می گیرد و به اندازه اعمالش پاداش یا مجازات

---

(۱) بقره ۸۰

(۲) بقره ۸۰

داده می شود، چنانکه خداوند در آیات زیر، ادعای شان را رد کرده می‌فرماید:
﴿ بَلَىٰ مَن كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَٰطَتۡ بِهِۦ خَطِيٓـَٔتُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴾[1] (آری! کسیکه گناه کند و گناه او را احاطه کند، این چنین افراد یاران آتش بوده و جاودانه در آن خواهند ماند)

درجای دیگر می‌فرماید: ﴿ لَّيۡسَ بِأَمَانِيِّكُمۡ وَلَآ أَمَانِيِّ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِۗ مَن يَعۡمَلۡ سُوٓءٗا يُجۡزَ بِهِۦ وَلَا يَجِدۡ لَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيّٗا وَلَا نَصِيرٗا ١٢٣ وَمَن يَعۡمَلۡ مِنَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَأُوْلَٰٓئِكَ يَدۡخُلُونَ ٱلۡجَنَّةَ وَلَا يُظۡلَمُونَ نَقِيرٗا ﴾[2].

ترجمه: (نیست کار بوفق آرزوی شما و نه بوفق آرزوی اهل کتاب، هرکه کار بدکند به آن جزا داده خواهد شد، و نیابد برای خود بجز خدا هیچ دوستی و نه یاری دهنده ای، کسی که اعمال شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، خواه مرد باشد یا زن، چنان کسانی داخل بهشت خواهند شد و کمترین ستمی بدانان نخواهد شد) نقیر: سوراخ کوچکیست در پشت خسته خرما. یعنی با همۀ انسان ها محاسبه می‌شود و پاداش هر عمل آنها چه خورد و چه بزرگ چه خیر و چه شر برای ایشان داده خواهد شد. بدینگونه همۀ نژاد پرستان با تمامی انواع و اشکال شان و با ادعا های دروغین وبی اساس شان برخداوند جل جلاله تهمت وافترا بستند که گویا آنها در نژاد و نسب شان بهتر، عالیتر، مترقی تر، و اصیلتر از دیگران هستند! آیا اینگونه مفکوره و سخن

(۱) بقرۀ ۸۱

(۲) نساء ۱۲۳-۱۲٤

مشابهت به اخلاق یهود ندارد؟

خداوندﷻ به قوم یهود امر کرد تا به مردم سخن نیک بگویند: ﴿وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسۡنٗا﴾[(۱)] - به مردم سخن نیک بگوئید ـ یعنی آن سخنی را بگوئید که به اخلاق نیکو، صبر و بردباری، گذشت و لطف، محبت و برادری، توصیه به کردار پسندیده، رهنمائی به خوبی ها، وباز داشتن از بدیها ومنکرات، دعوت نماید. پیامبر بزرگ اسلام ﷺ می فرمایند: (هیچ کار خوب و پسندیده را حقیر مشمار و اگر قادر به دادن چیزی نبودی پس با برادرت با چهرۀ گشاده رو برو شو)[(۲)].

مگر یهودان اوامر خداوندﷻ و فرستاده هایش را نپذیرفتند وخویش را بر دیگران بلند شمرده، آشکارا نافرمانی خداوند ﷻ نمودند. خداوند یهودان را مخاطب قرارداده می‌فرماید: ﴿وَإِذۡ أَخَذۡنَا مِيثَٰقَكُمۡ لَا تَسۡفِكُونَ دِمَآءَكُمۡ وَلَا تُخۡرِجُونَ أَنفُسَكُم مِّن دِيَٰرِكُمۡ ثُمَّ أَقۡرَرۡتُمۡ وَأَنتُمۡ تَشۡهَدُونَ ٨٤ ثُمَّ أَنتُمۡ هَٰٓؤُلَآءِ تَقۡتُلُونَ أَنفُسَكُمۡ وَتُخۡرِجُونَ فَرِيقٗا مِّنكُم مِّن دِيَٰرِهِمۡ تَظَٰهَرُونَ عَلَيۡهِم بِٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡعُدۡوَٰنِ وَإِن يَأۡتُوكُمۡ أُسَٰرَىٰ تُفَٰدُوهُمۡ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيۡكُمۡ إِخۡرَاجُهُمۡۚ أَفَتُؤۡمِنُونَ بِبَعۡضِ ٱلۡكِتَٰبِ وَتَكۡفُرُونَ بِبَعۡضٖۚ فَمَا جَزَآءُ مَن يَفۡعَلُ ذَٰلِكَ مِنكُمۡ إِلَّا خِزۡيٞ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰٓ أَشَدِّ ٱلۡعَذَابِۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ﴾[(۳)].

ترجمه: (بیاد آورید هنگامی را که از شما پیمان گرفتیم که خون یکدیگر

---

(۱) بقرۀ ۸۳

(۲) نزد مسلم

(۳) بقرۀ ۸۴-۸۵

را نریزید و همدیگر را از سرزمین و خانه و کاشانۀ خویش بیرون نکنید سپس اقرار کردید و شما گواهی میدهید پس از آن شما هستید که یکدیگر را میکشید و گروهی از خودتان را از خانه ها و سرزمین شان بیرون می رانید از راه گناه و دشمنی هم پشتی و پشتیبانی میکنید، ولی اگر اسیران نزد شما بیایند فدیه می دهید وایشان را آزاد می سازید، حال آنکه بیرون راندن ایشان بر شما حرام است آیا به بخشی از کتاب ایمان می آورید و به بخشی دیگر کفر میورزید؟ برای کسی که از شما چنین کند جز خواری ورسوائی درین جهان نیست و در روز رستاخیز به سخت ترین شکنجه ها برگشت داده می‌شود و خداوند از آنچه میکنید بی خبر نیست).

مگر آنها به عهد و پیمان شان وفا نکردند و یکدیگر را به قتل رسانیدند و خون یکدیگر را ریختند, عده ای از آنها عدۀ دیگر را از خانه و وطن شان بیرون راندند, بالای آنها تجاوز و ظلم را روا داشتند و در نتیجۀ جنگ های شدید یکدیگر را اسیر گرفتند سپس اسیران را نظر به حکم تورات در بدل مال و سر بها رها نمودند.

این چنین اعمال ناشایسته از یهودانیکه در مدینۀ منوره قبل از بعثت پیامبر گرامی اسلامﷺ زندگی داشتند رخ میداد. هنگامیکه پیامبر خداﷺ به مدینۀ منوره هجرت نمود، چند قبیلۀ معروف درآنجا زندگی داشتند، از جمله قبیله بنی قینقاع وقبیلۀ بنی نظیر که در آن زمان از هم پیمانان قبیلۀ مشرک وبت پرست عرب، بنام خزرج بودند، وقبیلۀ بنی قریظه از هم پیمانان قبیلۀ مشرک و بت پرست عرب، بنام اوس بودند، این پیمانها بین یهود مدینه وقبایل عرب های بت پرست آنجا، قبل از هجرت پیامبر اسلامﷺ وگردن نهادن اوس وخزرج به آئین اسلام بود، که سپس بنام انصار مسمی شدند.

هنگامیکه جنگ بین قبایـل یهـود در مـی گرفـت، یکـدیگر را بقتـل مـی رساندند، مال ودارائی یکدیگر را به غارت می بردند، قبیلۀ ضعیف مجبـور بـه فرار شده، خانه وکاشانه را رها کرده آواره می شدند.

اینگونه اعمال غیر انسانی در دین شان حرام بود، چنانکه دین اسلام نیز اینگونه اعمال را حرام قرارداده است، زیرا دین در نزد خداوند ﷻ همانا اسلام است، وپیروان یک دین ویک ملت به مثابۀ یک جسم هستند، عربهای مشرک این اعمال نا شایسته یهود را عیب دانسته آنها را طعنه می دادند که شما چرا با همجنسان یهودی تان می جنگید و عدۀ را اسیر گرفته سپس در بدل مال، آنها را تبادله می نمائید؟ یهودیها در جواب می گفتند: که ما نظر به حکم تورات عمل نموده اسیران را تبادله می نمائیم، زیرا جنگیدن با آنها بر ما حرام است. واگر می پرسیدند پس چرا با آنها می جنگید؟ در جواب می گفتند: ما همچنان خود را خوار وذلیل نمی سازیم وازین کار حیا می نمائیم! حال آنکه حقیقت چیزی دیگری بود، همه بخاطر منافع دنیوی و مصالح شخصی بود، خداوند ﷻ در مورد ایشان چنین می‌فرماید: ﴿ ثُمَّ أَنتُمْ هَٰٓؤُلَآءِ تَقْتُلُونَ أَنفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنكُم مِّن دِيَٰرِهِمْ تَظَٰهَرُونَ عَلَيْهِم بِٱلْإِثْمِ وَٱلْعُدْوَٰنِ وَإِن يَأْتُوكُمْ أُسَٰرَىٰ تُفَٰدُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ ۚ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ ٱلْكِتَٰبِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ ۚ فَمَا جَزَآءُ مَن يَفْعَلُ ذَٰلِكَ مِنكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ۖ وَيَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰٓ أَشَدِّ ٱلْعَذَابِ ۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٨٥﴾ أُو۟لَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ ٱشْتَرَوُا۟ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا بِٱلْءَاخِرَةِ ۖ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ ٱلْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴾[1]

---

(۱) بقرة ۸۵-۸۶

ترجمه: (آیا به بخشی از کتاب ایمان میآورید و به بخش دیگر کفر میورزید؟ برای کسی که از شما چنین کند جز خواری ورسوائی درین جهان نیست و در روز رستاخیز به سخت ترین شکنجه ها برگشت داده می‌شود و خداوند از آنچه میکنید بی خبر نیست, اینها همان کسانی اند که آخرت را به زندگی دنیا فروخته اند لذا شکنجۀ آنان تخفیف داده نمی‌شود و ایشان یاری نخواهند شد).

مسلمانان نژاد پرست امروزی نیز همچو اعمال ناشایسته را انجام می دهند خون یکدیگر را می ریزند، یکدیگر را ذبح میکنند مال و دارای یکدیگر را به غارت ویغما می برند، بخاطر عداوت و دشمنی قبیلوی یکدیگر را از خانه ها وکاشانه ها و قریه و وطنشان بیرون می رانند! و فرقی که در میان شان وجود دارد اینست که نژاد پرستان امروزی در جنگهای شان اسیران را در برابر سر بها یا مال تبادله نمی کنند بلکه آنها را اکثرا به قتل میرسانند زیرا دشمنی و حقد عمیقی که در دل های شان جاگزین است آنهارا به این کار وادار میسازد. یعنی مسلمانان نژاد پرست امروزی در طغیان، بغاوت، قوم پرستی، ظلم و تجاوز بالا تر از یهود هستند (لا حول ولا قوة إلا بالله).

نژاد پرستان امروزی مانند حیوانات درنده و وحشی شده اند، دین عقیده و اخلاق را فراموش نموده اند، مهمترین مسأله در نزد آنها کامیابی و تفوق بر دیگران است و در این راه از هیچ وسیله دریغ نمیکنند، آنها مسلکی را به پیش گرفته اند که در نهایت به ویرانی، زوال و فرو آمدن غضب الهی در دنیا و آخرت می انجامد. بر پیشوایان و رهبران شان چنان محبت ریاست و زعامت حکمفرما است که حتی عقل و حواس شان را از دست داده اند، دین، ایمان و

هدف را فراموش نموده اند، شیطان چنان بر آنها مسلط است که به هر راهی بخواهد آنها را با خود می کشاند.

خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿ وَقَالَتِ ٱلْيَهُودُ وَٱلنَّصَٰرَىٰ نَحْنُ أَبْنَٰٓؤُاْ ٱللَّهِ وَأَحِبَّٰٓؤُهُۥ ۚ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُم ۖ بَلْ أَنتُم بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ ۚ يَغْفِرُ لِمَن يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَآءُ ۚ وَلِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ۖ وَإِلَيْهِ ٱلْمَصِيرُ ﴾[1].

ترجمه: (یهودیان و مسیحیان می گویند: ما پسران و عزیزان خدائیم! بگو پس چرا شما را در برابر گناهان تان عذاب میدهد؟ بلکه شما انسانهایی همچو سائر بشر هستید که خدا آنان را آفریده است. خداوند هر که را بخواهد مورد آمرزش قرار میدهد و هر که را بخواهد عذاب میدهد و سلطنت آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو هست متعلق به خدا بوده و برگشت همگان به سوی او است.)

یهود ونصاری گفتند که ما منسوب به پیامبران خدا هستیم و آنها فرزندان خدا اند و خداوندﷻ به آنها توجه خاصی دارد و ما را نیز دوست می دارد زیرا ما پیروان آنها ایم، خداوند گمان ایشان را رد نموده فرمود : پس چرا خداوندﷻ آتش دوزخ را در برابر کفر و تکذیب و افترای شماآماده نموده است؟ بلکه شما انسانهایی مانند سائر بشر هستید که خداوندﷻ آنها را آفریده است و دیگر بندگان خدا الگوی بر شما اند که خداوند داوری آنها را به دست دارد کسی را اگر بخواهد مورد عفو قرار میدهد و کسی را اگر بخواهد عذاب و شکنجه می کند و خداوندﷻ ذاتی است، عادل. و هرگز ظلم وجور را به

---

(۱) مائده ۱۸.

کسی روا نمی‌دارد.

سبب اساسی این عقیده در نزد یهود و نصاری اینست که هر طایفـه دارای دو گروهی هستند یکی گروه مردمان نادان و عوام است کـه از کتـاب و دیـن شان جز خیال پروری و امیدواری نجات از دوزخ را به سر نمـی پروراننـد, و گروه دومی کسانی اند که کتاب های شان را تحریف و تأویل نموده و از ایـن راه مصالح و منافع و اغراض شخصی شان را تأمین نموده انـد، و هرگـز نمـی خواهند حقائق را به مردمان شان باز گو نماینـد و دریـن راه علمـای فریبکـار ودجال صفت و منفعت جوی آنها نقش اساسـی را بـازی میکننـد تـا ریاسـت عزت و قدرت را از دست ندهند. همین گونه نـژاد پرسـتان نیـز مردمـان زیـر دست و رعیتشان را می فریبند و آنها را از حقائق بی خبر نگه داشته و مسـائل را برای آنها طوری جلوه میدهند که گویا آنها بر حق اند و دیگران بر باطل، تا به خاطر بدست آوردن منافع خود از آنها اسـتفاده نمـوده و تـابع اوامـر شـان باشند. این شیوه ایست که نژاد پرستان در هر جائی از این راه پیش می‌رونـد و رعیتشان را می فریبند. چنانکه خداوندﷻ می‌فرماید:

﴿وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ وَٱلنَّصَٰرَىٰ نَحۡنُ أَبۡنَٰٓؤُاْ ٱللَّهِ وَأَحِبَّٰٓؤُهُۥۚ﴾[1].

ترجمه: (یهودیان و مسیحیان می گویند: ما پسران و عزیزان خدائیم).

آنها می خواهند با این سخن بر دیگران برتریت خود را ثابـت کننـد زیـرا آنها به گمان خود شان پسران و دوستان خداوندﷻ هستند و خداوندﷻ آنهـا را در مقابـل گناهانشـان شـکنجه نمـی‌دهـد و چنـد روز محـدود وارد دوزخ خواهند شد! سخن ایشان به این معنا اسـت کـه عـدالت خداونـدﷻ از خـط

(۱) مائده ۱۸

سیرش منحرف می شود و خداوندﷻ از بخشی حمایت و طرفداری می‌نماید و آنها را میگذارد تا در زمین فساد نمایند و خویش را بر دیگران بهتر و افضلتر جلوه دهند و مرتکب جنایات شوند، سپس آنها را مانند دیگر فساد کاران شکنجه و عذاب نمی کند! آیا اینچنین افکار و تصور باعث فساد و ویرانی و تباهی در جهان نمی‌گردد؟

اینجاست که اسلام عزیز ضربهٔ محکمش را بر این تصور بی جا و بی اساس وارد نموده عدل الهی را استوار و مقررگردانیده و بطلان این مفکوره و ادعای بی معنا را اعلان می‌دارد. خداوندﷻ می‌فرماید: ﴿ قُلۡ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُمۖ بَلۡ أَنتُم بَشَرٞ مِّمَّنۡ خَلَقَۚ يَغۡفِرُ لِمَن يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَآءُۚ ﴾[1].

ترجمه: (بگو پس چرا شما را در برابر گناهان تان عذاب میدهد بلکه شما انسانهای همچون سائر انسانها هستید که خداوند آنان را آفریده است خداوند هر که را بخواهد مورد آمرزش قرار میدهد و هرکه را بخواهد عذاب میدهد.)

به این ترتیب خداوندﷻ حقیقت ایمان به وحدانیت خویش را بطور قطعی و حاسم بیان داشته ادعای فرزند بودن را بیهوده و بی ارزش خواند، زیرا آنها مانند سایر بشر بوده امتیازی بر دیگران ندارند، چنانکه عدل و مساوات الهی میان بندگان، تعیین آمرزش و عذاب را که همه به اراده وخواست خداوندﷻ ارتباط دارد، واضح ساخته وبر معمای فرزندی و روابط شخصی با کسی، خط بطلان کشید.

آغوش اسلام برای همه باز است

---

(۱) مائده ۱۸

اسلام عزیز در اولین روزگارش صهیب رومی رضی الله عنه، بلال حبشی رضی الله عنه، سـلمان فارسی رضی الله عنه وابوبکر عربی رضی الله عنه را زیر پرچم (لا الـه الا الله محمـد رسـول الله) در آغوش کشید، تبعیض و تعصب قوم، نژاد، رنگ، وطـن، قبیلـه و..... را خاتمـه داد و نور اسلام در هر خانه، قبیله، دهکده و شهر درخشید پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه وسلم فرمودند: (آنکه دعوت به عصبیت نماید از مـا نیسـت وآنکـه بـر عصـبیت بجنگد از ما نیست و آنکه بر عصبیت بمیرد از ما نیست)[1].

اینگونه کاسهٔ نژاد پرستی با تمام اقسـام و انـواعش فـرو ریختـه و از هـم پاشید و از همان آغاز وطن مسلمان تنها سر زمینی که او بالایش زنـدگی مـی کند نبوده بلکه در هر جاییکه میتواند احکام دین خود را عملی نماید، خواه در شرق یا در غرب جهان، همانجا وطن اوست.

مسلمانان نخستین از پدران، فرزندان و خویشاوندان مشرک خویش اعلان بیزاری نموده و با هرکسی از آنها که در مقابل خدا جل جلاله ورسـولش صلی الله علیه وسلم بـه جنـگ برخاسته و جنگیدند: روی این اساس مسلمانان با پدر، مادر، بـرادر، خـواهر و فرزندانی که مشرک و کافر باشند قطع رابطه نموده برائت خود را از آنها اعلان می‌نمایند و شاید هم به منظور هدایت آنها به سوی دین حق، دوستی و ارتباط را قطع ننمایند. خداوند جل جلاله در بسیاری از آیـات قـرآن کـریم ایـن موضـوع را روشن ساخته است، مانند ابراهیم علیه السلام که از کفر پدرش اعـلان برائـت نمود، زیرا پدرش اصرار به بت پرستی داشت.

و نوح علیه السلام از خانم و پسرش اظهار برائت و بیزاری نمود زیـرا آن دو به کفر اصرار داشـتند، چنانکـه آسـیه زن فرعـون کـه زنـی مـؤمنی بـود از

---

(۱) نزد ابو داود ٣٤٢/٥

شوهرش اظهار برائت کرد، و در عصر پیامبر بزرگ اسلامﷺ نمونه های بیزاری از کفر و شرک خیلی زیاد است که بطور نمونـه قصـه مقـداد بـن اسـودس را ذکرمی‌نمایم.

جبیر بن نفیر رحمه الله حکایت می کند کـه روزی نـزد مقـدادس نشسـته بـودیم مردی که از نزد ما می گذشت به مقداد گفت: خوشا به حـال ایـن دو چشـمی که پیامبرﷺ را دیده ! به خدا سوگند که چقدر آرزو داشتیم تا آنچه را خـودت دیده ای و حضور داشتی، ما نیز آنرا می دیدیم و حضوریاب می شدیم!

مقدادس خیلی غضبناک شد، من تعجب کردم که آنمرد سخن بدی نگفت! سپس مقدادس بوی روی آورده و فرمود: چـه چیـزی شـما را وا مـی‌دارد کـه آرزوی زندگی زمانی را میکنید که گذشته است؟ و کسـی نمیدانـد اگـر در آن زمان حاضر می بود در کدام صف و در چه موقفی قرار میداشـت! سـوگند بـه خداوندﻷ مردمان زیادی در زمان پیامبرخدا ﷺوجود داشتند مگر خداونـدﻷ آنها را به روی هایشان در دوزخ افگنـد، زیـرا از ایمـان آوردن و فرمـانبرداری ایشانﷺ سر کشی نمودند، آیا شکر خدا را به جا نمی آورید که بدنیا آمدیـد و به خداﻷ و رسـولشﷺ ایمـان آورده ایـد؟ مصـائب و مشـکلات را دیگـران متحمل شدند و شـما از شـر آن بـاز داشـته شـدید، سـوگند بـه خداونـد کـه پیامبرخدا ﷺ در سخت ترین شرایطی که پیامبران پیشین فرستاده شـده بودنـد، مبعوث گردیدند، زمانیکه جهل و نادانی و تنبلی به اوجـش رسـیده بـود، آنهـا نمیدانستند که دینی بروز خواهد کرد که حق را از باطل جدا کرده میان پـدر و پسر که یکی مؤمن و دیگری مشرک است، جـدائی خواهـد آورد، تـا جائیکـه مؤمن، پدرو پسر و برادر مشرکش را میدید که در صف کفار قرار دارند، ولـی

چون قلبش به ایمان باز و صفا شده بود و میدانیست آنکه درصف کفـار قـرار گیرد، همانا هلاک شده است، وی می دید کـه خویشـاوند ودوسـت صـمیمی اش در آن زمره قراردارد، لیکن چشمش بـا اسـلام آوردن آنهـا روشـن نشـد، چشمانی که باید به هدایت آنها روشن می گشت! خداوند مـی فرمایـد: ﴿رَبَّنَا هَبۡ لَنَا مِنۡ أَزۡوَٰجِنَا وَذُرِّيَّٰتِنَا قُرَّةَ أَعۡيُنٖ﴾[1] (پروردگارا! همسران و فرزنـدانی به ما عطا فرما که باعث روشنی چشمانمان گردند).

تا آنکه جنگ بدر رخ داد و مسلمانان تحت قیادت پیامبر بزرگ اسلام ﷺ با مشرکین قریش که در ردیف آنها پدران وپسران و خویشاوندان شان حاضر بودند، جنگیدند، زیرا آنها در صف مشرکین قرار داشتند. به همین خاطر خداوندﷻ یاران را در قرآن کریم مدح وستایش نموده میفرماید: ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡـَٔهُۥ فَـَٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا﴾[2].

ترجمه: (محمد فرستادهٔ خداست و کسانی که با او هستند در برابر کـافران تند و سرسخت، و نسبت به یکدیگر مهربـان و دلسـوزند، ایشـان را در حـال رکوع و سجود می بینی، آنان همواره فضل خدای را میجوینـد و رضـای او را میطلبند نشانهٔ ایشان بر اثر سجده در پیشـانی هـای شـان نمایـان اسـت، ایـن

(۱) فرقان ۷٤

(۲) فتح ۲۹

توصیف آنان در تورات است و اما توصیف ایشان در انجیل چنین است که همانند کشتزاری هستند که جوانه های خود را بیرون زده و آنها را نیرو داده وسخت نموده و بر ساقه های خویش ایستاده باشد، بگونه ای که برزگران را به شگفت می آورد، تا کافران را به سبب آنان خشمگین کند، خداوند به کسانی از ایشان که ایمان بیاورند وکارهای شایسته بکنند آمرزش و پاداش بزرگی را وعده می‌دهد)

مؤمنان از عصر آدم عليه السلام تا روز رستاخیز یک امت اند

مسلمانان به همه انبیاء و پیامبران گذشته که مردمان برگزیدهٔ الله جل جلاله بودند، ایمان دارند، همچنان اتباع و رعیت این پیامبران که احکام دین الله را تطبیق نموده بودند و در کتابهای آسمانی تغیر وتحریفی نیاورده بود ند، از نوح تاحضرت محمد علیهم السلام همهٔ آنها با نژاد و رنگ های مختلف شان با ما برادر اند.

اماکسانیکه مشرک و یا از جملهٔ اهل کتاب بودند ولی در کتاب های شان تغیر آورده و آنرا مطابق میل شان تحریف نمودند و به رسالت پیامبر آخر زمان محمد صلى الله عليه وسلم ایمان نیاوردند، با ما ارتباطی ندارند و از جمله مؤمنان شمرده نمیشوند.

در قرآن کریم و احادیث قدسی قصه ها و حکایت های زیادی از اتباع و یاران و انصار پیامبران گذشته ذکر شده است که فداکاری و قربانی آنها را در راه خداوند جل جلاله بیان می دارد، تا سر مشقی برای مسلمانان باشند، چنانکه در امت های پیشین مردمانی گذشته اند که صاحب علم، حکمت و معجزه بودند ولی از جمله پیامبران نبودند. همچنان قصه و حکایات مردمان گمراه، منحرف

و اوباش این امت هانیز در قرآن ذکر شده است تا پند و عبرتی برای مسلمانان باشد و در دام شیطان نیفتند، و از اعمال بدی کـه آنهـا مرتکـب آن شـدند بـر حذر باشند، زیرا دین در نزد خداوند اسلام است و همهٔ پیـامبران امـت هـای شان را به اسلام دعوت نمـوده انـد؛ پیـامبر ﷺ مـی‌فرمایند: (مـن نزدیکتـرین مردمان به عیسی ابن مریم در دنیا و آخرت هستم، پیامبران بـرادران یـک پـدر اند ومادران شان گوناگون، و دین شان یکی است)[1]

دین معتبروپسندیده همانا دین اسلام است که خداوندﷻ به جز از آن، دینی دیگری را نه از گذشتگان و نه از مردمان آخر زمان می پذیرد. خداوند ﷻ از نوح علیه السلام چنین حکایت میکند: ﴿ وَٱتۡلُ عَلَيۡهِمۡ نَبَأَ نُوحٍ إِذۡ قَالَ لِقَوۡمِهِۦ يَٰقَوۡمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيۡكُم مَّقَامِي وَتَذۡكِيرِي بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ فَعَلَى ٱللَّهِ تَوَكَّلۡتُ فَأَجۡمِعُوٓاْ أَمۡرَكُمۡ وَشُرَكَآءَكُمۡ ثُمَّ لَا يَكُنۡ أَمۡرُكُمۡ عَلَيۡكُمۡ غُمَّةٗ ثُمَّ ٱقۡضُوٓاْ إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ ٧١ فَإِن تَوَلَّيۡتُمۡ فَمَا سَأَلۡتُكُم مِّنۡ أَجۡرٍۖ إِنۡ أَجۡرِيَ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِۖ وَأُمِرۡتُ أَنۡ أَكُونَ مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ﴾[2].

ترجمه: (ای پیامبر! سرگذشت نوح را برای آنان بخوان وقتی نوح بـه قـوم خود گفت: ای قوم من اگر ماندنم و پند دادنم با آیات خـدا برایتـان سـخت و غیر قابل تحمل است من بر خدا تکیه دارم پـس همـراه بـا معبـود هـای تـان قاطعانه تصمیم خود را بگیرید بعدا منظورتان از خودتان پنهـان نمانـد و مایـهٔ اندوه تان نشود پس ازآن نسبت به من هر چه میخواهیـد بکنیـد و مـرا مهلـت ندهید اگر روی گردانیدید، چرا که من کمترین مزد از شما نمیخـواهم، مـزد و پاداش من جز برخدا نیست، و به من دستور داده شده است که از زمرهٔ تسلیم

(۱) روایت بخاری – فتح الباری- ٤٧٨/٦

(۲) یونس ۷۱-۷۲

شده گان باشم)

و از ابراهیم علیه السلام چنین حکایت می کند: ﴿ وَمَن يَرۡغَبُ عَن مِّلَّةِ إِبۡرَٰهِـۧمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفۡسَهُۥۚ وَلَقَدِ ٱصۡطَفَيۡنَٰهُ فِي ٱلدُّنۡيَاۖ وَإِنَّهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ لَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿١٣٠﴾ إِذۡ قَالَ لَهُۥ رَبُّهُۥٓ أَسۡلِمۡۖ قَالَ أَسۡلَمۡتُ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿١٣١﴾ وَوَصَّىٰ بِهَآ إِبۡرَٰهِـۧمُ بَنِيهِ وَيَعۡقُوبُ يَٰبَنِيَّ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰ لَكُمُ ٱلدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ ﴿١٣٢﴾ أَمۡ كُنتُمۡ شُهَدَآءَ إِذۡ حَضَرَ يَعۡقُوبَ ٱلۡمَوۡتُ إِذۡ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعۡبُدُونَ مِنۢ بَعۡدِيۖ قَالُواْ نَعۡبُدُ إِلَٰهَكَ وَإِلَٰهَ ءَابَآئِكَ إِبۡرَٰهِـۧمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ إِلَٰهٗا وَٰحِدٗا وَنَحۡنُ لَهُۥ مُسۡلِمُونَ ﴾[1].

ترجمه: (چه کسی از دین ابراهیم رویگردان خواهد شد مگر که خود را خوار و کوچک داشته باشد همانا ما او را در این جهان برگزیدیم و او در جهان دیگر از زمره شایستگان است آنگاه که پروردگارش به او گفت: اخلاص داشته باش گفت: خالصانه تسلیم پروردگار جهانیان گشتم، و ابراهیم فرزندان خویش را به این دین سفارش کرد و یعقوب گفت: ای فرزندان من! خداوند برای شما دینی را برگزیده است و نمیرید جز اینکه مسلمان باشید. آیا هنگامیکه مرگ یعقوب فرا رسید شما حاضر بودید؟! آن هنگامیکه به فرزندان خود گفت: پس از من چه چیزی را می پرستید؟ گفتند خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که خداوند یگانه است وما تسلیم او هستیم.)

و از موسی علیه السلام حکایت می کند: ﴿ وَقَالَ مُوسَىٰ يَٰقَوۡمِ إِن كُنتُمۡ ءَامَنتُم بِٱللَّهِ

---

(۱) بقره_۱۳۰/۱۳۲

فَعَلَيۡهِ تَوَكَّلُوٓاْ إِن كُنتُم مُّسۡلِمِينَ ﴾[1]

ترجمه: (موسی گفت: ای قوم من! اگر واقعاً به خدا ایمان آوردید، بر او توکل کنید اگر خود را به او تسلیم کرده اید).

و ازمسیح ؏ چنین حکایت می‌کند: ﴿ وَإِذۡ أَوۡحَيۡتُ إِلَى ٱلۡحَوَارِيِّـۧنَ أَنۡ ءَامِنُواْ بِي وَبِرَسُولِي قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَٱشۡهَدۡ بِأَنَّنَا مُسۡلِمُونَ ﴾[2].

ترجمه: (و به یاد آور- آنگاه را که به حواریون الهام کردم که به من و فرستادهٔ من (عیسی) ایمان بیاورید گفتند ایمان آوردیم وپروردگار گواه باش که ما مخلص ومنقاد هستیم)

و از بلقیس زمانیکه گفت: ﴿ قَالَتۡ رَبِّ إِنِّي ظَلَمۡتُ نَفۡسِي وَأَسۡلَمۡتُ مَعَ سُلَيۡمَٰنَ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴾[3].

ترجمه: (گفت من به نفس خود ستم کرده ام و با سلیمان خویشتن را تسلیم پروردگار جهانیان میدارم)

خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿ شَرَعَ لَكُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِۦ نُوحٗا وَٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ وَمَا وَصَّيۡنَا بِهِۦٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰٓۖ أَنۡ أَقِيمُواْ ٱلدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُواْ فِيهِۚ كَبُرَ عَلَى ٱلۡمُشۡرِكِينَ مَا تَدۡعُوهُمۡ إِلَيۡهِۚ ٱللَّهُ يَجۡتَبِيٓ إِلَيۡهِ مَن يَشَآءُ وَيَهۡدِيٓ إِلَيۡهِ مَن يُنِيبُ ﴾[4].

ترجمه: (خداوند آئینی را برای شما بیان داشته و روشن نموده است که آن

(۱) یونس ٨٤

(۲) مائده ۱۱۱

(۳) النمل ٤٤

(٤) الشوری ۱۳

را به نوح توصیه کرده است و ما آنرا به تـو وحـی و بـه ابـراهیم و موسـی و عیسی(علیهم السلام) سفارش نموده ایم کـه دیـن را پـا برجـا داریـد و در آن تفرقه و اختلاف نورزید، ایـن چیـز کـه شـما مشـرکان را بـدان میخوانیـد بـر مشرکان سخت و گران می آیـد خداونـد هـر کـه را بخواهـد بـرای آن دیـن برمیگزیند و هر که بسوی آن برگردد بدان رهنمودش می‌گرداند)

نژاد پرستان وملیت گراها چون اگر در قرآن کـریم غـور نماینـد خواهنـد دانست که در مقابل پیامبران و دعوت شان جـز اشـخاص متکبـر، خودخـواه، قدرت طلب، کسی دیگر معارضه و مخالفت نکرده است، هر پیامبری با چنـین اشخاص که از قوم و قبیلۀ خودش بودند رو برو شدند واذیت و آزاری زیادی را برآنها تحمیل نموده اند تا جائیکه بعض از آنها به وسیله افراد کافر و مشرک قومشـان بـه قتـل رسـیده انـد، همچـو اعمـال ناشایسـته در برابرفرسـتادگان خداوندﷻ صورت گرفت تا اینکه موجب قهـر و غضـب الهـی و زوال اقـوام آنها گردید.

آیات سابقه بیانگر اینست که همه کسانیکه به پیامبران از آدم علیـه السـلام تا حضرت محمد ﷺ ایمان آورده اند، یک امت هستند و ما مسلمانان که امـت پیامبر گرامی حضرت محمد ﷺ هستیم، ملزم به دوستی و احترام، و ایمـان بـه همۀ پیامبران پیشین و کتابهای شان می‌باشیم و آنعده حکایات و قصه هـایی را که قرآن کریم و سنت مطهر به ما بیان نموده نمونه و سر مشق زندگی برای ما مسلمانان می‌باشد به شرطیکه با شریعت پیامبر آخر زمان ﷺ تعارضـی نداشـته باشد.

خداوند ﷻ امت محمدیﷺ را مخاطب قرارداده می‌فرماید: ﴿ قُولُوٓاْ ءَامَنَّا

بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡنَا وَمَآ أُنزِلَ إِلَىٰٓ إِبۡرَٰهِـۧمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ وَٱلۡأَسۡبَاطِ وَمَآ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَآ أُوتِيَ ٱلنَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمۡ لَا نُفَرِّقُ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّنۡهُمۡ وَنَحۡنُ لَهُۥ مُسۡلِمُونَ ﴾[1].

ترجمه: (بگوئید: ایمان داریم به خداوند وآنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم اسماعیل اسحاق یعقوب و اسباط (نوادگان یعقوب) نازل شده است و به آنچه برای موسی و عیسی آمده است و به آنچه برای پیغمبران از طرف پروردگار شان آمده است میان هیچ یک از آنان فرقی نمی گذاریم و ما تسلیم خدا هستیم).

پس اگر ملیت گراها و نژاد پرستان باز هم به برتریت خود شان اصرار میورزند- درحالی که خودرا مسلمان میگویند- نظر شان در مورد پیامبران و برگزیدگان خداوند ﷺ، کسانیکه بهترین و پرهیزگارترین و افضلترین و امانت کارترین مردمان روی زمین بودند چه خواهد بود؟ آیا نژاد، رنگ و زبان شان مختلف و از گوشه های مختلف دنیا نبودند؟!

اگر قوم پرستان خویش را بلند مرتبه و عالیقدر از دیگر نژاد ها می شمارند پس پیامبران و برگزیدگان خداوند ﷺ بطور مستقیم و یا غیر مستقیم در آن شامل خواهند بود، حالا که این حقیقت را دانستید، و باز هم به مفکوره بی اساس خود پافشاری مینمایید، پس خود در مورد خویش قضاوت کنید.

بگذارید تا نمونه ای را به شما پیشکش کنیم، (قصه پدر پیامبران ابراهیم و پسرش اسماعیل علیهما السلام) تا حقیقت به طور واضح به نژاد پرستان واضح وروشن گردد.

---

(۱) بقره ١٣٦

قصه ابراهیم و پسرش اسماعیل علیهما السلام

هنگامیکه ابراهیم ﷺ با همسرش ساره به مصر رسید، سرزمین مصر را پادشاه ظالم و جابر در تصرف داشت، همسر ابراهیم ﷺ که از زیبا ترین زنها بود خبرش به پادشاه ظالم رسید و ابراهیم ﷺرا بلا درنگ نزد خویش خواست و از او پرسید: این زن که با خودت همراه است کیست ؟ ابراهیم علیه السلام گفت : خواهرم است، ابراهیم ﷺهراس داشت اگر بگوید همسرش است شاید او را به قتل برساند وهمسرش را با خود بگیرد، پادشاه ظالم به ابراهیم گفت: این دوشیزه را آرایش و آراسته نموده به من بفرست، ابراهیم این کار را نموده و همسرش را نزد بادشاه ظالم و جابر فرستاد.

پادشاه در اطاقی که همسر ابراهیم ﷺ حضور داشت داخل شد وقتی خواست تا وی را در آغوش بکشد دستش خشک شد، هنگامیکه پادشاه این حالت را دید زن را عادی نشمرد، سپس برایش گفت: به خداوندﻷ دعا کن که دست من را دو باره باز نموده و سالم گرداند، به خدا سوگند اگر این کار را نمودی هرگز به تو دست نمی برم و احسانی نیز بتو خواهم کرد، همسرابراهیم علیه السلام به خدا دعا کرد که اگر پادشاه در سخنش صادق باشد دو باره دست وی را باز نما. خداوند ﻷ دست پادشاه را باز نمود و زن را دو باره به ابراهیم فرستاد و نظر به وعده اش که گفته بود به تو احسانی هم می‌نمایم یک کنیز دوشیزه را که هاجر نام داشت به وی بخشید.

هاجر زن خوشنما و زیبایی بود، ساره هاجر را به ابراهیم ﷺ بخشید و گفت: من اینرا زنی نیک و پاکیزه می بینم، خودت ویرا به زنی ات بگیر، خداوند ﻷ مهربان است که از وی به تو پسری بدهد. زیرا ساره حمل

نمیگرفت و کودکی به دنیا نیاورده بود، تا آنکه زن سالخوردهٔ شد، ابراهیم علیه السلام همیشه دعا می نمود تا خداوندﷻ به وی پسر نیک و صالح بدهد، ابراهیم علیه السلام مسن شد و ساره به سن یأس رسید.

سپس هاجر، اسماعیل ﷺ را بدنیا آورد، ابراهیم هر دوی آنها را با خود گرفته به مکه برد و در نزدیک کعبه شریفه هردو را گذاشت و خواست به شام بر گردد، هاجر به او گفت: ای ابراهیم ما را به کی می گذاری؟ در این کوه و بیابانی که نه آب است و نه گیاهی، نه انسان است و نه حیوانی؟ ابراهیم جواب داد: شما را به خداوند ﷻ می گذارم، هاجر گفت: برو برگرد خداوند ما را ضایع نمی سازد.

خداوندﷻ چاه زمزم را برای هاجر و پسرش شگافت و قافله ای که از قبائل جرهم رهسپار شام بودند آب را دیدند و از مادر اسماعیل ﷺ خواستند تا آنها را نیز اجازه دهد که در اطراف این چاه زندگی نمایند، هاجر به آنها اجازه داد تا آنکه اسماعیل علیه السلام جوان شد و با دوشیزه ای از این قبیله ازدواج نمود، بعدها پدرش ابراهیم ﷺ به مکه برگشت و هر دو باهم کعبه معظمه را به امر خداوند ﷻ بنا نمودند خداوند ﷻ اسماعیل ﷺ را از برگزیدگانش قرار داده وی را به تبلیغ رسالتش بسوی عمالیق و قبائل یمنی گماشت تا آنها را به اسلام ویگانه پرستی دعوت نماید. از پسران اسماعیل ﷺ نابت و قید بود که خداوند ﷻ از این دو پسرش عربها را به ویژه عرب حجاز را بوجود آورده و منتشر ساخت.

از این قصه برای ما واضح و روشن می گردد که مادر اسماعیل ﷺ برده یا کنیز پادشاه ظالم مصر بود سپس به ساره بخشیده شد، وساره وی را به ابر

اهیم علیه السلام بخشید تا خداوندﷻ پسری صالح و نیک از وی بـه ابـراهیم ؑ ارزانی نماید.

اگر نژاد پرستان باز هم اصرار به برتریت شان دارند پس این معنـی را دارد که آنها خویشتن را از پیامبران نیز بلند مـی شـمارند از جملـه اسـماعیل ؑ، زیرا مادرش کنیزی بود، اگر آنها این مسأله را درک کنند و بـازهم در مفکـوره خود پا فشاری و اصرار ورزند پس این عمل باعث قهر و غضـب خداونـدﷻ بالای شان خواهد شد. قصه اسـماعیل پسـر ابـراهیم ؑ درسییسـت، عبـرت انگیز، برای همۀ نژاد پرستان است به ویژه ملیت پرستان عرب، زیرا اکثـر آنهـا حقیقت مادر شان را نمیدانند که کنیز بود.

از اینجا برای ما تعارض و دوگانگی در مفکوره و معتقـدات نـژاد پرسـتان ثابت می گردد زیرا آنها مردمانی را که پدران و اسلاف شان از جمله برده گـان بودند تحقیر می نمایند، ولی ما می پرسیم شـما در مـورد بسـیاری از پیـامبران خداوند ﷻ که با کنیز ها ازدواج نمودند و از آنها نسل شان منتشر گردیده چه نظری دارید؟ آیا این چنین مفکوره های بی مورد دلالت بـه بطـلان معتقـدات شان نمی کند ؟!

با تأسف سنجش امور نزد آنها دگرگون گردیده اسـت خـوبی هـا در نـزد آنان به زشتی، عدالت بـه تبهکـاری، عطوفـت و مهربـانی بـه سـنگدلی مبـدل گردیده است حالا واضح شد که ابلیس بر آنها غالب آمده و توانسته ایشـان را از راه راست به کجی و گمراهی ببرد، زیرا آغاز گـر ایـن عمـل و مفکـوره نـا شایسته ابلیس لعین بود. این قصه بیانگر آن است که برده و کنیز شاید بر تر و افضلتر از مردمان آزاد در نزد خداوند ﷻ باشـند و در پرهیـز گـاری نیکـی و

شایستگی نیز در مرتبهٔ عالی قرار داشته باشند.

ابراهیم عليه السلام پسـر دیگـری بنـام اسـحق عليه السلام داشـت کـه او هـم از جملـه برگزیدگان خداوند جل جلاله بود. اسحق عليه السلام پسری بنام یعقوب عليه السلام داشت کـه او هم از برگزیدگان الله جل جلاله بود، یعقوب عليه السلام معروف به اسرائیل نیز می‌باشد کـه نواده ها وذریه او (بنی اسـرائیل) منسـوب بـه وی گردیـده و از دودمـان آنهـا بسیاری از پیامبران پیشین بسوی آنها فرستاده شدند.

حالا دانستیم که ابراهیم عليه السلام دو پسر داشت که هـر دو را خداونـد جل جلاله بـه رسالتش برگزید، یکی اسماعیل عليه السلام که جد پیامبر بزرگ مان حضرت محمـد صلى الله عليه وسلم است، و دیگری اسحاق عليه السلام کـه پسـرش یعقـوب عليه السلام نـام داشـت و بـه اسرائیل نیز معروف می‌باشد، دودمانش به وی منسوب می‌گردند (بنی اسرائیل) و پیامبران زیادی در این سلاله گذشته اند که آخـرین شـان عیسـی عليه السلام پسـر مریم می‌باشد. به همین منظور ابراهیم عليه السلام را پدر انبیاء می نامند، قـران کـریم در این مورد چنین اشاره می‌نماید:

﴿ وَوَهَبْنَا لَهُۥٓ إِسْحَٰقَ وَيَعْقُوبَ ۚ كُلًّا هَدَيْنَا ۚ وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ ۖ وَمِن ذُرِّيَّتِهِۦ دَاوُۥدَ وَسُلَيْمَٰنَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَٰرُونَ ۚ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿٨٤﴾ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ ۖ كُلٌّ مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿٨٥﴾ وَإِسْمَٰعِيلَ وَٱلْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا ۚ وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى ٱلْعَٰلَمِينَ ﴾[1].

ترجمه: (ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را عطـا کـردیم آن دو را رهنمـود کردیم پیشتر نیز نوح را ارشـاد نمـودیم و از نـژاد نـوح، داود سـلیمان ایـوب

(۱) الانعام ۸٤/ ۸۵/ ۸٦

یوسف موسی وهارون را "قبلاً هدایت کردیم" همانگونـه محسـنان را پـاداش می دهیم و زکریا و یحیی وعیسی و الیاس را نیز هدایت کردیم، همـۀ آنـان از زمرۀ صالحان بودند، و اسماعیل و یسع و یونس و لـوط را بـر همـۀ جهانیـان برتری دادیم).

کسیکه ما را مسلمان نامگذاری نمود ابراهیم ﷺ است خداوند ﷻ دراین مورد می‌فرماید: ﴿ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي ٱلدِّينِ مِنْ حَرَجٍ ۚ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَٰهِيمَ ۚ هُوَ سَمَّىٰكُمُ ٱلْمُسْلِمِينَ مِن قَبْلُ ﴾[1].

ترجمه: (و در دین کارهای دشـوار و سـنگین را بـر دوش شـما نگذاشـته است (این دین) همان آئین پدر تان ابراهیم است که خدا شما را قبلاً مسـلمین نامیده است)

ملیت گراها حالا قناعت و درک خواهند کرد که مفکورۀ شان توهین کننده وتحقیرآمیز و بی بنیاد است، آیا می خواهند خویش را بـر پیـامبران، سـتوده و ارجمند تر بشمارند؟ آیا بر سردار عالمیان حضرت محمد ﷺ خویش را بلند و عالیقدر می شمارند؟ آنها باید به خداوندﷻ رجوع نموده توبه نمایند و از این یاوه گوی ها و نـادانی دسـت بردارنـد، ورنـه باعـث تفرقـه و اخـتلاف میـان مسلمانان در همه جا، و موجب قهر و غضب خداوندﷻ خواهند شد.

احکام واندرزهائیکه از قصۀ ابراهیم ﷺ آشکار می‌گردد: ازقصۀ ابراهیم ﷺ سه مسألۀ مهم واضح می‌گردد:

اول: عدم تحقیر و تمسخر به شخصیت غلامان و برده گان، چه زن باشـد و چه مرد، زیرا اسلام بهر انسانی مانند دیگـر همنوعـانش ارزش داده و شـاید

(۱) حج ۷۸

هم در پرهیزگاری و اخلاق نیکو، بر مردمان آزاد پیشی داشته باشند.

غلامان و برده گان مسلمان برادران مسلمانان اند و فرقی میان آنها نیست و در وقت ضرورت باید با آنها کمک و معاونت لازم صورت بگیرد. در این باره قصه سلمان فارسی ﷺ را بطور نمونه خدمت تان عرض می‌داریم.

زمانیکه سلمان فارسی ﷺ به دین اسلام مشرف گردید و نزد پیامبر ﷺ آمد، آنحضرت ﷺ از وی خواست تا به بادارش بنویسد که او را آزاد کند، بادارش موافقه نمود ولی بشرطیکه بوی سه صد درخت خرما و چهل اوقیه طلا بدهد، پیامبر ﷺ به یاران خویش فرمودند: با برادر تان کمک و تعاون نمائید، سپس همه با وی همکاری کردند تا آنکه خواستۀ بادارش را بر آورده نمودند و به این ترتیب از بردگی آزاد گردید[1].

دوم: بدون شک پیامبران پیشین از ابراهیم ؈ تا پیامبر گرامی ما ﷺ همه از دوشیزه های غلامان همسر به خود اختیار نموده اند و از آنها فرزندان زیادی داشته اند که اینگونه پیوند و رشته ها به رضایت و اراده خداوند ﻷ صورت گرفته است، تا بنیاد جامعه راسخ و قوی، و نمونه و دستوری برای مسلمانان در هرزمان و مکانی گردد، و به پیامبران شان اقتدا نموده، واز هر توده و قشر جامعه برای خود همسر اختیار کنند.

پیامبر ﷺ با ماریه قبطی ؅ که حاکم مصر او را به پیامبرﷺ بخشید، ازدواج کرد و از وی ابراهیم بدنیا آمد، و به خاطر همین دوستی و قرابت، پیامبر ﷺ توصیه نمودند تا با اهل مصر احسان و نیکی صورت گیرد.

قران کریم بطور قطعی ازدواج با زن مسلمان و عدم ازدواج با زن غیر

---

(۱) سیرت ابن هشام

مسلمان را حکم نموده است خداوند ﷻ مـی فرمایـد: ﴿وَلَا تَنكِحُواْ ٱلۡمُشۡرِكَٰتِ حَتَّىٰ يُؤۡمِنَّۚ وَلَأَمَةٞ مُّؤۡمِنَةٌ خَيۡرٞ مِّن مُّشۡرِكَةٖ وَلَوۡ أَعۡجَبَتۡكُمۡۗ وَلَا تُنكِحُواْ ٱلۡمُشۡرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤۡمِنُواْۚ وَلَعَبۡدٞ مُّؤۡمِنٌ خَيۡرٞ مِّن مُّشۡرِكٖ وَلَوۡ أَعۡجَبَكُمۡۗ أُوْلَٰٓئِكَ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلنَّارِۖ وَٱللَّهُ يَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱلۡجَنَّةِ وَٱلۡمَغۡفِرَةِ بِإِذۡنِهِۦۖ وَيُبَيِّنُ ءَايَٰتِهِۦ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمۡ يَتَذَكَّرُونَ ﴾[1].

ترجمه: (با زنان مشرکه تا ایمان نیاورند ازدواج نکنیـد و بـی گمـان کنیـز مؤمنی بهتر است از زن مشرکه، اگر چه شما را به شـگفتگی انداختـه باشـد و زنان و دختران خود را به ازدواج مردان مشرک در نیاوریـد تـا زمانیکـه ایمـان نیاورند و بی گمان غلام مؤمن از مرد مشرک بهتر اسـت اگـر چـه شـما را بـه شگفتی انداخته باشد آنان بسوی آتش دعوت میدهند و خداوند بسوی بهشت و آمرزش، به فرمان خود و توفیق خویش دعوت می کند و خدا آیات خـود را برای مردم روشن میسازد تا اینکه یاد آور شوند.)

سدی رحمه الله می فرماید: آیات فوق در مورد عبدالله بن رواحه رضی الله عنه نازل گردیده است. او کنیزی سیاه رنگی داشت روزی بر وی قهر کرد و کفی بر رویش زد، ولی از این عملش پشیمان گردیده و ترسید که مبادا خداوند ﷻ بر وی غضب شود، عبدالله رضی الله عنه نزد پیامبر ﷺ آمده و قصه را برایشان بیان کرد، پیامبرﷺ پرسیدند: چطور زنی است؟ عبداللهرضی الله عنه فرمود : نماز میگذارد و روزه میگیرد و به صورت درست وضو می کند و گواه میدهد که خداوندﷻ یک است و شما فرستادهٔ او هستید، پیامبر ﷺ فرمودند : ای عبدالله این زنِ مسلمان است! عبدالله بن رواحه گفت: سوگند به خداوندی که شما را به حق فرستاده است من او را آزاد می کنم و حتماً با او ازدواج می کنم، وی اینکار را کرد،

(۱) بقره ۲۲۱

عدهٔ از مردم او را بدگوئی نموده می گفتند: با کنیز خویش ازدواج کرد! سپس خداوندﷻ آیات زیر را نازل کرد: ﴿ وَأَنكِحُواْ ٱلۡأَيَٰمَىٰ مِنكُمۡ وَٱلصَّٰلِحِينَ مِنۡ عِبَادِكُمۡ وَإِمَآئِكُمۡۚ إِن يَكُونُواْ فُقَرَآءَ يُغۡنِهِمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦۗ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٞ ﴾[1].

ترجمه: (مردان و زنان مجرد خود را، وغلامان و کنیزان شایسته خویش را به ازدواج یکدیگر در آورید، اگر فقیر و تنگدست باشند خداوند آنان را در پرتو فضل خود دارا و بی نیاز می گرداند، بیگمان خداوند دارای نعمت های فراخ وگشایشگر و آگاه است.) پس نظر به این آیت ازدواج با دوشیزه های مسلمان آزاد، وبا دوشیزهای برده گان وسرداران، همه یکسان است.

خداوندﷻ می فرماید: ﴿ وَمَن لَّمۡ يَسۡتَطِعۡ مِنكُمۡ طَوۡلًا أَن يَنكِحَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ فَمِن مَّا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُم مِّن فَتَيَٰتِكُمُ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِۚ ﴾[2].

ترجمه: (و اگر کسی از شما نتوانست با زنان آزادهٔ مؤمن ازدواج کند، میتواند با کنیزان مؤمن ازدواج نماید.)

تمسخر و تحقیر به بعضی از توده هائیکه گمان می رود که کسی از نیاکان شان برده یا غلام بوده اند و برتری جستن بر آنها حرام قطعی است و ارتکاب این چنین اعمال از گناهان بزرگ محسوب می شود، خصوصا کسانیکه حکم شریعت را در این مورد می دانند. ازدواج با زنان این گونه توده ها در نظام اسلامی یکی از سنت های سردار عالم ﷺ می باشد، از اینرو اغلب یاران پیامبر ﷺ و علمای مسلمانان، این سنت را برخود تطبیق نموده اند. ولی متأسفانه با وجود این همه دلائل آشکار و روشن برخی از نژاد پرستان گمراه و منحرف

(۱) نور۳۲

(۲) نساء ۲۵

برخاسته بر عده ای از مسلمانانیکه شاید در نسب شان و یا یکی از اجدادشان در مرحلۀ بردگی زندگی نموده است، خویش را برتر و افضلتر دانسته مرتکب جنایتی بزرگی می گردند، - زیرا اجدادشان از مردمان آزاد بودنـد و در مرحلـه بردگی بسر نبرده اند- این گروه نژاد پرست به آسانی درک نمیکنند و نمیدانند که با این طرز فکر شان مرتکب بزرگترین گناهی شده اند که شـاید منجـر بـه کفر شان گردد، این چنین مردمان ضرورت به وقت کافی دارند تـا مغـز هـای شان از این پلیدی ها شستشو گردد و بخود بیایند، ما چنـد سـوالی را بـه آنهـا پیش می نمائیم، امید است خداوندﷻ آنهـا را هـدایت نمـوده بـه راه راسـت رهنمون شوند.

آیا این حق را به خود می دهیـد تـا بـر پـدر پیـامبران ؊ خـود را بلنـد بشمارید و از ازدواج وی با کنیزی که ساره او را به ابراهیم ؊ بخشید مـورد تمسخر قرار دهید؟!

آیا اینرا به خود اجازه میدهید تا بر پسر ابـراهیم، اسـماعیل ؊ کـه جـد پیامبر عالیقدر اسلام ﷺ است، خویش را برتری دهیـد؟ زیـرا مـادرش کنیـزی بود، و آیا شما بهتر از پیامبر گرامی ما ﷺ هستید؟ زیرا ایشـان از نسـل و نـژاد نبی کریم اسماعیل است؟ یا از اینکه پیامبرﷺ با ماریه ؅ که از جانب مقوقس حاکم مصر در آنزمان به وی بخشیده شد، سپس وی را بـه همسـری خـویش برگزیدند، خود را بهتر می دانید؟

و یا اینکه پیامبر ﷺ با ام المؤمنین صفیه ؅ ازدواج نمـود بعـد از آنکـه وی را آزاد نمود، زیرا وی از قبیله بنی قریظه یکی از قبایل یهود مدینه بـود[1].

---

(۱) قصه پیمان شکنی یهود بنی قریظه را در کتابهای سیرت بخوانید.

آیا خویش را بهتر و بلندتر از ابـراهیم پسـر پیـامبر خـدا ﷺ مـی دانیـد کـه از ماریه رضي الله عنها به دنیا آمد، زیرا که مادرش کنیزی بود؟

اگر قبول ندارید پس شما به پیغمبران خدا تمسـخر نمـوده ایـد و بـا ایـن عمل از دایرهٔ اسلام بیرون شده وکافر هستید. و اگر بر کسانیکه از سنت پیامبر اسلامﷺ پیروی می کنند خویش را بهتر و اصیل تر می دانید پس شما به سنت پیامبرﷺ اعتراض و طعن وارد نموده اید و مرتکب گناه کبیـره شـده، اقتـدا بـه یهود کرده اید که خشم خداوند ﷻ بر آنها فرود آمد.

نژاد پرستان در منتهای جهل، نادانی، زشتی و انحطاط فکری بسر می برنـد و اعمال شان باعث فروپاشیدن وحدت مسلمانان شده تخم دشمنی و عـداوت را میان آنان می پاشند.

علماء و دعوتگران باید به مسؤلیت بزرگی که بر آنها ست متوجه شـوند و همچو گروه های منحرف را قبل از اینکه فرصت از دست رود آگاه سـاخته و ایشان را گرفته بسوی برادری وبرابری، الفت و محبـت سـوق دهنـد، بایـد از حوادث ناگوار و دلخراشی که در صومال، افغانستان، چاد و در بسیاری مناطق آسیا، افریقا، آسیای میانه، البانیا و اروپا رخ داد و میدهد درس عبرت بگیرند.

سوم: بردگان و غلامان در اصل و حقیقت مردمان آزادی بودنـد و جـرم و جنایتی را مرتکب نشده اند تا حقیر و بی ارزش باشند.

این همه قوانین و دستور های ظالمانه و بی رحمانه در جنگ های قبـل از اسلام تطبیق می گردید که هر کسی اسیر و غیر اسـیر را بـه بردگـی و غلامـی خویش در می آورد، سپس زمانیکه نور اسـلام بـر جهـان درخشـید و قـوانین خاص در مورد بردگان که با کمال شفقت و دلسوزی گذاشته شده بود عملـی

گردید، و نظام بردگی که منافی ترحم و انسان دوستی است به پایان رسید.

این قوانین جنگـی ظالمانـه را کفـار، مشـرکین، یهـود و نصـاری و غیـره درجنگهای شان تطبیق می نمودند، تا آنکه اسلام عزیز این توده هـا را از یـوغ ظالمان و اسـتعمار گـران نجـات داد و در فضـای آرام و مطمـئن بـه زنـدگی خویش ادامه داده، ترس و هراسی از کسی احساس نمـی کردنـد و بـه همـین سبب بسیاری از آنها که در بین اقشار مسلمان زیستند از شان و شوکت بزرگی برخوردار بودند و توانستند در همهٔ عرصه ها چه علمـی، چـه فرهنگـی بـروز نمایند. آنها بزرگترین علماء و فقهاء ودانشـمندان را بـه عـالم اسـلامی تقـدیم نمودند و معروفترین و بر جسته ترین سپه سالاران لشکر اسلام شـدند، حتـی زمام امور مسلمانان را نیز به دست گرفتند، مانند سر لشکر فاتح قطز و بیبرس که هر دو در مقابل لشکر تتار مشـرک جانبـازی و فـداکاری هـای بـی مثیلـی نمودند که تاریخ آنرا به خط طلائی نوشته است. اینها توانستند لشـکر تتـار را در اولین رویارویی به شکست مواجه سازند و ضربه کوبنده را بـه آنهـا فـرود آرند، در این جنگ مجاهدین اسلام از تشویق و دلیری عالم مجاهد و نخبه عز بن عبد السلام بر خوردار بودند.

و از امیران بزرگ اسلام که از جمله برده گان بودند مونس، جوهر، کـافور اخشیدی[1] سبکتگین و پسرش می‌باشند[1].

---

(۱) مرد سیاه رنگ حبشی نژاد بود که وی را اخشید بـه هجـده دینـار خریـداری نمـوده بـود سـپس از معروف ترین سرلشکران وی گردید و زمانیکه اخشید و پسرش درگذشتند حکمفرمائی به وی تعلق گرفت و در سال ۳۵۵ سر زمین مصر را به طور مستقل اداره میکرد و مدت حکمروائی اش دو سال و چهار ماه دوام کرد وی مرد زکی و در لسان و ادبیات عربی دسترسی داشت. وفیات الاعیـان ٤/٩٩ – السیر ١٦/١٩٠ و غیره ....

در زمان خلافت عباسی ها غلامی امیر مصر تعیین گردید که معـروف بـه یحیی بن داود خرسـی بـود کـه از سـال ١٦٢- ١٦٤ امـارت مصـر را بـدوش داشت[٢]. و میان مسلمانان هیچ گونه تبعیضی وجود نداشـت و همـه بـا هـم، بردگان و آزادگان، برادروار زندگی می کردند. اخـلاق عالیقـدر پیـامبرﷺ بایـد سرمشق زندگی همه باشد، زمانیکه نمایندۀ حبشه به مدینه رسید خـود جنـاب عالیقدر ﷺ به عزت داری و تکریم وی پرداختند و به پادشاه حبشه (نجاشـی) پیراهنی از دیبا هدیه فرستادند. از پیامبرﷺ روایت است که فرمودند: (سـرداران سودان چهار شخص است. لقمان حبشی، نجاشی، بـلال و مهجـع)[٣] عکرمـه ﷬ از ابن عباسﷺ روایت می کند: (لقمان برده حبشـی نـژاد بـود کـه پیشـه نجاری داشت)[٤] و از سعید بن مسیبﷺ نقل است: (لقمـان از سـیاهان مصـر بود که صاحب لب های بزرگی بود و خداوندﷻ به وی حکمت داد و به مقام پیامبریش ارجمند نمود)[٥] و از لیث ﷬ چنـین نقـل اسـت: (حکمـت لقمـان نبوت بود)[٦].

و در موطای امام مالک ﷬ نقل است که از لقمان حکیم پرسیده شد: چـه چیزی ترا به این مقام و منزلت رسانید؟ لقمان جواب داد: راستی در گفتـار، و

(١) به تاریخ طبری و بدایه و نهایه مراجعه شود.

(٢) آدم لنز تمدن اسلامی در قرن١٤- ١/٣٣١

(٣) نزد ابن عساکر مرسل و مختصر تاریخ دمشق ٢٦١/٥ و نزد حـاکم ٢٨٤/٣ و فرموداسـنادش صـحیح است.

(٤) نزد ابن ابی الدنیا در کتاب المملوکین و نزد ابن جریر ٦٧/٢١

(٥) ابن جریر٦٧/٢١ و در منثوره ١٦١/٥

(٦) مرجع سابق

ادا نمودن امانت، و ترک آنچه به من ارتباط ندارد[1].

از عمرو بن قیس رحمه الله روایت است که مردی از نزد لقمان مـی گذشـت در حالیکه مردم به دور وپیش او نشسته بودند، از وی پرسید: آیا از بردگان فـلان خانواده نبودی؟ لقمان جواب داد: آری، سپس آنمرد پرسید: چه چیزی به مقام و منزلتی که من ترا می بینم رسانید؟فرمود: راستی درگفتـار، ادانمـودن امانـت، وترک آنچه بمن ارتباط ندارد، و اضافه کرد: سکوت دراز و در آنچیزیکه بمـن تعلق ندارد مداخله ننمایم.

و از جملـۀ بردگـان ام ایمـن دایـۀ رسـول الله ﷺ و آزاد کـرده شـدۀ آنحضرت ﷺ است که نامش برکه و معروف بـه نـام پسـرش ایمـن بـود، امـام نووی رحمه الله در تهذیب می نویسد: ام ایمن حبشی، خـدمتگار پـدر رسـول الله ﷺ بود و زمانیکه مادر پیامبر ﷺ چشم از دنیـا بسـت ام ایمـن آنحضـرت ﷺ را بـه آغوش کشیده وپرورش داد، تا آنکه ﷺ بزرگ شدند، سـپس وی را آزاد کردنـد و زید بن حارثه با وی ازدواج کرد، پیامبر ﷺ همیشه به دیدن وی رفتنـه و مـی فرمودند: (ام ایمن مادرم بعد از مادرم است)[2].

و از جمله برده گان عطا بن ابی رباح رحمه الله برجسته ترین عـالم عصـرش در مکۀ مکرمه بود، محمد بن سعد رحمه الله می نویسد: عطا شخص معتمد، فقیه و عالم بود که احادیث زیادی راحفظ داشت، وی مرد سیاه رنگی، از یک چشم نابینـا، و بینی پهن، پاهایش شل و لنگ، و بعدها بینائی چشمش را هم از دسـت داد، ابن عباس رضی الله عنه برای مردم مکه فرمود: نزد من جمع میشـوید؟! در حالیکـه شـما

(۱) موطا امام مالک از روایت ابی مصعب الزهری ١٦٩/٢ (٢٠٨٧)

(۲) اصابه ۲۱۲/۸-۱۱۳۹ و کنز العمال ١٤٦/١٢

عطا دارید. و ابن عمرﷺ هنگامیکه به مکهٔ معظمه میرسید مردم مکه گرداگردش جمع شده و از وی مسائل مختلف را می پرسیدند، وی میفرمود: ای مردم مکه! شما پرسش های تان را جمع کرده ومنتظرید تا من بیایم؟ درحالیکه عطا بن ابی رباح در نزد شماست؟

ربیعه رحمه الله می فرمود: عطا رحمه الله در فتوی بر همهٔ مردمان مکه بلند دست بود، بنی امیه در موسم حج فرمان صادر می نمودند که شخصی با آواز بلند اعلان نماید : به جز عطا کسی دیگری فتوی داده نمیتواند و اگر عطا نبود پس از عبد الله بن ابی نجیح فتوی بخواهید[1].

اصمعی رحمه الله فرموده: عطار رحمه الله بر عبد الملک بن مروان در زمان خلافتش که به حج آمده بود داخل شد، هنگامیکه چشم عبد الملک به عطا خورد از جایش برخاست و او را با خود بر تخت نشاند وخود در مقابل او نشسته وگفت: ای پدر محمد چه نیازی و حاجتی داری؟ عطار رحمه الله فرمود : ای امیر المؤمنین! در مورد حرم خداوند جل جلاله وحرم رسولش ﷺ از خدا بترس، و در آبادی آندو بکوش و خبر گیرا باش، و در مورد فرزندان مهاجرین و انصار از خدا بترس، زیرا از برکت آنها خودت به این مقام نشسته ای، و در مورد مجاهدین و نگهبانان مرزهای دولت اسلامی از خدا بترس، زیرا آنها دیواری مستحکمی برای مسلمانان اند، و خودت شخصاً مسئولیت آنهارا بدوش بگیر، ودر مورد کسانیکه در پشت درت نشسته اند از خدا بترس، و در مورد آنها غفلت ننما و درت را در مقابلشان مبند. امیر مؤمنین گفت: اینکار را می کنم، سپس عطا رحمه الله از جایش برخاست تا برگردد، عبد الملک از دستش گرفته

---

(۱) رفع الشان از سیوطی.

گفت: ای پدر محمد خودت از حاجتمندی دیگران صحبت نمودی که ما آنهـا را بجا کردیم، پس حاجت و نیازمندی خودت چیست؟ عطا رحمه الله فرمود: من بـه مخلوقی احتیاج ونیازی ندارم، هنگامیکه عطا رحمه الله بیرون رفت، عبدالملک گفت: این است شرف و این است توانگری!

همچنان صحابی جلیل القدر شقران رضی الله عنه که آزاد کرده شدهٔ پیـامبر ﷺ بـود، و او کسی است که چادر را زیر جسد مبارک رسول الله ﷺ در قبر گذاشت، سپس بالای آن جسد رسول اکرم ﷺ را گذاشته و دفن نمودنـد. و از جملـه بردگـان، مرد سیاهی حبشی که جانش از ترس خداوند جل جلاله بیرون آمد، و آن زمانیکـه از رسول الله ﷺ پرسید: ای رسول خدا! آیا چشمانم آنچرا که چشمان خـودت در بهشت می بیند دیده میتواند؟ پیامبر ﷺ فرمودند: بلی، حبشی به گریه افتـاد تـا آنکه روح از جسدش برآمد، ابن عمـر رضی الله عنه فرمـود: مـن پیـامبر ﷺ را دیـدم کـه خودش وی را در قبر گذاشتند.

امام سیوطی رحمه الله در کتابش بنام " ازهار العروش" می نگارد: علی ابن ابی طالب رضی الله عنه در تفسیر این آیت فرموده است:

﴿ وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلٗا مِّن قَبۡلِكَ مِنۡهُم مَّن قَصَصۡنَا عَلَيۡكَ وَمِنۡهُم مَّن لَّمۡ نَقۡصُصۡ عَلَيۡكَۗ ﴾[1].

ترجمه: (پیش از تو پیامبرانی را فرستادیم، و سرگذشت بعضی ها را بـرای تو باز گو کرده و سر گذشتی برخی را برای تو باز گو نکردیم).

خداوند عز وجل پیامبری حبشی نژادی را فرسـتاد کـه قصـه مفصـل وی بـرای پیامبر گرامی ما ﷺ حکایت نشده است.

---

(۱) غافر ۷۸

ابن ابی حاتم رحمه الله نیز در تفسیر سورۀ بروج از جابر رضی الله عنه و او از علی رضی الله عنه نقل می کند که فرمود: پیامبر اصحاب اخدود حبشی بود[(۱)].

ابن جوزی رحمه الله فرزندانی را که تنها از مردان قریشی که همسران آنها کنیز بودند، بیشتراز سی و سه شخص شمرده است که نسب بعضی از آنها به یاران بزرگ پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم برمی گردد.

از جمله یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم که با بردگان ازدواج نموده اند حسین پسر علی رضی الله عنه و نواسه پیامبر صلی الله علیه وسلم که در زمان خلافت عمرفاروق رضی الله عنه با دختر یزدگرد شاه ساسانیان پس ازاسارت آنها ازدواج نمود، حضرت عمر رضی الله عنه برای اینکه نواسه پیامبر صلی الله علیه وسلم را تکریم و تقدیر نموده باشد، دختر شاه فارس را به حضرت حسین رضی الله عنه بخشید، همچنان خواست بر دختر شاه فارس شفقت و مهربانی صورت گیرد، در نتیجۀ این ازدواج علی پسر حسین رحمه الله بدنیا آمد، زمخشری در کتاب ربیع الابرار می نویسد: یزدگرد سه دختر داشت که هر سه آنها در عهد عمر فاروق رضی الله عنه در اسارت لشکر اسلام افتیدند. سپس یکی از آنها به عبدالله ابن عمر رضی الله عنه بخشیده شد که از آن سالم بدنیا آمد، دیگری از آنها به محمد پسر ابوبکرصدیق رضی الله عنه بخشیده شد که از آن قاسم به دنیا آمد، وسومی را به حسین بن علی رضی الله عنه بخشیدند و از او علی زین العابدین رحمه الله بدنیا آمد، و هرسه پسران خاله یکدیگراند[(۲)].

اصمعی رحمه الله فرمود: از حسین بن علی رضی الله عنه نوادۀ جز از پسرش علی نبود، مروان ابن حکم به علی پسرحسین رضی الله عنه گفت: اگر ازین کنیز ها اختیار نمائی تا

---

(۱) جواهر حسان ص ٩٤

(۲) بدایه ونهایه ١٢٢/٩

فرزندانت زیاد شود؟ علی بن حسینﷺ جواب داد : نزد من آنقدر دارائی نیست تا اینکار را بکنم، سپس مروان صد هزار درهم بطور قرض برایش داد، علی بن حسین رحمه الله رفته و تعدادی از کنیزان را خریداری نمودکه از آنها نسلش افزایش یافت و همهٔ حسینی ها ازنسل وی می‌باشند، گفته اند که علی پسر حسین رحمه الله پس از کشته شدن پدرش، مادر خود را به بردهٔ آزاد شده شان بنام زبید به زنی داد، وخودش نیز یک کنیزی را آزاد نموده و با وی ازدواج نمود، سپس عبد الملک نامه ای اعتراضیه بوی نوشت که چرا چنین کاری را نمود؟وی در جوابش نوشت: ﴿ لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ لِّمَن كَانَ يَرۡجُواْ ٱللَّهَ وَٱلۡيَوۡمَ ٱلۡأٓخِرَ وَذَكَرَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا ﴾[1].

ترجمه: (همانا سر مشق و الگوی زیبای در شیوه، پندار، گفتار وکردار پیامبر خدا به شما است، برای کسانیکه امید به خدا داشته جویای قیامت باشند وخدا را بسیار یاد کنند.)

پیامبر ﷺ صفیه رضی الله عنها را آزاد کرد سپس با وی ازدواج نمود، و دخترعمهٔ خود را به آزاد کرده شده ای خویش زید بن حارثهﷺ به همسری داد[2].

هنگامیکه علی بن حسین رحمه الله به مسجد داخل می شد از همهٔ مردم می گذشت و به حلقه درس زید بن اسلم رحمه الله می نشست، نافع پسر جبیر پسر مطعم رحمه الله به وی فرمود: خدا ترا بیامرزد، خودت سردار قریش هستی از همه حلقه های علمی می گذری تا اینکه رفته ودر حلقه این بردهٔ سیاه می نشینی؟!

(۱) احزاب ۲۱

(۲) بدایه ونهایه ۱۲۲/۹

علی بن حسین رحمه الله برایش فرمود: مرد باید در جائی بنشیند تا استفاده نماید، و در هر جائی که علم است باید ازآن جستجو نمود[1].

امام احمد رحمه الله از علی رضی الله عنه نقل می کند که فرمود: پیامبر ﷺ امر فرمودند تا ورقی بیاورم و آنچرا که مانع گمراهی امتش بعد از وفاتش می شود بنویسند. من ترسیدم که اگر بروم ومبادا پیامبر ﷺ چشم از جهان بپوشد؟ گفتم من شنیده و حفظ می‌نمایم، پیامبر ﷺ فرمودند : امتم را به نماز و زکات و درمورد کنیزان و برده گانی که زیر دست دارند توصیه و سفارش می‌نمایم[2].

از علی و انس رضی الله عنه روایت است که فرمودند: پیامبر ﷺ دو بردهٔ آزاد شده داشت، یکی حبشی و دیگری قبطی بود، روزی بین هردو خلافی رخ داد و یکدیگر را دشنام گفتند، یکی گفت: ای حبشی و دیگری گفت: ای قبطی، پیامبر ﷺ به آنان فرمودند: اینچنین سخن ها را مگوئید، هردوی شما دو مردی از خانوادهٔ محمد هستید[3].

و از سالم رحمه الله روایت است که شاعری بلال پسر عبدالله پسر عمر رضی الله عنهم را مدح نموده گفت: بلال پسر عبدالله بهتر است. عمر رضی الله عنه جواب داده فرمود: دروغ گفتی، بلکه بلال رسول الله ﷺ بهتر است[4].

مسلمانان با چه کسانی باید دوستی نمایند

خداوند جل جلاله می‌فرماید: ﴿لَّا تَجِدُ قَوۡمٗا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ يُوَآدُّونَ مَنۡ

---

(۱) بدایه ونهایه ١٢٤/٩

(۲) نزد احمد ٩١/١ و ابن ماجه ١٦٢٥/١٩

(۳) المعجم الصغیر ٤٥/١ و رفع الجتان از سیوطی ص ٤٧

(٤) سنن ابن ماجه مقدمه فضائل بلال ٥٤/١

حَآدَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَوۡ كَانُوٓاْ ءَابَآءَهُمۡ أَوۡ أَبۡنَآءَهُمۡ أَوۡ إِخۡوَٰنَهُمۡ أَوۡ عَشِيرَتَهُمۡۚ أُوْلَٰٓئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلۡإِيمَٰنَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٖ مِّنۡهُۖ وَيُدۡخِلُهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُۚ أُوْلَٰٓئِكَ حِزۡبُ ٱللَّهِۚ أَلَآ إِنَّ حِزۡبَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ﴾[۱].

ترجمه: (مردمانی را نخواهی یافت که به خداوند و روز قیامت ایمان داشته باشند، ولی کسانی را به دوستی بگیرند که با خدا وپیامبرش دشمنی ورزیده باشند، هر چند که آنان پدران یا پسران یا برادران و یا قوم و قبیله ایشان باشند چرا که مؤمنان خدا بر دلهایشان ایمان را نوشته است و با نفخهٔ ربانی خود یاریشان داده است و تقویتشان کرده است و ایشان را به باغ های بهشتی داخل می‌گرداند که از زیر آنها و کاخها و درختان آن رودبار ها روان است وجاودانه در آنجا می‌مانند، خدا از آنان خوشنود و ایشان هم از خدا خوشنوداند اینان حزب الله اند، آگاه باش! حزب الله دائماً پیروز و رستگار است)

علما در مورد سبب نزول این آیهٔ مبارکه می‌فرمایند: این آیت در مورد ابو عبیده عامر بن جراح ﷺ زمانیکه پدر مشرک خود را در جنگ بدر به قتل رسانید، و در مورد ابوبکرصدیق ﷺ زمانیکه پسرش را برای مقابله در میدان جنگ بدر خواست، و در مورد عمر فاروق ﷺ که عموی خود را در جنگ بدر به قتل رسانید، و در مورد علی و حمزه ﷺ زمانیکه هر دو با هم عتبه وشیبه دو پسر ربیعه بن ولید را در غزوهٔ بدر به قتل رسانیدند، نازل گردید.

---

(۱) مجادله ۲۲

این آیۀ مبارکه خط فاصل و جدائی را میان حزب خداﷻ و حزب کفر و شرک ایجاد کرد، و بر مسلمان واجب و لازم گردانید تا به صف اسلام بدون در نظر داشت مصالح دنیوی بپیوندند، قوم، نسب، خویشی، دوستی، رنگ و نژاد را در نظر نگیرند، اینست عقیده و ایمان راستین! و هر کسی در چنین صفی قرار گیرد وی از حزب خداﷻ شمرده می‌شود، و کسیکه شیطان بر وی غلبه کرده و زیر پرچم نژاد پرستان قرار گرفت، او از صف و حزب الله بیرون بوده وهیچگونه رابطه و علاقه ای با مسلمانان نداشته، تمامی رشته ها از هم گسیخته است. و درسورۀ توبه فیصله نهائی صورت می گیرد، دو راه است: یکی اسلام و دیگری کفر، و مسأله قومیت و نژاد همه از میان برداشته شده و تنها رابطه دینی که بر ایمان و عقیده استوار است، باقی می‌ماند.

خداوندﻷ می‌فرماید: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُوٓاْ ءَابَآءَكُمۡ وَإِخۡوَٰنَكُمۡ أَوۡلِيَآءَ إِنِ ٱسۡتَحَبُّواْ ٱلۡكُفۡرَ عَلَى ٱلۡإِيمَٰنِۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٢٣ قُلۡ إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمۡ وَأَبۡنَآؤُكُمۡ وَإِخۡوَٰنُكُمۡ وَأَزۡوَٰجُكُمۡ وَعَشِيرَتُكُمۡ وَأَمۡوَٰلٌ ٱقۡتَرَفۡتُمُوهَا وَتِجَٰرَةٞ تَخۡشَوۡنَ كَسَادَهَا وَمَسَٰكِنُ تَرۡضَوۡنَهَآ أَحَبَّ إِلَيۡكُم مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَجِهَادٖ فِي سَبِيلِهِۦ فَتَرَبَّصُواْ حَتَّىٰ يَأۡتِيَ ٱللَّهُ بِأَمۡرِهِۦۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡفَٰسِقِينَ ﴾[1].

(ای مومنان ! پدران و برادران خویش را یاوران خود نگیرید اگر کفر را بر ایمان ترجیح دهند، کسانیکه از شما ایشان را یاور و مددگار خود کنند مسلماً ستمگرند، بگو: اگر پدران و برادران وهمسران و قوم و قبیلۀ شما و مالهای که

(۱) سوره توبه ۲۴/۲۳

کسب کرده اید و تجارتی که از بی بازاری و بی رونقی آن میترسید، و منـازلی که مورد علاقهٔ شما است، اینها در نظرتان از خدا و پیغمبـرش و جهـاد در راه او محبوب تر باشد، در انتظار باشید تا آنکه خداوند عقوبت خودرا فرو فرستد و خداوند گروه فاسقان را به راه راست هدایت نمی‌نماید).

امام قرطبی رحمه الله در تفسیر این آیهٔ مبارکه چنین می نگارد: حکم قطع رابطه و علاقه بین مسلمانان و کافران تـا روز رسـتاخیز بـاقی و پایـدار اسـت. ابـن عباس رضی الله عنه در تفسیر آن فرموده: (وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ)[1]

(کسانیکه از شما ایشان را یاور و مددگار خود کنند مسلماً ستمگرند)

یعنی این شخص مانند مشـرکان، مشـرک اسـت. زیـرا کسـیکه راضـی و خشنود به شرک باشد خودش مشرک است.

آیت فوق می رساندکه پدران، فرزندان، برادران، همسـران، خویشـاوندان، مال و دارای، تجارت و منازل و همه شادمانی ها و خوشی هـا و لـذت هـای زندگی در یک جانب، و در جانب دیگـر دوسـتی و محبـت بـا خداونـد عزوجل و پیامبر گرامی اش ﷺ و جهاد در راهش باتمامی خواستها و ضروریاتش در همه احوال و اوضاع، با تحمل نمودن همهٔ سختی و دشواری، محرومیـت و تنگـی در زندگی، درد، رنج، فداکاری و کشته شدن در راه وی، ودعوت بسـوی او عزوجل وهمه به طور مطلق باید بخاطر خـدا جل جلاله دور از ریاکـاری، افتخـار، یـاد آوری، خودستائی و شهرت و نام نیکی باشد.

به این اساس اولین دولت اسلام که پیامبر بزرگ ما حضرت محمد ﷺ بنیاد آنرا گذاشتند، برقرار و مستحکم گردید، برادری ایمانی یگانه پیوسـت حقیقـی

---

(۱) سورهٔ توبه ۲۳

میان مسلمانان بـود، چنانکـه همـۀ مسـلمانان، از بـرادران، فرزنـدان، پـدران و همسران، و خویشاوندان کافر شان که به خدا و رسولش ایمان نیاوردند اعـلان بیزاری و قطع روبطه نمودند، ویگانه مایه افتخار و سر بلندی شان، همانا دیـن و آئین بزرگ و مقدس اسلام بود، آنها باهمچوعقیده و ایمان توانستند قـدرت های بزرگ آنزمان را واژگون نموده و حکومت عدل الهـی را در تمـام جهـان گسترش و پابرجا نمایند.

اما در قسمت نیکی و احسان به والـدین کـافر و مشـرک بایـد گفـت کـه احسان و نیکی به آنهـا امـر ضروریسـت بشـرطیکه در طاعـت آنهـا نافرمـانی خداوندﷻ نباشد، قابل یاد آوریست اصحاب کهف جوانانی بودند کـه از قـوم خود فرار نموده به غاری پناه بردند که قرآن کـریم قصـۀ آنهـا را ذکـر نمـوده است، آنها بخاطر شرک و کفرکه همه جارافراگرفته بود، خویشـاوندان، قبیلـه، دوستان، خانه، قریه و وطن شـان را تـرک کـرده و در غـاری پنـاه بردنـد، تـا خداوند را به یگانگی بپرستند، زیـرا آنهـا طاقـت و توانمنـدی مقابلـه بـا قـوم مشرک شان را نداشتند.

مسلمانان خویشاوندان کافر خود را به قتل رسانیدند

ابن جوزی رحمه الله در کتاب مناقب عمر فاروق رضی الله عنه می نویسد: روزی حضرت عمر رضی الله عنه در مسجد نشسته بود که پسر مامایش سعید بـن عـاص بـن هشـام از نزدش گذشت و بر وی سلام نمود، حضرت عمر رضی الله عنه فرمود: بـه خـدا سـوگند من پدر ترا نه، بلکه مامایم عاص بن هشام را در روز بدر به قتل رساندم و من نمیتوانم معذرت کشتن مامای مشرکم را از توبخواهم! سعید بن عاص جـواب داد: وی را به قتل رساندی زیرا تو بر حق بودی و وی در راه باطل روان بود.

ببینید چقدر ایمان عـالی و اخـلاص در قلـب هـای آن رادمـردان وجـود داشت! حضرت عمرﷺ به کشتن مامای خود افتخار می‌نماید و به آواز بلند از آن یاد آوری می نماید، زیرا ماما‌یش مرد مشرکی بود! همچنان رادمرد مسـلمان سعید بن عاصﷺ اعلان می‌دارد که پدرش مـرد مشـرکی بـود و در گمراهـی قرار داشت و عمر فاروق بر حق و در راه حـق قـرار داشـت، اینسـت ایمـان! واینست اخلاص در راه خداﷻ! بدون در نظر داشـت خویشـاوندی، قرابـت، قومیت و نژاد! ابن اسحاق رحمه الله از صحابی جلیل القدر سعد بـن ابـی وقـاصﷺ حکایت می کند که فرمود: به خدا سوگند که در کشتن هـیچ شخصـی کوشـا نبودم بگونه که در کشتن برادرم عتبه بن ابی وقـاص حـریص و کوشـا بـودم، عتبه مرد منفور و زشتی در قومش بود، من زمانی از وی بیزار شدم که پیامبر ﷺدر غزوه احد فرمودند: قهر و غضب خداوندﷻ بر کسانی شدت یافـت کـه روی پیامبرش را خون آلود نمودند[۱].

ببینید که سعد آرزوی کشتن برادر خود را داشت، زیرا او دشمن خداﷻ و پیامبرش ﷺ بود! آری ! آنها مومنان راستین و حقیقی بودند!!

نژاد پرستی یاهمتا گزیدن با خداوندﷻ

خداوند ﷻمی‌فرماید: ﴿ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ ٱللَّهِ ۖ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَشَدُّ حُبًّا لِّلَّهِ ۗ وَلَوْ يَرَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ إِذْ يَرَوْنَ ٱلْعَذَابَ أَنَّ ٱلْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلْعَذَابِ ﴿١٦٥﴾ إِذْ تَبَرَّأَ ٱلَّذِينَ ٱتُّبِعُواْ مِنَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُواْ وَرَأَوُاْ ٱلْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ ٱلْأَسْبَابُ ﴿١٦٦﴾ وَقَالَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُواْ لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُواْ

(۱) سیرت ابن هشام ۳۵/۳

مِنَّاۗ كَذَٰلِكَ يُرِيهِمُ ٱللَّهُ أَعۡمَٰلَهُمۡ حَسَرَٰتٍ عَلَيۡهِمۡۖ وَمَا هُم بِخَٰرِجِينَ مِنَ ٱلنَّارِ ﴿١٦٧﴾ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ كُلُواْ مِمَّا فِي ٱلۡأَرۡضِ حَلَٰلٗا طَيِّبٗا وَلَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوّٞ مُّبِينٌ﴾[1].

(برخی از مردم هستند که غیر از خدا، خداگونه های بر میگزینند وآنـان را همچون خدا دوست میدارند و کسـانی کـه ایمـان آورده انـد خـدا را سـخت دوست میدارند. آنان که ستم می کنند اگر میشد عذابی را مشاهده نماینـد کـه هنگام (رسـتاخیز) مـی بیننـد (مـی فهمند)کـه قـدرت و عظمـت همـه، از آن خداست و خدا دارای عذاب سختی است، در آن هنگام که رهبـران از پیـروان خود بیزاری میجویند و عذاب را مشاهده می‌نمایند، و بریده شود از آنها همـه اسباب و روابط، (درین موقع) پیروان میگویند: کاش بازگشـتی (بـه دنیـا) مـی داشتیم تا از آنان بیزاری جوئیم همانگونه که آنان از مـا بیـزاری جسـتند، ایـن چنین خداوند کردار های شان را بگونه حسرت زا و اندوهباری نشـان میدهـد و آنان هرگز از آتش (دوزخ) بیرون نخواهند آمد)

شاید نژاد پرستان آزرده خاطرهم شوند که مارابا مشـرکان و پیـروان شـان تشبیه نموده اید! زیرا این آیات در مورد مشرکینی نازل شده است که بزرگـان و پیروان شان همه باهم در دوزخ اند! من سوگند یاد می‌نمایم که منظـور مـن اینچنین نیست، بلکه آنها برادران ما هستند دربشرطیکه از گمراهی، تکبر، خود خواهی و نافرمانی اوامر خداوند دست بردارند و در نژاد پرستی وملیت گرایی شان اصرار نورزند، زیرا همچو مفکوره نشانه نادانی و بی خبری آنهـا از دیـن اسلام می‌باشد، اضافه از آن رهبران و بزرگانشان آنها را فریب داده و مغز های

(۱) سوره بقره ١٦٥-١٦٧

شان را شستشو کرده و آنها را قناعت داده اند تا درین راه جانبازی و فداکاری نمایند، به این ترتیب نژادپرستان پیروان و رعیت شان را فریب داده تا در راه خشنودی ابلیس و طاغوت بجنگند، و جانهایشان را رایگان از دست دهند. جاهلیت امروزی قویتر از جاهلیت قبل از اسلام بوده، بلکه خطرناکتر از آنست، زیرا نژاد پرستان قبل از اسلام باهم می جنگیدند در حالیکه آنها مشرک و بت پرست بودند، لیکن نژاد پرستان امروزی باهم جنگنیده و خون یکدیگر را مباح دانسته و می ریزند، و دعوای مسلمانی را نیز دارند. !

صدها قبیله و نژادی که منسوب به اسلامند بایکدیگر جنگنیده ونبردهای خونینی میانشان رخ می‌دهد، لیکن آیا این درگیری ها به خاطر خدا و تحکیم شریعت وی در زمین ویا برضد ظلم و تجاوز بوده؟ بلکه هدف از این جنگ ها غالب آمدن یک قبیله یا قوم بر دیگری، یا بخاطر هوا خواهی شخصیتی، که ابلیس موسس و مبتکر این راه و روش میباشد.

همچوجنگها همه به منظور بدست آوردن قدرت، یا منصب و یا بخاطرپست های مهم و کلیدی که میخواند بدست شان بیفتد، و یا اینکه رهبر و یا بزرگ قوم و اشخاص با نفوذ نژاد پرست، زمام امور را بدست گیرند.....

انسان مأیوس و متأثر می شود که همچومردم غافل و بی خبر را، بزرگان و رهبران شان چطور فریب می دهند! آنها را در دامهای گوناگون شیطانی سوق داده قانع وادار به جنگ و خونریزی نموده اند! آنهارا در برابر برادران شان می فرستند تا از نژاد، قبیله ویابه اصطلاح از حقوق شان دفاع نمایند، زیرا آنان بر حق اند.

سوالی که اینجا خود را مطرح نموده ومتوجه نژاد پرستان وقوم پرستان می

شود اینست که: آیا آنها بخاطر خداوند ﷻ و در راه او می جنگند، و یا به منظور بدست آوردن قدرت و زعامت ویا زمام امور؟

آیا این همه خونریزی ها و تباهی و بربادی، بخاطر غالب آمدن یک قوم و قبیله و نژاد بر دیگران است؟ و یا بخاطر تطبیق وتحکیم دین و آئین اسلام؟ یا بخاطر ایجاد دوستی، محبت، الفت و برادری ایمانی میان اقشار و توده های مسلمان؟

یا اینکه فریب خورده گان اند که رهبران و بزرگان شان آنان را فریب داده بمنظور به قدرت رسیدن ویا منصب و نفود، آنها را استعمال می نمایند ؟

آنان باید جوابی را آماده نمایند تا در روز قیامت به خداوند قهار ﷻ پیش نمایند، هنگامیکه مورد باز پرس قرارخواهند گرفت، در حالیکه خداوند ﷻ همه چیز را میداند وبرهمه چیز آگاه است. دنباله روان باید جواب قناعت بخشی را آماده نمایند تا رهبران و بزرگان شان درروز رستاخیز از آنها اعلان بیزاری و برائت نکنند، روزیکه پشیمانی سودی ندارد، روزیکه تنها انسان است و عملکردش.

مسلمان واقعی جانبازی و فداکاری بخاطر اعلای کلمۀ لا اله الا الله و بخاطر رضامندی خداوند ﷻ می‌نماید، و درین راه از مال، جان و سرخود می گذرد.

مسلمان واقعی هیچگاهی بخاطر جنس، نژاد، نسب، قبیله، وطن، پرچم، رهبر، حاکم وغیره نمی جنگد. در این آیات دقت نمایید:

﴿ وَقَالُواْ رَبَّنَآ إِنَّآ أَطَعۡنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَآءَنَا فَأَضَلُّونَا ٱلسَّبِيلَا۠ ٦٧ رَبَّنَآ ءَاتِهِمۡ ضِعۡفَيۡنِ

مِنَ ٱلۡعَذَابِ وَٱلۡعَنۡهُمۡ لَعۡنٗا كَبِيرٗا ﴾[1].

ترجمه: (و میگویند: پروردگارا! ما از سران و بزرگان خود پیروی کـرده ایـم، و آنان ما را از راه بدور برده اند، و گمراه کرده اند، پروردگارا! آنان را دو چنـد عـذاب کن و ایشان را کاملاً از رحمت خود بدور دار (کمترین ترحمی بدیشان ننما)

قران کریم افتخار و خود پسندی را با کفر پیوست و مرتبط می داند

خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿ وَٱضۡرِبۡ لَهُم مَّثَلٗا رَّجُلَيۡنِ جَعَلۡنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيۡنِ مِنۡ أَعۡنَٰبٖ وَحَفَفۡنَٰهُمَا بِنَخۡلٖ وَجَعَلۡنَا بَيۡنَهُمَا زَرۡعٗا ۝٣٢ كِلۡتَا ٱلۡجَنَّتَيۡنِ ءَاتَتۡ أُكُلَهَا وَلَمۡ تَظۡلِم مِّنۡهُ شَيۡـٔٗاۚ وَفَجَّرۡنَا خِلَٰلَهُمَا نَهَرٗا ۝٣٣ وَكَانَ لَهُۥ ثَمَرٞ فَقَالَ لِصَٰحِبِهِۦ وَهُوَ يُحَاوِرُهُۥٓ أَنَا۠ أَكۡثَرُ مِنكَ مَالٗا وَأَعَزُّ نَفَرٗا ۝٣٤ وَدَخَلَ جَنَّتَهُۥ وَهُوَ ظَالِمٞ لِّنَفۡسِهِۦ قَالَ مَآ أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَٰذِهِۦٓ أَبَدٗا ۝٣٥ وَمَآ أَظُنُّ ٱلسَّاعَةَ قَآئِمَةٗ وَلَئِن رُّدِدتُّ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيۡرٗا مِّنۡهَا مُنقَلَبٗا ﴾[2].

ترجمه: (برای آنان مثالی بیان کن، مثـل دو مـرد (کـافر ثروتمنـدی وفقیـر مؤمنی) را که ما به یکی آن دو (کافر ثروتمند) دو باغ انگور داده بودیم وگـردا گرد باغها را با نخلستان احاطه کرده بودیم و در میان باغها (زمینهـای زراعتـی قرار داده بودیم، هر دو باغ ثمره و میوه آورده بود و کم نه کـرد از میـوه، و مـا در میان آنها رود بار بزرگی بر جوشانده بودیم، او دارائی دیگری هـم داشـت، سپس در گفتگو به دوست خود گفـت: مـن ثـروت بیشـتری از تـو دارم و از لحاظ نفر (خانواده و خویش و رفیق) مقتدر تر از تو و فزونترم، درحالیکه بـر خویشتن ستمگر بود به باغش گام نهاد و گفت : من باور نمی کنم هرگـز کـه

(۱) احزاب ٦٨/٦٧

(۲) کهف ٣٦/٣٢

این (باغ سر سبز) نابود شود و به فنا رود، و باور ندارم که قیامت برپا شود، اگر هم من بسوی پروردگار برگردانده شوم مسلما سر انجام بهتری و جایگه خوبتری از این خواهم یافت)

بعد از آن که خداوندﷻ حکایات مشرکین و مستکبرین که خود را بر مستضعفین و فقراء بلند و بهتر می شمردند وبه مال، حسب و نسب شان افتخار می نمودند، قصه دو شخصی را بطور مثالی می آورد که یکی دو بستانی از انگور داشت ودر اطراف آن درخت های خرما نیز بود، ثمره و حاصل این دو بستان بسیار وافر و شگفت انگیز بود، چنانکهﷻ فرمود: كِلْتَا ٱلْجَنَّتَيْنِ ءَاتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِم مِّنْهُ شَيْـًٔاۚ وَفَجَّرْنَا خِلَٰلَهُمَا نَهَرًا وَٱلْعَشِيّ وجويبار هايش پراگنده در زیر درختان جریان داشت سپس این مرد به همنشینش در حالیکه صحبت می کرد به فخر و تکبر گفت: من از تو بیشتر مال و ثروت و در نژاد، قبیله، قوم وعدد آنها برتو بهتر و بلند ترام، و از خانوادۀ بزرگ، بلند مرتبه و عالی قدر می‌باشم، با همچو شعور و فخر داخل بستان خود گردید، در حالیکه بر خود ستم نموده چنین گفت: (وَدَخَلَ جَنَّتَهُۥ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِۦ قَالَ مَآ أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَٰذِهِۦٓ أَبَدًا أَظُنُّ در نتیجۀ کبر و غرور و افتخار به قوم و خانواده اش که گویا از نژاد بهتر و عالیقدر است و دیگران خوار و ذلیل اند، بر نفس خود ظلم را روا داشت و مرتکب جریمۀ بزرگی گردید، سپس این انحراف و مفکوره زشت وی را بسوی کفر کشانید، خداوندﷻ می‌فرماید: ﴿ وَمَآ أَظُنُّ ٱلسَّاعَةَ قَآئِمَةً وَلَئِن رُّدِدتُّ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِّنْهَا مُنقَلَبًا ﴾[1] (من باور نمی کنم هرگز

(۱) کهف ٣٦

این باغ نابود شود و باور ندارم که قیامت برپا شود) قابل توجه این است که خداوندﷻ قبل از اینکه انکار نمودنش به آخرت را بیان نماید، افتخار و و برتری خود و قبیله اش را همزمان با تحقیر نمودن هم نشینش ذکر می‌نماید، این آیت می رساند که فخر به نسب، مال و ثروت، عواقب ناگواری درپیش دارد، زیرا صاحب بستان از مال و ثروت، سپس از قوم و قبیله و نسب خویش یاد آورشده و همصحبت خود را توهین و تحقیر می‌نماید، تا آنکه پندارش وی را به کفر وتکذیب روز رستاخیز کشانید، می بینیم صاحب بستان همنشین خود را نه دشنام داد و نه با او جنگید، و نه خونش را ریختاند، بلکه خود را بر وی بر کشید و به ثروت و نژاد خود افتخار نمود تا بلآخره وی را به ارتکاب بزرگ ترین جریمه (کفر) کشانید.

متأسفانه نژاد پرستان امروزی نه تنها به مال، ثروت، نژاد، قوم و قبیله شان افتخاردارند، بلکه فزونتر از آن، خون برادران هم دین و هم عقیده خود را نیز می ریزند!

خود پسندی، ابوجهل را از پذیرفتن اسلام باز داشت

خداوندﷻ درسورۀ دخان می‌فرماید: ﴿ إِنَّ شَجَرَتَ ٱلزَّقُّومِ ﴿٤٣﴾ طَعَامُ ٱلْأَثِيمِ ﴿٤٤﴾ كَٱلْمُهْلِ يَغْلِى فِى ٱلْبُطُونِ ﴿٤٥﴾ كَغَلْىِ ٱلْحَمِيمِ ﴿٤٦﴾ خُذُوهُ فَٱعْتِلُوهُ إِلَىٰ سَوَآءِ ٱلْجَحِيمِ ﴿٤٧﴾ ثُمَّ صُبُّوا۟ فَوْقَ رَأْسِهِۦ مِنْ عَذَابِ ٱلْحَمِيمِ ﴿٤٨﴾ ذُقْ إِنَّكَ أَنتَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْكَرِيمُ ﴿٤٩﴾ إِنَّ هَٰذَا مَا كُنتُم بِهِۦ تَمْتَرُونَ ﴾[1].

(بی گمان درخت زقوم خوراک گناه کاران است، همچون فلز گداخته

(۱) دخان ۴۳/۵۰

شده در شکمها می جوشد، جوششی همچون آب گرم و داغ (به ملائکه فرمان داده می شود) این کافر فاجر را بگیرید و به میان دوزخ پرتابش کنید، سپس بر سر او آب جوشان بریزید، بچش که تو زوردار و بزرگواری! این (عذاب) همان چیزی است که پیوسته در بارهٔ آن شک و تردید میکردید.)

در تفسیر این آیت ابن کثیر رحمه الله و دیگر مفسرین چنین فرموده اند: خداوند جل جلاله از شکنجه ورنجهائیکه دوزخیان به آن آغشته و درگیراند خبر داده می فرماید: درخت زقوم خوراک کافران وسرکشان است وگفته اند : خورندهٔ این درخت ابو جهل است وبدیهی است که دیگر کافران نیز در همچوحالت بسر می برند.

اموی رحمه الله در کتاب مغازی فرموده: پیامبر بزرگ اسلام ﷺ روزی با ابوجهل لعین روبرو شده وبوی فرمود: "خداوند جل جلاله به من امر نموده تا بتو بگویم: ﴿ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ﴿٣٤﴾ ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ﴾[1] (وای برتو پس وای برتو باز(دیگر میگویم) وای بر تو پس وای بر تو) ابوجهل با تکبر گفت: تو و خدایت به من هیچکاری کرده نمی توانید، و می دانی که من نیرومند ترین شخص در این سنگلاخ هستم و من بزرگوار و گرامی قدرم.

سپس خداوند جل جلاله وی را در اولین مقابله میان مسلمانان و مشرکین هلاک نمود و در یکی از چاه های بدر با ذلت و حالت فجیع انداخته شد، خداوند جل جلاله این آیت را بطور سر زنش و تمسخر در شأن وی نازل کرد: ﴿

(۱) قیامه ٣٤/٣٥

﴿ذُقۡ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡكَرِيمُ﴾[1] (بچش که تو نیرومند و بزرگواری)

یعنی آنعده فرشتگانی که شکنجه و عذاب های درد ناک در دسترس شان قراردارد با تمسخر و استهزاء و سرزنش برایش می گویند: تو بزرگوار و گرامی قدر نیستی پس بچش! لذا خداوند ﷻ به تعقیب آن فرمود: ﴿إِنَّ هَٰذَا مَا كُنتُم بِهِۦ تَمۡتَرُونَ﴾(این عذاب)همان چیزی است که پیوسته در بارهٔ آن شک و تردید داشتید).

عکرمه رضی الله عنه پسر ابو جهل از پدر مشرکش حکایت می‌کند

قصهٔ فوق را پسر ابی جهل عکرمه رضی الله عنه بعد از آنکه مشرف به اسلام شد حکایت می‌کند. عکرمه رضی الله عنه بعدها یکی از سپه سالاران معروف و فدا کار اسلام گردیدکه در بسیاری از فتوحات اسلامی سهم فعال ونقشی مهمی را اجرا نمود ودر یکی از جنگ های معروف بنام (یرموک) به مقام عالی شهادت نایل شد، ابن اسحاق رحمه الله می‌نویسد: شبی ابو سفیان، ابوجهل و اخنس بخاطر شنیدن قرآن کریم از زبان پیامبر ﷺ که همه شب در خانه ایشان تلاوت می کردند، از خانه های شان بیرون آمدند و در نزدیکی خانه پیامبر ﷺ هر یکی از آنها جائی بر خود اختیار نمود، در حالیکه از آمدن یگدیگر بی خبر بودند آنها به قرآن کریم تا فراز صبحگاهان گوش فرا دادند، سپس هر کدامی بسوی خانه خود روانه گشت که ناگهان در نیمه راه با هم یکجا شدند، همه یکدیگر را ملامت نموده پیمان بستند تا بار دیگر نروند، زیرا اگر مردمان بی خرد آنها را ببینند در قلب های شان شکی خواهد افتاد، شب دوم نیز مانند شب اول هر کدامی در

---

(۱) دخان ٤٩

جایش نشسته و به شنیدن قرآن کریم از زبان مبارک پیامبر ﷺ گوش فرا دادند. صبحگاهان هر یکی روانۀ منزلش گردید و مانند روز اول در نیمۀ راه با هم سر خوردند و همچون روز های دیگر عهد نمودند باردیگر نروند. تا آنکه شب سوم فرا رسید و هر یکی در جایش نشسته و قرآن کریم را میشنید، زمانیکه صبح شد همه به طرف خانه های خود روان شدند، باز هم در راه با هم یکجا شدند، ولی این بار پیمان محکم بستند تا بار دیگر به شنیدن قرآن کریم نروند، سپس متفرق گردیدند، در میان روز اخنس عصای خود را گرفته روانۀ خانۀ ابوسفیان شده و باوی سوالی مطرح نمود، وی از ابوسفیان پرسید در مورد آنچه شب های گذشته از زبان محمد ﷺ شنیده بود، چه نظری دارد؟ ابو سفیان گفت: ای پدر ثعلبه چیزهای را شنیدم که آنرا و مراد آنرا می دانم، ولی الفاظی را شنیدم که نه معنایش را دانستم و نه مرادش را درک کردم.

اخنس گفت: سوگند که من نیز همانند خودت هستم. سپس اخنس از نزد وی بیرون شده و روانۀ خانۀ ابو جهل گردیده واز وی پرسید! ای ابا حکم نظر تو در مورد آنچه از محمدﷺ شنیدیم چیست؟ ابو جهل با تعجب جواب داد: چه شنیدی؟! ما وخانوادۀ عبدمناف در شرف و عزت با هم رقابت و هم چشمی داریم، کشمکش های بسیاری میان ما رخ داده است، مهمان نوازی نمودند، ما نیز مهمان نوازی نمودیم، کمک و یاری و حمایت از ضعیفان نمودند، ما نیز آنرا انجام دادیم، تا آنکه گام به گام ومانند دو اسپی که به مسابقه تاخته شده باشد، باهم برابر بودیم، حالا می گویند ما پیامبر داریم وحی از آسمان بروی فرود می آید، پس چه زمانی به این مقام می رسیم؟! به خداوند سوگندکه هرگز به وی ایمان نمی آوریم و او را تصدیق نخواهیم کرد،

سپس اخنس برخاست و وی رابحالش گذاشت[(۱)].

خود خواهی و قوم پرستی ابو جهل مانع شد تا به رسالت ﷺ ایمان نیاورد، زیرا او نمی خواست قبیله عبد مناف بر قبیله اش برتری و فضیلتی داشته، و نبوت باعث شرف و سرفرازی عبد مناف گردد تا مبادا بر آنها افتخار نمایند، وی آرزوداشت لا اقل در شرف و عزت با هم برابر باشند، به همین خاطراز ایمان به رسالت پیامبر ﷺابا ورزید، چون کبر و غرور، تعصبیت قومی که دردل میپرورانید، وی را اجازه نمیداد تا ایمان بیاورد. درحالیکه خوب می دانست پیامبر ﷺ در ادعایش صادق است.

قصۀ ابو لهب مشرک

ابو لهب یکی از عموهای پیامبر ﷺ بود که نامش عبد عزی بن عبد المطلب، ومعروف به ابوعتبه بود و به بخاطر زیبائی چهره اش وی را ابو لهب (مرد شعله ور وآتشین) می نامیدند.

ابو لهب از جمله کسانی بود که پیامبر بزرگ مانﷺ را اذیت و آزار میکرد و آنچه بر پیامبرﷺ نازل می شد، مورد تمسخر قرار می داد، وی مرد کینه وری بود که همیشه پیامبر ﷺرا تحقیر و تنقیص می نمود و هنگامیکه پیامبرﷺ مردم رابه یگانه پرستی دعوت می نمودند، ابو لهب در عقبش افتاده می گفت: این مرد از دین آبائی اش بیرون رفته و دروغگو است، سخنانش را مپذیرید[(۲)].

وی می گفت اگر برادر زاده ام در ادعایش برحق هم باشد، من در روز حساب خودم را توسط مال و فرزندانم نجات خواهم داد! سپس خداوندﷻ

(۱) سیرت ابن هشام ۳۳۷/۱-۳۳۸

(۲) تفسیر ابن کثیر٩٠٠/٤ و مسند احمد ٣٤١/٤

سوره مسد را نازل کرد:

﴿تَبَّتْ يَدَآ أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ۝١ مَآ أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُۥ وَمَا كَسَبَ ۝٢ سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ ۝٣ وَٱمْرَأَتُهُۥ حَمَّالَةَ ٱلْحَطَبِ ۝٤ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ ۝٥﴾[1].

ترجمه: (نابود باد دستهای ابو لهب، و نابود باد ابو لهب، دارائی و آنچه بدست آورده است به وی سودی نمیرساند، به آتش بزرگی در خواهد آمد، و خواهد سوخت که زبانه کش و شعله آور خواهد بود، همچنین همسرش که هیزم کش خواهد بود، در گردنش رشتهٔ طناب تافته و بافته ای از لیف خرما است)

همسر ابولهب که اروی بنت حرب نام داشت خواهر ابوسفیان بود که در اذیت و آزار پیامبر ﷺ و خصومت با مسلمانان همکار و همرزم شوهرش بود، لذا در روز قیامت باشوهرش یکجا در رنج و عذاب خواهد بود.

از سعید بن مسیب رحمه الله روایت است که فرمود : همسر ابولهب گردن بندی بسیارزیبا و پر قیمتی داشت، روزی گفت این گردن بند را در راه دشمنی با محمد ﷺ به مصرف خواهم رسانید، لذا جانشین گردن بندش در آخرت ریسمانی از لیف خرما که آتشین و سوزان است خواهد بود. برخی از علما فرموده اند: این خود معجزهٔ روشنی است که دلالت واضح بر صدق نبوت پیامبرﷺ دارد هنگامیکه خداوندﷻ از بدبختی و عدم ایمان آندو خبر داد، و زمینهٔ هم فراهم نشد تا یکی از آندو، چه در ظاهرو چه در باطن ایمان بیاورند،

(۱) سوره مسد

پس این قویترین دلیلی روشن بر نبوت پیامرﷺ است.

روابط و پیوندها میان خویشاوندان در روز قیامت

خداوند ﷻ مـی فرمایـد: ﴿يَوۡمَ يَفِرُّ ٱلۡمَرۡءُ مِنۡ أَخِيهِ ٣٤ وَأُمِّهِۦ وَأَبِيهِ ٣٥ وَصَٰحِبَتِهِۦ وَبَنِيهِ ٣٦ لِكُلِّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُمۡ يَوۡمَئِذٖ شَأۡنٞ يُغۡنِيهِ ٣٧﴾[1].

ترجمه: (در آن روزیکه انسان فـرار مـی کنـد از بـرادر خـود و از مـادر و پدرش و از همسر و فرزندانش، در آن روز هر کدام از آنان وضعی و گرفتاری بزرگی دارد که او را به خود سر گرم مـی‌کنـد، و از هـر چیـزی دیگـری بـاز می‌دارد)

مفسران فرموده اند: همگی را می بیند ولی از آنها دور رفته و فرار می‌کنـد زیرا بیم و هراس آنروز بسا بزرگ است کـه همـه در فکـر خـویش مـی‌باشـد چگونه از این مشقت بیرون آید، رنگهای همه تار و تیره و پریده، و نمی دانند چه کنند وکجا بروند؟

وقتیکه انتظار مردم در میدان محشر طول میکشـد همـه نـزد پیـامبران الـو العزم (آدم، نوح، موسی، عیسی، و محمدﷺ) رفته و از آنها میخواهند تا بخـاطر تصفیۀ حساب بندگان نزد خداوندﷻ شفاعت نمایند، لیکن همه پیـامبران جـز محمد ﷺ میگویند، نفسم نفسم، حتی عیسی پسـر مـریم علیهمـا السـلام ایـن مسئولیت را متحمل نمی‌شود و می‌فرماید : مرا بحالم بگذارید، امـروز در فکـر سرنوشت خود هستم، حتی به حال مادرم که مرا تولد نموده رسیده نمیتوانم.

ازسخنان بالا این برداشت نشود که انسان نسبت به خـانواده وخویشـانش

---

(۱) سوره عبس ٣٤-٣٧

بی اعتنا باشد، بلکه دین اسلام حقوقی خاصی را در مورد آنهـا لازم گردانیـده است، و مسلمانان مکلف اند تا در مـورد خویشـاوندان و اقـارب شـان توجـه نموده به محتاجان آنها کمک و همکـاری لازم صـورت گیـرد وجلوگمراهـان وظالمان آنهاگرفته شده وبسوی نیکی وصلاح سوق داده شـوند. اگـر کسـی از آنها گمراه و بد عمل باشد و یا بالای کسی ظلم روا مـی دارد بایـد جلـو آنهـا گرفته شود و بسوی خیر و نیکی سوق داده شوند، وآنانیکـه بمـال وثـروت، و نسب خود می بالند باید نصیحت کرده شوند.

مسؤلیت این مرض مهلک اکثراً بالای پدران و مادران است، زیرا اگر آنهـا در ابتدا فرزندانشان را نصیحت و توجیه درست می نمودند، وحکـم اسـلام را در مورد زشت بودن قوم پرستی به آنها تعلیم می دادند، هرگـز خـود خـواه و خود پسند و قوم پرست بار نمی آمدند.

ای رسول خدا ! به من اجازه بدهید تا پدر منافقم را بکشم!

خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعْنَآ إِلَى ٱلْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ ٱلْأَعَزُّ مِنْهَا ٱلْأَذَلَّ ۚ وَلِلَّهِ ٱلْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِۦ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَٰكِنَّ ٱلْمُنَٰفِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾[1].

ترجمه: (منافقین مـی گوینـد: اگـر "از غـزوۀ بنـی مصـطلق " بـه مدینـه برگشتیم، باید افراد با عزت و قدرت مند، اشخاص خوار و نـاتوان را از آنجـا بیرون کنند، عزت و قـدرت از آن خـدا و فرسـتادۀ او ومؤمنـان اسـت لـیکن منافقان نمیدانند)

مفسران و علمای سیرت فرموده اند: این آیت در بارۀ رئیس منافقین مدینه

(۱) منافقون ۸

در زمان پیامبر ﷺ عبدالله بن ابی بن سلول نازل گردیده است، این مرد قبـل از هجرت پیامبرﷺ به مدینه مردی بارزی میان قبایل آنجا محسوب مـی شـد، و مردم مدینه تاج ریاست را که به وی آماده نموده بودند می خواستند بر سـرش بگذارند ولی با رسیدن پیامبر ﷺ به مدینه اینکار متوقف گردید، بنابر این بغض و عداوت و کینهٔ وی در مقابل پیامبر ﷺ روز بروز اضافه می‌گردید، زیرا یگانه عاملی که مانع نشستن وی بر اریکهٔ قدرت و زعامت گردیـد، ورود پیـامبر ﷺ به مدینه بود.

در کتاب های سیرت قصهٔ وی چنین ذکر شده: بعـد از اینکـه غـزوهٔ بنـی مصطلق به قیادت پیامبر ﷺ به پایان رسید و قوای دشمن منهزم گردید، پیـامبر ﷺ بالای چشمه ها و چاه های شان قرار داشتند که ناگهان میان غلام عمر بـن الخطابؓ، جهجاه بن مسعود از قبیله بنی غفار، و سنان جهنی از هم پیمانـان قبیله خزرج، کشمکشی بالای آب رخ داد، هـر دو بـه جنـگ پرداختنـد، مـرد جهنی صدا زد ای مردمان انصار! به داد رسید، و جهجـاه صـدا زد ای مردمـان مهاجر ! به داد رسید، پیامبر ﷺ هنگامیکه سخنان ایشان را شنیدند، فرمودنـد: « این سخنان جاهلیت چیست؟» گفتند ای پیامبر خدا مردی از مهاجرین، مـردی از انصار را به عقب زده و میان شان کشـمکش رخ داد. پیـامبر ﷺ فرمودنـد: « این چنین سخنان بد بو و نفرت انگیز را کنار بگذارید»[1].

به این معنی که کمک و یاری جستن از قوم و قبیله، بخاطر فتنـه انگیـزی، ظلم و تجاوز بر دیگران، کاری زشتی از عادات زمـان جاهلیـت اسـت کـه بـا سرشت مسلمان در تضاد است. هنگامیکه رئیس منافقین از این حادثه بـا خبـر

(۱) بدایه و نهایه ١٥٨/٤ – فتح الباری ٦٤٨/٨

شد به گروه خود گفت: به خدا سوگند هر گاه به مدینه بر گشتیم، بزرگوار و گرامی قدر، خوار و ذلیل را از آنجا بیرون خواهد راند، این سخنانش را زید بن ارقم که از قبیلۀ خودش بود به عموی خود سعد بن عباده رضی الله عنه و یا به عمر فاروق رضی الله عنه خبر داد و موضوع به آگاهی پیامبر ﷺ رسید، آنحضرت ﷺ بلا فاصله شخصی را نزد عبد الله بن ابی فرستادند تا در مورد سخنانش تحقیق نماید. ولی عبد الله بن ابی سوگند خورد که وی چنین سخنانی نگفته است، پیامبر ﷺ نیز سخنانش را تصدیق نمودند. لیکن خداوند جل جلاله آیاتی را نازل نمود که صدق و راستگویی زید رضی الله عنه را تائید، و دروغ عبدالله بن ابی را برملا ساخت.

در اردوگاه مسلمانان اشاعه پخش گردید که شاید پیامبر ﷺ عبد الله بن ابی را عنقریب به قتل خواهد رسانید، هنگامیکه پسرش عبد الله بن عبد الله از این مسأله آگاه شد نزد پیامبر ﷺ حضور یافت وفرمود: خبری به من رسیده که شما تصمیم دارید پدرم را بخاطر سخنانش بکشید؟ اگر اینکار را کردنی هستید پس مرا امر فرمائید تا سرش را بریده نزد شما بیاورم، و به خدا سوگند همۀ خزرجی ها میدانند که هیچکسی نسبت به پدرش احسان گر و نیکخواه بیشتر از من نبود، ولی از آن روزی بیم دارم که مبادا غیر از من کسی دیگری را به کشتن پدرم امر نمائید و من قاتل پدرم را همیشه پیش چشمانم ببینم، مبادا نفسم بر من غالب آید و تحمل دیدنش را نتوانم، و مسلمانی را در بدل کافری بکشم وسبب داخل شدنم در دورزخ گردد!

پیامبر ﷺ فرمودند: « نه! بلکه تا زمانیکه با ماست با وی نرمی و مدارا نموده، به نیکوئی رفتار می نماییم »

و در روایت دیگری آمده است که عبدالله رضی الله عنه پسر عبد الله بن ابی از پیامبر

خداﷺ اجازه خواست تا پدرش را به قتل برساند، لیکن پیامبر ﷺ از این کار وی را منع نموده فرمودند: «نه! لیکن با وی مصاحبت، نیکی واحسان نما»[۱].

زمانیکه به مدینه نزدیک شدند، این جوان مؤمن شمشیرش را بیرون آورده در مقابل دروازهٔ مدینه ایستاد، هنگامیکه پدر منافقش به دروازه نزدیک شد به وی گفت: در جایت بایست. پدر برایش گفت: وای برتو! ترا چه شده؟پسر مؤمن گفت: به خدا سوگند از این جا قدمت را پیش گذاشته نمی توانی تا آنکه پیامبر ﷺ برایت اجازه دهد، زمانیکه پیامبرﷺ رسیدند، عبد الله منافق از پسر مؤمنش شکایت نمود، پسر گفت: ای رسول الله قسم به خداوندﷻ تا وقتیکه شما برایش اجازه ندهید، هرگز داخل شده نمیتواند، سپس رسول اکرم ﷺ برایش اجازه دادند، تا داخل مدینه گردد، پسر مؤمن، به پدر منافق فرمود: الآن داخل شو، زیرا که پیامبر گرامی ﷺ برایت اجازه دادند[۲].

چنین است دوستی و محبت با خداﷻ ورسولشﷺ، بدون اینکه قوم، نژاد، ملیت، نسب وحسب را مد نظر بگیرند.

چگونه میتوان بر ملیت پرستی نفرت انگیز موفق گردید!

به این ترتیب هر کسی میخواهد مشرف به دین و آئین اسلام گردد، احکام آنرا بر خود عملی نماید، و مانند سایر مسلمانان زندگی نموده و اندیشه های باطل و بی اساس را که منافی ومغایر با روح اسلام است، از ظاهر و باطن خود بیرون آورده، و از هر گونه امتیاز، مقام و برتری، از نگاه نسب، ملیت، نژاد، مرتبه و ثروت که بر خود می پسندد وبه آن می بالد، دوری جسته و به

(۱) مجمع الزوائد ۱۱٤/۱

(۲) سیرت ابن هشام ۲۹۱/۳

زندگی طبیعی که به آن سرشت شده بر گردد، و بندهٔ فرمانبردار ومطیع اوامر و نواهی خداوندﷻ باشد.

مسلمانان صدر اسلام تعصبات جاهلیت را که بر اساس رنگ، خون، وطن، لسان، نژاد، ملیت، قوم و نسب، استوار بود، ریشه کن نمودند وبازگشت به سوی همچو اندیشه ها را گناه، فساد، جنایت، عقب افتادگی، ویرانی و بربادی، و عودت به امور جاهلیت شمردند، خداوندﷻ می‌فرماید: ﴿ إِذۡ جَعَلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلۡحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَعَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَأَلۡزَمَهُمۡ كَلِمَةَ ٱلتَّقۡوَىٰ وَكَانُوٓاْ أَحَقَّ بِهَا وَأَهۡلَهَاۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمًا ﴾[1].

ترجمه: (آنگاه که کافران تعصب و نخوت جاهلیت را در دلهایشان جای دادند، خداوند اطمینان خاطری بر پیغمبر و بر مؤمنان فرو فرستاد، ایشان را پایبند کلمهٔ تقوا گردانید، ودر واقع آنان به آن سزاوا تر و برازندهٔ آن بودند، و خدا از هر چیزی آگاه و بر هر کاری توانا است)

پرهیزگاران دوستان پیامبر ﷺدر روزرستاخیز خواهند بود

از ابو هریره‌ﷺ روایت است که پیامبر گرامی ما ﷺ فرمودند: (دوستان من در روزقیامت، همانا پرهیزگاران اند، هر چند نسب بعضی از آنها نزدیکتر به نسبم باشد، مگر اینطور نشود که مردمانی با اعمال نیک بیایند و شما دنیا را بر گردنهایتان حمل کرده نزدم بیایید و بگوئید: ای محمد! و من بگویم اینطور نه! بلکه اینطور)، آنحضرتﷺ به هر دو جانبش نگاه کردند. (بخاری آنرا در ادب

---

(۱) سوره فتح ۲٦

مفرد ذکر نموده).

و از ابن عباسس روایت است کـه فرمـود: نبایـد از ایـن آیـت اسـتدلال نادرست نمایید: (ای مردمان! هر آینه آفریدیم شما را از یک مـرد و یـک زن و ساختیم شما را جماعت ها و قبیله ها تا یکدیگر را بشناسند، هر آینـه گرامـی ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما ست) ادب مفرد

آنگاه شخصی بیاید و به دیگـری بگویـد: مـن بهتـرو گرامـی تـر از تـوام! هیچکسی گرامی تر و بهتر نیست مگر به تقوی و پرهیز گاری)(۱)

همچنان از ابن عباسس روایت است که فرمود: آنچرا که شما گرانقـدر و بزرگوار می شمارید، خداوندﻷ آنرا در قرآن بیـان نمـوده: بـی گمـان گرامـی ترین شما در نزد خداوندﻷ پرهیز گارترین شماست. و چه چیزی را شرف و بزرگی می شمارید؟ با شرف تر و بزرگوار تر شما کسانی اند که اخلاق نیکـو دارند(۲).

دسیسه و آشوب افگنی یهود میان اصحاب پیامبرص

خداوند ﻷ می‌فرماید: ﴿ وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَّهِ جَمِيعٗا وَلَا تَفَرَّقُواْۚ وَٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ كُنتُمۡ أَعۡدَآءٗ فَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِكُمۡ فَأَصۡبَحۡتُم بِنِعۡمَتِهِۦٓ إِخۡوَٰنٗا وَكُنتُمۡ عَلَىٰ شَفَا حُفۡرَةٖ مِّنَ ٱلنَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنۡهَاۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ ﴾(۳).

ترجمه: (و همگی به رشتهٔ خدا چنگ زنید و پراگنده نشوید و نعمت خدا

---

(۱) الادب مفرد

(۲) مصدر سابق

(۳) ال عمران ۱۰۳

را بر خود به یاد آورید که بدانگاه که دشمنانی بودید و خدا میان دلهایتان پیوند داد، پس به نعمت خدا با یکدیگر برادر شدید، و برلبۀ گودالی از آتش بودید ولی شما را از آن رهانید، خداوند این چنین برایتان آیات خود را آشکار میسازد، شاید که هدایت شوید).

سبب نزول این آیۀ مبارکه در نزد علمای کرام مانند طبری و غیره چنین ذکر شده: بعد از هجرت رسول اکرمﷺ به مدینه و داخل شدن قبیله اوس و خزرج به اسلام، میان آنها برادری دینی صورت گرفت، که بالا تر از برادری نسبی بود. یهودان این وضعیت را تحمل نتوانستند، وآغاز به نفاق افگنی و ایجاد فاصله بین مسلمانان نمودند، یکی از جنایتکاران یهودی که ابن شاس نام داشت داخل مسجد گردید و به قبیلۀ اوس گفت: آیاشما کشتار و تباهی خزرج را در قوم تان فراموش نمودید؟ وبه خزرجی ها گفت: آیا کشتار و جنایت اوس را فراموش کردید، این سخنان سبب شد تا عداوت و کینه و کدورت های گذشته از نو تازه گردد، و نزدیک بود که شیطان وحدت ویکپارچگی دینی آنها را به باد فراموشی داده، اسلام، پیامبرﷺ و کلمۀ (لا اله الا الله) را فراموش نمایند.

پیامبرﷺ در این هنگام در خانه تشریف داشتند که ناگهان جوانی از قبیلۀ خزرج شمشیرخود را بیرون آورده گفت: وای مردم خزرج به داد رسید، و جوانی از قبیلۀ اوس بر خاست واعلان جنگ در خارج مدینه نمود، هر دو قبیله آمادگی جنگ را گرفتند.

پیامبر ﷺ ازین قضیه آگاه شده از خانه بیرون آمدند وفرمودند: (حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم) (خدا مرا کافی و بسنده

است جز او معبودی بر حق نیست، به او دلبسته ام و کارهایم را بـدو واگـذار کرده ام و اوصاحب پادشاهی بزرگ است).

علما می‌فرمایند: پیامبر ﷺ درین وقت با پاهای برهنـه میـان هـر دو صـف قرار گرفته وفرمودند: ای مردم: آیا گمراه نبودید؟ مگر خداونـد‌ﻷ شـما را بـه وسیله من هدایت نکرد؟ آیا متفرق و پراگنده نبودید و خداوندﻷ بوسیلۀ مـن شما را متحد و متفق ساخت؟ آیا با یکدیگر در نبرد نبودید تا آنکه خداوندﻷ بوسیلۀ من شـما را بـرادر و دوسـت گرادنیـد؟ همـه گفتنـد: آری، ای رسـول خداﷺ. فرمودند: آیا در میان شما قرار ندارم؟ گفتنـد آری ای رسـول خـداﷺ، فرمودند: آیا وحی از آسمان بالایم فرود نمی آمد در حالیکه من در میـان تـان قرار داشتم؟ گفتند آری، فرمودند: پس این چه است؟ همه شمشیر هایشـان را بر زمین گذاشته و گفتند: معذرت می خواهیم و ازخداونـدﻷ طلـب آمـرزش می نمائیم، سپس یکـدیگر را در آغـوش کشـیدند و اشـک از چشـمان شـان سرازیرگردید، و سپس فرمودۀ خداوندﻷ بر رسولشﷺ نازل گردید:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تُطِيعُواْ فَرِيقٗا مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ يَرُدُّوكُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۡ كَٰفِرِينَ ١٠٠ وَكَيۡفَ تَكۡفُرُونَ وَأَنتُمۡ تُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتُ ٱللَّهِ وَفِيكُمۡ رَسُولُهُۥۗ وَمَن يَعۡتَصِم بِٱللَّهِ فَقَدۡ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ﴾[1].

ترجمه: (ای مؤمنان! اگر از گروهی از اهل کتاب پیروی کنید شما را پـس از ایمان آوردن تان به کفر باز می‌گردانند، و چگونه شـما کـافر مـی شـوید در حالیکه آیات خدا بر شما فرو خوانده می‌شود و پیغمبر او در میـان شـما قـرار

---

(۱) ال عمران/۱۰۰ـ ۱۰۱

دارد، و هر کس به خدا تمسک جوید، بی گمان براه راست و درست رهنمـود شده است)

پس هرگاه اسلام و اوامر خداﷻ و رسـولشﷺ از میـان بـر داشـته شـود، برادری و همپارچگی دینـی، بهشـت، دوزخ، پـل صـراط، میـزان، و... بـه بـاد فراموشی داده خواهد شد، و وضعیت بد و ناگواری دامنگیر مسلمانان خواهـد شد.

فصل دوم:

سردار عالمیان حضرت محمد ﷺ در مورد ملیت گرائی می‌فرمایند

دین مبین اسلام در مقابل هر نوع تبعیضی مبارزه می‌نماید و هر که همچو اندیشه ها را دامن زند تحقیر و توهین خواهد شد، در روایتی نزد امام احمد رحمه الله و امام نسائی رحمه الله آمده است که آنحضرت ﷺ امر فرموده اند تا بردهان مردمانی که امور جاهلیت را دامن زده، و آنرا از سر زنده می‌نمایند، کثافت گذاشته شود و مراعاتی با ایشان صورت نگیرد[1].

اینکار علاج و درمانی برای اینچنین اشخاص خواهد بود تا از ین یاوه سرائی دست بکشند و شاید سبب هدایت شان گردد، چون دامن زدن به این مسائل باعث اختلاف و ایجاد فاصله میان مسلمانان می‌گردد.

همچو روایاتی از عمر رضی الله عنه و ابی ابن کعب رضی الله عنه نیز آمده است که در مقابل همچو مردمانی از نرمی کار نگرفته اند.

اینگونه مفکوره های ناروا و باطل نتیجۀ جهل و نادانی مردم از حکم اسلام درین مورد است، هدف ما از یاد آوری این موضوع تحقیر و توهین شخص و نژاد معینی نبوده، بلکه مقصود ما بیان نمودن حکم اسلام در مورد نژاد پرستی است، زیرا اکثر ملیت گراها از حکم و دید اسلام درین مورد بی خبر اند، حتی در بعضی از کشور های اسلامی مردمان تعلیم یافته و فرهنگی از حکم دین اسلام در مورد نژاد پرستی غافل اند، به این گمان که اسلام با این اندیشه تضادی ندارد، ویا شاید هم مقام، منزلت و ثروت شان باعث آن شده باشد که دیگران را حقیر و ذلیل بشمارند !

---

(۱) قال رسول الله ﷺ:(من تعزَى بعزاء الجاهلية فأعضُوه بهن أبيه ولا تكنوا) رواه أحمد ۱۳٦/٥، انظر أيضا الأحاديث الصحيحة للألباني (۲٦۹).

مجموعۀ از احادیث گرانبهای پیامبر ﷺ در مورد ملیت پرستی

رسول الله ﷺ در یکی از خطبه های شان فرمودند: (ای مردم قریش: خداوندﷻ تکبر و غرور جاهلیت و افتخار به پدران را از شما دور کرده است، همه مردم از آدم علیه السلام، و آدم از خاک آفریده شده است)[1].

همچنانﷺ می‌فرمایند: (خداوند تعصب جاهلیت و افتخار به پدران را از شما دور نموده است، یک شخصی مؤمن و پرهیزگار است و دیگری فاجر و بدبخت، همۀ شما فرزندان آدم هستید و آدم از خاک آفریده شده است، مردمانی که به اقوام شان فخرمی‌نمایند بایستی از آن دست بکشند، همانا پیشینیان آنها ذغالی از آتش دوزخ اند و آنان در نزد خداوندﷻ خوار تر از قانغوزکی اند که با بینی خود سر گین را می غلطاند)[2] همچنان پیامبرﷺ می‌فرمایند: (آنکه دعوت به عصبیت می‌نماید، و در راه عصبیت می جنگد، و در راه عصبیت کشته می شود از ما نیست)[3] چنانکه پیامبر ﷺ در مورد یاری و کمک خواستن از قوم و قبیله در ظلم و تجاوز و جانبداری از آنان فرموده اند: (اینچنین سخنان بدبو و نفرت انگیز را کناربگذارید)[4].

پیامبر اسلام ﷺ می‌فرمایند: (مسلمان برادرمسلمان است، بر او ظلم نمی کند، و او را به دشمنش تسلیم نمی‌دهد)[5].

و در نزد مسلم از آنحضرت ﷺ چنین روایت است: (همۀ ارزشهای یک

---

(۱) نزد ابو داود ٣٤٠/٥ (٥١١٦)

(۲) مصدر سابق

(۳) مصدر سابق

(٤) فتح الباری٦٤٨/٨

(٥) فتح الباری٩٧/٥

مسلمان، مال، آبرو، و خونش بر مسلمان دیگر حرام است)[1].

پیامبر اسلام ﷺ به ابوذر رضی الله عنه فرمودند: (ای ابوذر! بدان که تو بهتر از سرخ رنگ و سیاه رنگ نیستی، مگر اینکه در پرهیز گاری بر او برتری داشته باشی)[2] وهمچنان ﷺ فرمودند: (دشنام دادن مسلمان فسق، وجنگ با وی کفر است)[3] چنانکه ﷺ فرمودند: (با همدیگر دشمنی وحسد و همچشمی ننمائید، و ای بندگان خدا با هم برادر باشید)[4].

همچنان ﷺ می‌فرمایند: (برای مسلمان روا نیست که بیش از سه شبانه روز برادرش را ترک کند، که باهم روبرو شوند و از همدیگر روی گردانند، و بهتر شان کسی است که به سلام آغاز می کند)[5].

از عبدالله بن عمر رضی الله عنه روایت است که مردی از پیامبر ﷺ پرسید: چه کسی از مؤمنان بهتر و افضلتر است؟ آنحضرت ﷺ فرمودند: کسیکه اخلاق نیکو داشته باشد، باز پرسید: چه کسی از مؤمنان هوشیار ودانا است؟ آنحضرت ﷺ فرمودند: (کسیکه مرگ را زیاد بیاد می آورد، و برای بعد از مرگ چیزهای بهتر را آماده نموده است، اینها مردمان هوشیار و دانا اند)[6].

از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که پیامبر بزرگ اسلام ﷺ فرمودند: (هر گاه سه خصلت یا یکی ازین خصلت ها در شخصی موجود نباشد، خداوند متعال

---

(١) مسلم ١٩٨٦/٤

(٢) نزد احمد١٥٨/٥

(٣) متفق علیه

(٤) فتح الباری٢١/١١

(٥) متفق علیه

(٦) نزد منذری در ترغیب وترهیب

باقی گناهانش را برای کسیکه خواسته باشد می آمرزد، اول این خصلت ها کسیکه بمیرد و به خداوندﷻ شریکی نیاورده باشد، دوم کسیکه (افسون) جادو نکرده باشد و دنبال جادوگران نرفته باشد، سوم کسیکه دشمنی و کینه با برادرش نورزیده باشد)[1] پیامبر ﷺ می‌فرمایند: (کسیکه زیر پرچم نا معلومی که دعوت به عصبیت و در راه عصبیت می جنگد، کشته شود، پس مرگش، مرگِ جاهلیت است)[2].

از حذیفه ﷺ روایت است که پیامبرﷺ فرمودند: (امتم هلاک و نا بود نخواهد شد تا آنکه در آنها (تمایز و تمایل و مقامع) آشکار نگردد، حذیفهﷺ پرسید: ای رسول خدا تمایز چیست؟ فرمودند: تمایز عصبیتی است که مردم آنرا در اسلام پدید می آورند، گفتم: تمایل چیست؟ فرمودند: یک قبیله بر قبیلهٔ دیگری هجوم آورده بر آن غالب می‌گردد و همهٔ حرمت و ارزشهایش را مباح و حلال میداند، پرسیدم مقامع چیست؟ فرمودند: اهالی شهرها در مقابل یکدیگر بیرون می آیند و در جنگ میان همدیگر دست و گریبان می شوند)[3].

همچنان می‌فرمایند ﷺ : (یک فردی از مؤمنان به مثابهٔ سر در جسد انسان است چنانکه جسد درد سر را احساس می کند، فرد مؤمن نیز احساس همدردی با سایر مومنان دارد)[4]

همچنان آنحضرت ﷺ فرمودند: (ایمان شما کامل نمی‌گردد تا اینکه ترحم بر یکدیگر نداشته باشید) اصحاب کرام گفتند: ای رسول خدا همگی ما ترحم

(۱) مجمع الزواید۱۰٤/۱

(۲) روایت مسلم

(۳) نزد حاکم

(٤) نزد احمد

داریم آنحضرت ﷺ فرمودند: (ترحم آن نیست که دوست با دوستش می‌نماید، بلکه ترحم آنست که با عموم مردم صورت گیرد)[۱].

چنانکه آنحضرت ﷺ می‌فرمایند: (فتنه ای بر می خیزد که مردم براساس انگیزه های جاهلیت با هم می جنگند، کشته شدگان این جنگ ها در دوزخ اند)[۲].

از پیامبرﷺ در مورد مردی پرسیده شد که بخاطر اظهار نمودن دلیری و شجاعتش و یا بخاطر طرفداری از قومش و بخاطر ریا می جنگد، کدام اینها در راه خدا است؟ آنحضرت ﷺ فرمودند: (آنکه بجنگد تا کلمۀ الله (کلمه توحید) برتر و بلند شود، پس آن در راه خدا است)[۳].

چنانکه آنحضرت ﷺ می‌فرمایند: (سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، به بهشت وارد نمی شوید تا اینکه ایمان آورید و مؤمن بشمار نمی‌روید تا اینکه با هم دوستی کنید، آیا شما را به کاری راهنمائی نکنم که چون آن را عملی کنید سبب دوستی میان شما شود؟سلام را در میان تان پخش کنید)[٤].

همچنان آنحضرتﷺ می‌فرمایند: (مؤمن آئینۀ مؤمن است، مؤمن برادر مؤمن است، از ضایع شدن دارائی اش جلوگیری می‌نماید و در غیابش حمایت ارزشهایش را می کند)[٥]

---

(۱) روایت طبرانی

(۲) نزد حاکم

(۳) مسلم

(٤) متفق علیه

(٥) ابو داود

پیامبر ﷺ می‌فرمایند: (مثال مسلمانها در محبت و رحمت ومهربـانی شـان به همدیگر، مانند یک جسد است، که هر گاه عضوی از آن بـدرد آیـد، دیگـر اعضای جسم در تب و بیدار خوابی با آن همراهی می کنند)[۱].

همچنان آنحضرتﷺ می‌فرمایند: (کسانیکه در راه عظمت و جلال من، بـا یکدیگر دوستی می ورزد، منبرهای از نور برای آنها در بهشت آماده شده است که انبیاء و شهدا از آن رشک می برند و آرزومندی آن مقام را می‌نمایند)[۲].

پیامبر ﷺ می‌فرمایند: (هیچیک از شما مؤمن کامـل شـمرده نمـی‌شـود تـا اینکه دوست داشته باشد برای برادرش آنچه را که برای خـویش دوسـت مـی دارد)[۳].

حضرت ابو هریرهﷺ می‌فرمایـد: هنگامیکـه ایـن آیـت نـازل شـد: (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ)[٤] (نزدیکانت از قبیله خویش را بیم ده) یعنی پیش از دیگـران قبیله و خویشاوندان خود را تنبیه کن، پیـامبر ﷺ همـۀ مـردم خـاص وعـام را مخاطب قرار داده فرمودند: ای مردمان قریش! خویش را از آتش دوزخ نجـات دهید، ای مردمان بنی کعب خویش را از آتش دوزخ نجات دهیـد، ای فاطمـه دختر محمد خودت را از آتش دوزخ نجات ده، سـوگند بـه خـدا مـن مالـک چیزی از سوی خدا برای شما نیستم، بجز اینکه شما بـامن رابطـۀ همخـونی و قرابت دارید که آنرا بجای خواهم آورد)[٥].

---

(۱) متفق علیه

(۲) ترمذی

(۳) ترمذی

(٤) شعراء ٢١٤

(٥) نزد احمد ٣٦٠/٢

عقبهﷺ که از بردگان آزاد شدۀ فارسی است می گوید: من با پیامبر گرامی اسلام در غزوۀ احد اشتراک داشتم، به مشرکی ضربه وارد نموده گفتم: بگیر اینرا از من بچۀ فارسی، پیامبر ﷺ به من التفات نموده فرمودند: چرا نگفتی: بگیر اینرا از من بچۀ انصاری)[١].

پیامبرﷺ می‌فرمایند: من شما را به پنج سخنانی که خداوند مرا به آن امر فرموده، امر مینمایم: پیوستگی باجماعت مسلمانان، شنوائی وطاعت، هجرت وجهاد در راه خدا، وکسیکه به اندازۀ وجبی، از جماعت مسلمانان بیرون رود، ریسمان اسلام را از گردن خویش رها نموده است، مگر اینکه دو باره بر گردد، وکسی که دعوت بسوی جاهلیت نماید پس او از زانو زدگان دوزخ خواهد بود، سپس از پیامبرﷺ پرسیده شد: اگر نماز را هم ادا نماید وروزه هم بگیرد؟ فرمودند: اگر نماز ادا نماید و روزه هم بگیرد، پس شما به آنچه دعوت نمایید که خداوند شما را به آن مسمی نموده، مسلمانان، مؤمنان، بندگان خدا»[٢].

و از عقبه بن عامرﷺ روایت است که آنحضرت ﷺ فرموده اند: (هیچکسی بر دیگری فضیلت وبرتری ندارد مگر به دین داری یا پرهیزگاری، وبرای مرد بس است که زشت، فحشگو وبخیل باشد)[٣].

همچنان آنحضرت ﷺ می‌فرمایند: (دو مردی در زمان موسی ؑ از نسب خود یاد آوری نمودند، یکی از آن دو گفت: من فلان فرزند فلان تا آنکه نه

---

(١) ابو داود

(٢) ترمذی

(٣) نزد منذری

جدش را یاد نموده وگفت: وتو ای بی مادر کی هستی؟ دومی جواب داد: مـن فلان فرزند فلان فرزند اسلامم، پیامبر ﷺ فرمودند: سپس خداونـد بـر موسـی ؑ وحی نمود تا برای آن دو مرد بگوید: مردیکه تا جد نهمش را یـاد نمـود همۀ آنها در دوزخ اند، وخودت دهم آنهائی، ومردی که خود را منسوب به دو شخص نمود آنها در بهشت اند وخودت سوم آنها در بهشتی)[۱].

همچنان آنحضـرت ﷺ مـی‌فرماینـد: (کسـیکه خداونـد و پیـامبرش را بـه صداقت دوست داشته باشد و همۀ مؤمنان را دوست خویش بشـمارد، و امـور جاهلیت در نزدش مانند آن باشد که در آتش افگنده شود، همانا لذت ایمان را چشیده است) و در روایت دیگری آمده اسـت: (همانـا مرتبـۀ عـالی ایمـان را حاصل نموده است)[۲] پیامبر ﷺ می‌فرمایند: (کسیکه به انـدازۀ یـک وجـب از مسلمانان جدائی و رزد، همانـا ریسـمان اسـلام را از گـردن خـویش رهانیـده است، و کسیکه بمیرد در حالیکه بیعت به امام و پیشوائی نداشـته باشـد، پـس مرگ وی مرگ جاهلیت است و کسیکه زیر بیـرق نـامعلومی مـی جنگـد کـه دعوت به عصبیت می‌نماید. یا اینکه یاری عصبیت را می‌نمایـد، پـس مـرگش مرگ جاهلیت است)[۳].

روزی از امیرالمؤمنین عمرؓ برای شخصی اجازه خواسته شـد تـا بـاوی ملاقات نماید و گفتند: برای فرزند برگزیده و نیکو اجازه دهید: عمرؓ فرمود: داخل شود، هنگامیکه آنمرد داخل شد، عمـر فـاروقؓ از وی پرسـید تـوکی

---

(۱) نسائی

(۲) نزد طبرانی

(۳) مرجع سابق.

هستی؟ گفت: من فرزند فلان فرزند فلان فرزند فلانم... او تعدادی از بزرگـان زمان جاهلیت را نامبرد، سپس عمرؓ به وی گفت: پس خودت یوسـف پسـر یعقوب پسراسحاق پسر ابراهیم هستی؟! آنمرد گفت: نه، عمـرؓ گفـت: اینهـا فرزنـدان برگزیـده و نیکوانـد، و خـودت فرزنـد بـدکارانی، همانـا از مردانـی یادآورمی شوی که در دوزخ اند)[1].

عمر بن شعیب رحمه الله از پدرش روایت کـرده مـی فرمایـد: میـان مغیـره بـن شعبهؓ و عمروبن العاصؓ گفتگوئی رخ داد، مغیره به وی دشنام داد، سپس عمرو گفت: وای به قبیلۀ هصیص! مغیره مرا دشنام داد! عبدالله پسر عمـرو رو به پدر آورده فرمود: انا الله و انا الیه راجعون، دعوای قبایـل زمـان جاهلیـت را نمودی! پدرش از سخنان خود پشیمان گردیـده وسـی کنیـز را آزاد نمـود، تـا تکفیر سخنش گردد، البته بخاطر یاد کردن از جد مشرکش (هصیص)[2]. پیامبر بزرگ اسلام ﷺ می‌فرمایند: (بشنوید و فرمان برید اگر چه مقرر شود بـر شـما غلامی حبشی که گوئی سرش دانۀ کشمش(سیاه) است؟)[3].

از آنحضـرت ﷺ پرسـیده شـد: یارسـول الله گرامـی تـرین مـردم کیست؟فرمودند: (پرهیزگار ترین شان. گفتند درین باره از شـما نمـی پرسـیم، فرمود: پس یوسف پیامبر خدا، فرزند پیامبرخدا، فرزند خلیل خدا، گفتند: ازین سوال نمی کنیم. فرمودند: آیا از سلالۀ عـرب مـی پرسـید؟.. بهتـرین شـان در جاهلیت بهترین شان در اسلام است. زمانی که دانش و علم بیآموزند)

(۱) نزد حاکم در مستدرک

(۲) کنز العمال

(۳) نزد بخاری

پدر فسیله از پیامبر بزرگ اسلام ﷺ پرسید: ای پیامبر خدا! اگر کسی قومش را در ظلم و تجاوز کمک و یاری نماید آیا این کار عصبیت است؟ آنحضرت ﷺ فرمودند: بلی) همچنان پیامبر گرامی‌مانﷺ می‌فرماید: (سوگند به ذاتی که نفس محمد در دستش قرار دارد، اگر فاطمه دختر محمد دزدی نماید، دستش را خواهم برید)[1] فاطمه زهرا رضی الله عنها دختر پیامبر اسلام ﷺ و بهترین زنهای عالم است.

دین اسلام در مورد اصل و نسب اهتمام دارد، وپیروانش را امر می‌نماید تادر مورد پدران و مادران، خویش و اقارب و خانواده ای که به آن منسوب اند، آگاهی داشته باشند، نه بخاطر افتخار و برتری، بلکه بخاطر اینکه نسب ثابت بماند و از هم نپاشد، زیرا عدم توجه به این کار سبب آمیزش پیوند و خویشی های خواهد شد که نباید صورت گیرد، شاید شخصی با دوشیزهٔ از اقارب خود از دواج نماید که در حقیقت بالایش حرام است،

همچنان بخاطر حفظ و نگهداشت حقوق، و عدم تجاوز براموال دیگران باید نسب ها واضح باشد و نام ها از یکدیگر تفکیک گردد، این همه بخاطر تفاخر و تفاضل نبوده، چنانکه بعضی مردم به این گمان اند.

توصیهٔ عمر فاروق ﷺ قبل از وفاتش

بعد از اینکه عمر فاروق ﷺ بدست ابولؤلؤی آتش پرست زخمی گردید. صحابهٔ کرام از او خواستند تا جانشینی بعد از خود تعیین نماید، عمرﷺ فرمود: اگر من یکی از این دو مرد را بیابم حتماً یکی از آنها را جانشینم تعیین

(۱) نزد نسائی.

می‌نمایم: سالم مولای ابی حذیفه و ابو عبیده بن الجراح، اگر خداوند مرا مورد باز پرس قرار داد که چرا ابو عبیده را اختیـار نمـودی؟ خـواهم گفـت: مـن از فرستادهٔ خودتﷺ شنیدم که فرمودند:

(امین این امت ابو عبیده است) و اگر بپرسد که چـرا سـالم را برگزیـدی؟ خواهم گفت من از فرستاده اتﷺ شنیدم که فرمودند: (سالم خداوندﷻ را بی حد زیاد دوست دارد) سالم ﷺ بردهٔ آزاد شدهٔ ابی حذیفهﷺ بود.

حضرت عمرﷺ امر نمود تا در نماز های جماعت صهیبﷺ که آزاد شـدهٔ بنی جدعان بود، پیش گردد، این درحالیکه بزرگان صحابهٔ کرام وجود داشـتند، تا آنکه انتخاب جانشین را به شورای شش نفری بزرگان صحابه ﷺ واگذاشت که در نتیجه حضرت عثمانﷺ را انتخاب نمودند[1].

امیرالمـؤمنین عمـرﷺ امـر نمـود تـاگردن قـوم پرسـتان از دم شمشیرکشیده شود

حضرت عمرﷺ در یکی از نامه هایش که به سعد بن ابی وقـاصﷺ سـر لشکر مسلمانان درشرق فرستاده چنین آمده است: (هرگاه میان قبایـل فتنـه ای شعله ور شد که هر دو گروه نعره های جاهلیت را بلندنمودند، بـدان کـه ایـن راز شیطان به آنهاست پس گردن های شان را از دم شمشیر بیرون آر، تا آنکـه به امر خداوند و به امر امام بر گردند.

همچنان به امیرمؤمنین عمرﷺ خبر رسـید کـه قبیلـهٔ ضـبه جمـع شـده و صدای جاهلیت را بلند نموده می گویند: وای به قبیله ضبه!یعنی رسـم و رواج

(۱) البدایهٔ ۱۵۰/۷

جاهلیت را ازنو تازه نمودند، عمر فاروقﷺ فرمود: سوگند به خداوند آنچـه را من میدانم، خداوند در این قبیله خیری چندانی را نگذاشته و از شری هـم بـه وسیلهٔ آنها جلوگیری ننموده است، هرگاه نامهٔ من برایت رسید، اگر بر نگردند و بخود نیایند، چنان سر زنشـی را بـر تعیـین کـن تـا بترسـند و بـه حـق بـر گردند)[۱].

توصیهٔ عمرﷺ به سر لشکرش سعد بن أبی وقاص ﷺ

حضرت عمرﷺ در یکی از توصیه هایش به سر لشـکر سـر زمـین عـراق چنین می‌نویسد: (ای سعد پسر وهیب! مبادا از خدا غافل شوی وبه خود ببـالی که گفته شود ماما و یار رسول خداﷺ هستی، خداوندﷻ بدی را بابـدی پـاک نمی سازد، لیکن بدی و زشتی را با نیکوئی و خوبی محو و نـابود مـی‌نمایـد، میان خداوند و بندگانش رشته و نسبی وجود ندارد، همهٔ مردمان چه شریف و چه حقیر در نزد خداوند یکسان بوده، الله پروردگار شان و آنها بندگانش انـد، برتری آنها بر یکدیگر در پرهیزگاری و تقواست، و آنچه در نزد خداوند است (بهشت) در فرمانبرداری وا طاعت وی به آن نایل می‌گردند، پس در همه امور و مسایل بیاندیش تا باعملکرد پیامبر بزرگ اسلام ﷺکه از اولین روز بعثتش تا زمانیکه از ما جدا شدند، موافق باشد و با آن ملازمت داشته باش، زیـرا همانـا دستور و حکم است، این پند و نصیحت من برایت بود، اگر آنرا کنار گذاشـتی و از آن رو گردان شدی، پس همهٔ اعمالت به باد فنا خواهد رفـت و از جملـهٔ زیان کاران خواهی بود)[۲].

(۱) سیرت عمر بن الخطاب ﷺ

(۲) اخبار عمر از طنطاوی

اولین دستوریکه پیامبر ﷺ آنرا برای امت اسلامی قرار گذاشتند

هنگامیکه مردمان قریش بخاطر خدا، مال و جایداد خـود را در مکـه رهـا نموده و به مدینه هجرت کردند، پیامبر وثیقه نامه ای را میان مسلمانان قـریش و اهل و قبایل مدینه به تصویب رسانید، چنانکه معاهدۀ صلح را با یهود مدینه نیز امضا نمودند و آنها را بردین و مال شان با شروطیکه هـر دو طـرف بـه آن موافقه کردند، گذاشتتند.

درین وثیقه نامه پند واندرز هایی وجود دارد، ما بطـور مختصـر آنچـه بـه موضوع ارتباط دارد ذکر می کنیم، در اول این وثیقه نامه چنین آمده است:

(بسم الله الرحمن الرحیم، این نامه ای است از سـوی محمـد پیامبرخـداﷺ در میان مؤمنین و مسلمانان قریشی ویثربی و کسی که از آنان پیروی کنـد ویـا به ایشان بپیوندد و با آنان به جهاد بپردازد، اینکه آنان بغیراز مـردم دیگر(یهـود نصاری مجوس و.....)، یک امت بشمار مـی‌رونـد، مسـلمانان پرهیزگـار علیـه تجاوزگر، ظالم، مفسد وتوطئه گر متحد وهمدست اند، هـر چنـد پسـریکی از ایشان هم باشد،

هیچ مسلمانی در برابر کافری کشته نمی‌شود، وهیچ مسـلمانی حـق نـدارد کافری را برضد مسلمانی یاری دهد، پیمان و عهد خداﷻ یکی است و نـاتوان ترین مسلمانان میتواند کسی را که بخواهد پناه دهد، یهودانی که از مـا پیـروی می کنند، کمک و یاری شان بر ما لازم است واز آنان مانند سایر مسـلمانان در مقابل ظلم وتجاوز دفاع شود وعلیه آنان باکسی کمک صـورت نگیـرد، صـلح مسلمانان یکی است و هیچ مسلمانی در جهاد فی سبیل الله نمیتواند به تنهـایی با دشمن صلح نماید، و در هر کاری که اختلاف کنید، باز گشت آن بـه اللهﷻ

و محمدﷺ است)[1].

مسلمانان باهم برادر، یک امت و یک کتله و جماعت اند و هرگاه این ارتباط از هم گسیخته شود، دوستی، محبت و رابطه ایمانی متلاشی خواهد شد، پیامبر بزرگ اسلام ﷺ فرموده اند: (کسی از شما مؤمن شمرده نمی شود تا اینکه دوست داشته باشد برای برادرش آنچه را که برای خویش دوست می‌دارد.) مسلمان واقعی باید مانع ظلم و بیداد گری شده دست ستمگر و ظالم را گیرد، هر چند از نزدیکان و فرزندان شان هم باشد، وباید دانست که رمز موفقیت ما در پیروی وعملی کردن اوامر پیامبر گرامی ﷺ هست وبس.

---

(۱) البدایة ۲۲۳/۳

فصل سوم:
امت اسلامی

ویژه‌گی‌های امت اسلامی

از فصل های گذشته واضح گردید که امت اسلامی، مربوط به نـژاد وقـوم خاص نیست چنانکه یهودیان ادعا دارند کـه نـژاد آنهـا بهتـرین نژادهـابوده و دیگران مانند حیوانات و برده گان، برای خدمت آنان آفریده شده اند.

در اسلام تعصب قومی، نژادی و جود نداشته همۀ توده ها با زبان و رنـگ های مختلف شان زیر پرچم لااله الا الله قرار داشته، دوستی و محبت، کمک و تعاون یاری و همکاری از وجیبه های دینی آنها است، خداوند ﷻ می‌فرمایـد:

﴿ كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِۗ ﴾[1].

ترجمه: (شما بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شده اید، امر به معروف و نهی از منکر مینمائید.) یعنی ای مؤمنان شـما بهتـرین امتهـا هسـتید زیرا به خوبی ها یکدیگر را رهنمائی می‌نماید و از بدی ها باز می دارید و بـه خداوند ایمان داشته، احکام شریعت او را در همه شئون زندگی تان عملی می نمائید.

امت اسلامی بخاطر ایمان، ترحم، عدالت و مساوات، و منع ظلـم و بیـداد گری، بر دیگر امتها برتری دارد، به همین منظور امت اسلامی منحصر بـه یـک نـژاد یـا ملیـت نبـوده هـر کسـیکه بـه خداونـدﷻ و فرشـتگان، کتـاب هـا، پیامبرانؑ، روز رستاخیز و آنچه خیر وشر از جانب خداوندﷻ مقدر اسـت

---

(۱) آل عمران: ۱۱۰

ایمان دارد، منسوب به این امت بوده هـر چنـد سـر زمـین، زبـان، پیـدایش و نژادش از هر جائی باشد، طوریکه اسلام بلال حبشی، صهیب رومـی، سـلمان فارسی و... در آغوش کشیدو مانند سایر مردم مسلمان زنـدگی مـی نمودنـد و فرق وتفاوتی در میـان وجـود نداشـت، بلکـه برتـری وفضـیلت در تقـوی و پرهیزگاری بود وهست. خداوندﷻ می فرمایـد: ﴿لَن تَنفَعَكُمۡ أَرۡحَامُكُمۡ وَلَآ أَوۡلَٰدُكُمۡۚ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يَفۡصِلُ بَيۡنَكُمۡۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ﴾[1].

ترجمه: (هرگز خویشاوندان و فرزنـدان تـان سـودی بـه حالتـان نخواهـد داشت، روز قیامت، خدا در میانتان قضاوت و داوری خواهد کرد، و خـدا مـی بیند هر کاری را که خواهید کرد)

در جانب دیگر، مردمان منحرف، کافران و بی دینان وملحدان قرار دارند که با مسلمانان هیچگونه ارتباطی نداشته بلکه دشمنان خداﷻ و رسولشﷺ و مسلمانان اند هر چند از فرزندان، برادران و خویشاوندان شان هم باشند خداوندﷻ میفرماید: ﴿لَّا تَجِدُ قَوۡمٗا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ يُوَآدُّونَ مَنۡ حَآدَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَوۡ كَانُوٓاْ ءَابَآءَهُمۡ أَوۡ أَبۡنَآءَهُمۡ أَوۡ إِخۡوَٰنَهُمۡ أَوۡ عَشِيرَتَهُمۡۚ أُوْلَٰٓئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلۡإِيمَٰنَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٖ مِّنۡهُۖ وَيُدۡخِلُهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُۚ أُوْلَٰٓئِكَ حِزۡبُ ٱللَّهِۚ أَلَآ إِنَّ حِزۡبَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ﴾[2].

(مردمانی را نخواهی یافت که به خداو روزقیامت ایمان داشته باشند، ولـی

---

(۱) الممتحنة: ۳

(۲) المجادلة: ۲۲

کسانی را به دوستی بگیرند که باخدا و پیغمبرش دشمنی ورزیـده باشـند، هـر چند که آنان پدران، یا پسران، یا برادران و یاقوم وقبیلهٔ ایشـان باشـند، چراکـه مؤمنان، خدا بردلهایشان ایمان را نوشته است وبا نفخـهٔ ربـانی خـود یاریشـان داده است و تقویتشان کـرده اسـت، وایشـان را بـه بـاغ هـای بهشـتی داخـل می‌گرداند که از زیر(کاخها و درختان) آنها رود بارها روان است و جاودانه در آنجا می‌مانند، خدا از آنان خوشنود و ایشان هم از خدا خشنودند، اینان حـزب الله اند، آگاه باش! حزب الله حتما پیروز ورستگار است)

مسلمانان با داشتن چنین عقیـدهٔ راسـخ ومحکـم توانسـتند دنیـا را تحـت تصرف شان در آورده ونیرومند و عزتمند ترین مردمان جهان گردند، زیرا همه باهم یکدست بدون در نظر داشت نژاد، قوم، قبیله، وطن زنـدگی مـی کردنـد، ولی هنگامیکه از دین و عقیدهٔ شان دور شـدند، خـواری و ذلـت بـه آنهـا رو آورد، وزمانی عزت شوکت و قیادت جهان را بدست خواهند آوردکه بـه دیـن و آئین شان برگرشته، دوسـتی و دشـمنی شـان خـاص بخـاطر خـدا، و بـاهر مسلمانی محبت و دوستی داشته، و با هر کافر و منافق و مشرک اعلان دشمنی نموده، اظهار بیزاری نمایند هر چند از نزدیـک تـرین اشخاصـی بـه آنهـا هـم باشند.

سعد بن ابی و قاص رضی الله عنه مادر خود را قربانی عقیده می‌نماید

هنگامیکه سعد رضی الله عنه در اوایل دعوت اسلامی مشرف به اسلام شـد، مـادرش حمنه دختر ابو سفیان از او خواست تا به پیامبر ﷺ کافر شده و به عبـادت بتهـا بر گردد، مادرش گفت: به خدا سوگند نه غذا و نه آب را بر دهان مـی گـذارم تابه آیین اجدادت برنگردی ویا من بمیرم و تا آخرحیات مورد طعن مردم قرار

بگیری و بگویند: ای کسیکه مادرت را کشته ای! به همین ترتیب یک شبانه روز را بدون غذا و آب و در آفتاب سوزان گذشتاند ولی سودی نکرد، سپس یک شبانه روز دیگری را نیز همین طور گذشتاند. و در روایت دیگر خود سعدﷺ روایت می کند: مادرش سوگند یاد نمود تا با او حرف نزده و از خوردن و نوشیدن نیز امتناع خواهد ورزید تا اینکه از اسلام برگردد، ومی گفت: تو ادعا داری که خداوند به احسان و نیکی مادران امر فرموده است، پس من مادرت هستم و ترا به این کار امر می‌نمایم ولازم است اطاعت نمایی. مادر سعدﷺ سه روز را بدون خوردن و نوشیدن گذشتاند تا آنکه بی هوش گردید، سپس یکی از پسرانش که عماره نام داشت به او آب داد، وی برسعدﷺ دعای بد می نمود سپس این آیت نازل گردید: ﴿ وَوَصَّيْنَا ٱلْإِنسَـٰنَ بِوَٰلِدَيْهِ حُسْنًا ۖ وَإِن جَـٰهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِى مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَآ ۚ إِلَىَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾[1].

ترجمه: (ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، اگر آن دو تلاش کردند که برای من شریک قرار دهی که کمترین اطلاعی از آن نداری از ایشان اطاعت مکن، باز گشت همهٔ شما به سوی من است و از کارهای که کرده اید شما را آگاه میکنم)

حضرت سعدﷺ فرمود: هر گاه میخواستند به مادرم غذا دهند، دهانش را با چوبی باز می نمودند سپس غذا را به دهانش می گذاشتند. سعد بن ابی وقاصﷺ که شخصی نیکو و احسانگرنسبت به مادر بود، روزی نزدش آمده

(۱) عنکبوت /۸

گفت: ای مادرجان! اگر صد نفس در وجودت باشد و یکی بعد از دیگر بیرون آید، دینم را رها نخواهم کرد، پس خود را در رنج و زحمت ميناز، آنگه که مادرش از برگشتن سعدﷺ مأیوس گردید شروع به خوردن و نوشیدن نمود.

مهاجرین و انصار پیمان برادری را باهم بستند

هنگامیکه مهاجرین از مكۀ مکرمه به مدینۀ منوره به فرمان پیامبر خدا ﷺ هجرت نمودند پیامبر ﷺ میان مهاجرین و انصار پیمان برادری را در خانۀ انس بن مالکﷺ بست، تعداد این اشخاص به نود صحابی میرسید که نصف آنها از مهاجرین و نصف دیگر از انصار بودند، درین پیمان برادری انصاری ها مهاجرین را در مال و دارائی شان شریک نمودند وقرار گذاشتند که بعد از مرگ نیز میراث یکدیگر را ببرند تا آنکه آیت زیر نازل گردید و میراث را مشخص به اقارب ساخت:

﴿وَأُوْلُواْ ٱلۡأَرۡحَامِ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلَىٰ بِبَعۡضٖ فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمُۢ﴾[1].

(خویشاوندان نسبت به همدیگر از مؤمنان و مهاجران در کتاب الله (قرآن) از اولویت بیشتری برخوردارند)

مسلمان و کافر از یکدیگر میراث نمی برند

ارث بردن میان خویشاوندان مسلمان وجود دارد، لیکن شریعت اسلامی امر می‌نماید که مسلمان مال کافر، و کافرمال مسلمان را به میراث برده نمی تواند، هر چند از یک پدر هم باشند.

---

(۱) انفال :۷۵

نمونه ای از برادر خواندگی دینی

زمانیکه مهاجرین به مدینه رسیدند، پیامبر گرامی اسلام ﷺ میان عبدالرحمن ابن عوف قریشی و سعدبن ربیع انصاری پیمان برادری را بستند.

سعد بن ربیع انصاری رضی الله عنه به عبدالرحمن ابن عوف رضی الله عنه گفت: من از غنی ترین مردمان مدینه هستم، وهمه دارائی ام را با هم دو تقسیم می‌نماییم، و دو همسر دارم، پس هرکدام از آنها را می خواهی، آنرا طلاق میدهم و بعد از تمام شدن عدتش با وی ازدواج کن، عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه به او گفت: خداوند بر تو و مال و خانواده ات برکت بیندازد، لطفاً مرا به بازار راهنمایی کنید، سپس به بازار بنی قینقاع رفت و به کار تجارت پرداخت، و به این کار ادامه داد تا آنکه از جملۀ سرمایه داران مدینه گردید[1].

اصحاب کرام رضی الله عنهم از قبایل و نژاد های مختلف بودند

نور اسلام در خانواده ها و قبایل مکه به شکل برابر درخشید، هیچ قبیلۀ بر دیگری در مشرف شدن به اسلام برتریی نداشت، این پدیده مخالف سازگار های قبیلوی آنزمان بود، لذا اسلام در همه خانواده ها، قبایل و اقوام به شکل متوازن و بدون در نظر داشت مسایل قومی و نژادی منتشر گردید، از اینرو ابوبکرصدیق رضی الله عنه از قبیلۀ تیم، و عثمان بن عفان رضی الله عنه از قبیلۀ بنی امیه و زبیر بن عوام رضی الله عنه از بنی اسد، و مصعب بن عمیر رضی الله عنه از بنی عبددار، و علی بن ابی طالب رضی الله عنه از بنی هاشم، و عمر بن خطاب رضی الله عنه از بنی عدی، و عبدالرحمن ابن عوف رضی الله عنه از بنی زهره و عثمان بن مظعون رضی الله عنه از قبیلۀ بنی جمح به اسلام عزیز

(۱) نزد بخاری فتح ۱۱۲/۷

مشرف گردیدند.

درین مرحله مسلمانان تنها ازقبیله قریش نــه، بلکــه از ســایر قبایــل عــرب بودند که مشرف به اسلام گردیدند، مانند عبدالله بن مسعود‌ﷺ از قبیلۀ هــذیل، وعتبه بن غزوان‌ﷺ از مازن، عبدالله بن قیس‌ﷺ از اشعریین، عمار بن یاســر‌ﷺ از قبیلۀ عنس، زیدین حارثه‌ﷺ از کلب، طفیــل بــن عمــرو‌ﷺ از دوس، ابــوذر غفاری‌ﷺ از غفار، عمروبن عبسه‌ﷺ از سلیم، عامربن ربیعه‌ﷺ از عنزبن وایــل وصهیب نمری‌ﷺ از بنی نمربن قاسط.

اسلام از اولین روزگارش منحصر به قریش و اهل مکه نبود، بلکه افــرادی زیادی از سرزمین های مختلف به اســلام مشــرف گردیدنــدماننــد بــلال‌ﷺ از حبشه که بردۀ آزاد شده توسط ابوبکر صدیق‌ﷺ بود، زیدبن حارثه‌ﷺ، عامر بن فهیره ابوفکیهه‌ﷺ، شقران ‌ﷺوغیره... عمار بن یاســر‌ﷺفرمــود: مــن در ابتــدای اسلام پیامبر ﷺ را جز با پنج برده، دو زن و ابوبکرصدیق‌ﷺ ندیدم[1].

برادری عقیده بلند تر وقوی تر از برادری خون و نسب است

ابن اسحاق ؒ می نگارد: هنگامیکه پیامبر بزرگ اسلام ﷺ از غزوۀ بدر بــا اسیران برگشتند، آنها را میان یارانش تقسیم نموده فرمودند: خواهان رفتار نیک با آنها شوید، ابو عزیز بن عمیر که برادر مصعب بن عمیــر‌ﷺ اســت در جملــۀ اسیران جنگی بود، وی خود حکایت می‌نماید: برادرم مصعب از نزدم گذشــت در حالیکه من دراسارت شخصی از انصار قرار داشتم، وبه مرد انصاری گفــت: با دو دست وی را محکم بگیر، زیرا مادرش زنی ثروتمندی اســت شــاید او را

(۱) اسیره نبوی از دکتور عمری

در مقابل مال تبادله نماید. ابن هشام می نویسد: ابو عزیز که از جملهٔ لوا برداران مشرکین بود، زمانیکه این سخن را از برادرش (مصعبؓ) شنید گفت: ای برادرم! سفارشت درمورد من همینطوربود؟! مصعبؓ جواب داد: این شخص انصاری که در اسارتش قرار داری قبل از تو برادر من است.

به این ترتیب برادری دینی قویتر از برادری نسبی گردید، همچنان ابوعبیده بن جراح ؓ با پدر مشرکش در غزوهٔ بدر جنگید و او را بخاطر رضامندی خداوند به قتل رسانید، و هنگامیکه کشته شدگان این غزوه را درچاهی می افگندند پدر وی نیز ضمن آنها بود، اباعبیدؓ این حالت را با دوچشمش نگاه میکرد ولی در سیما وی تغیری رخ نداد، زیرا میدانست که پدرش در راه باطل کشته شده است[1].

محیصه بن مسعودؓ برادرمشرکش را تهدید به مرگ می‌نماید

هنگامیکه یهود بنی قریظه با پیامبر بزرگ اسلامﷺ پیمان شکنی و خیانت نمودند، پیامبرخداﷺ آنها را محاصره نموده به اسارت خود درآوردند، و فرمان صادر فرمودند تا همهٔ آنها از دم شمشیر کشیده شوند، آنگاه محیصه بر خاست و ابن سینیه یهودی را که از جمله تجار مدینه بود به قتل رسانید، برادربزرگ محیصه که در آنوقت مشرک بود، وی را ملامت نمود، و گفت: چگونه او را بقتل رساندی! در حالیکه مقدار زیادی چربی شکمت از مال ابن سینیه است، محیصهؓ درجواب گفت: سوگند به خداوند، مرا کسی به قتل وی امرنموده است، که اگر به قتل توهم امر نماید، گردنت را ازتنه ات جدا خواهم کرد،

---

(۱) سیرت ابن هشام

برادرش ازین سخن در تعجب افتاد و گفت: اگر به کشتن من هم امر نماید مرا می کشی؟! محیصهﷺ گفت: آری! اگر مرا رسول خداﷺ به اینکار امر نماید حتماً آنرا اجرا می‌نمایم، برادرش با بسیار شگفت به وی گفت: سوگند به خدا! دینی که ترا به این مقام کشانیده است، واقعا انسان رادر تعجب می اندازد! سپس ایمان آورد، محیصهﷺ درین مورد چنین میسرائید:

میکنم قتلت برادر گر شود امری بمن

خواه ملامت گرشوم از جانبت ای اهریمن

صیقل شمشیر من چون خشت ملح است پرجلا

می زنم بر گردنت ای دور از دین خدا

گر هدف گیرم کسی را میزند برگردنش

ام حبیبه ﷺ پدرش را از نشستن بر بستر رسول الله ﷺ باز می‌دارد

زمانیکه ابوسفیان قبل از فتح مکه به مدینهٔ منوره آمد، به خانهٔ دخترش ام حبیبهﷺ همسرپیامبر خدا ﷺ وارد شد، و خواست بر فرش رسول الله ﷺ بنشیند، دخترش بلافاصله فرش را از زیرپای او بیرون کشید، ابوسفیان گفت: ای دخترکم! آیا مرا لائق این فرش ندیدی و یا اینکه فرش را شایستهٔ من ندیدی؟ دخترش جواب داد: این فرش پیامبر خداست و خودت مرد مشرک و نجسی هستی، و نخواستم بر فرش پیامبرخداﷺ بنشینی!! پدرش گفت: ای دخترکم به خدا پس از من شرو بدی دامنگیرت شده است.

همزمان با آمدن ابو سفیان به مدینه پیامبر گرامی اسلامﷺ برنامهٔ فتح مکه را در همان روزها طرح ریزی میکردند و همسرش نیز از برنامه آگاه بود و میدانست که پیامبر خدا ﷺ با کفار مکه مقابله خواهد کرد که پدرش نیز در

آنجمله خواهد بود، ولی با آن هم برنامهٔ جنگی پیـامبر ﷺ را افشـا نکـرد و بـه پدر درین مورد هیچ سخنی را یاد آور نشد[۱].

موفقیت یاران پیامبر اسلامﷺ در آزمون بزرگ خداوند ﷻ

یاران پیامبراسلام ﷺ توانستند باجان نثاری و فداکاری بی نظیـر شـان- بـا مال وجان وفرزنـدان- از آزمـون خداونـدﷻ موفـق بیـرون آینـد، آنهـا دیـار ودارائی، دوستان وخویشاوندان، جاه وجلال، خانه وکاشانه را گذاشته و بخاطر رضامندی خداوندﷻ هجرت نمودند، تـا آنکـه از بهتـرین امـت هـای جهـان شدند، برتریت آنها در نژاد، نسب، و دارایی نه، بلکه ایمان راسخ، پرهیزگـاری و زهد در لذتهای دنیا، آنها را به این مقام عالی نایل ساخت، آنـان الگـوئی بـه تمام مردمان روی زمین هستند، وهر که از آنان پیروی نموده، زندگی مملـو از فداکاری آنان را سر مشق زندگی خویش قرار دهد بدون تردید به همان مقـام ومرتبه عالی آنان دست خواهد یافت.

پس بر مسلمانان لازم است تا به مبادی ارزشمند اسلام چنگ زده، عادات، رسم و رواج های جاهلیت را کنار گذاشـته، خـود پسـندی، افتخـار بـه اصـل ونسب، ملیت‌گرائی را بخود راه ندهند، و ماننـد یـک جسـد بـا روح محبـت، مودت وبرادری باهم زندگی کرده، فـرق وتفـاوت میـان غنـی وفقیـر، حـاکم ومحکوم، توانا و ناتوان، ضعیف و قوی نباشد، زیرا امت اسلامی چون جسـد، همه با هم ارتباط دارند.

دشمنی با مسلمان برابر باکفر است

---

(۱) بدایه ونهایه ٢٧٩/٤

از قیس رحمه‌الله نقل شده که حضرت عبدالله بن مسعود رضی‌الله‌عنه فرمود: هرگاه شخصی بکسی بگوید: تو دشمن منی، همانا یکی از آندو از دایرهٔ اسلام خارج شده، و یا اینکه ازبرادرش برائت جسته است، سپس فرمود: مگر اینکه توبه نماید[۱]

تکفیر نمودن مسلمان حرام است

از ابوذر رضی‌الله‌عنه روایت است که وی از رسول الله ﷺ شنید که میفرمودند: هرگاه مردی دیگری را به فسق یا کفر متهم کند، در حالیکه این نسبت در وی موجود نباشد، یقینا کفرو فسق به خودش باز میگردد[۲].

از ابن عمر رضی‌الله‌عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: هرگاه شخصی به برادرش بگوید: ای کافر! همانا کلمهٔ مذکور (کفر) بیکی از آنها باز گشت میکند اگر چنانکه گفته بود(آن شخص کافر بود) خوب، ورنه کفر به وی بازمی‌گردد[۳].

از ابو زید ثابت انصاری رضی‌الله‌عنه که از اهل بیعت رضوان است، روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: آنکه بر سوگند به ملتی غیر از اسلام، از روی قصد و دورغ سوگند خورد او چنان است که گفته است[٤] وکسیکه خودکشی کند در روزقیامت به آن عذاب کرده می شود و برهیچ مرد نذری در آنچه که مالک آن

---

(۱) ادب مفرد

(۲) متفق علیه

(۳) صحیح بخاری

(٤) مثلا بگوید: هرگاه این کار را انجام دهم پس یهودی یا نصرانی باشم.

نیست، لازم نمی‌باشد، و لعنت نمودن فرد مؤمن مانند کشتن اوست[۱].

چگونه میتوان در نجات امت اسلامی از گمراهی و برگشتشان به دین سهم گرفت؟

امروزبر مسلمان لازم است تا به سوی خدا ﷻ و دینش بر گشته، برادری، همکاری، روابط حسنه با یکدیگر، پیوسته داشتن صلهٔ رحم، نیکوکاری را از سرگیرند. ثروتمند با مالش در ساختن جامعهٔ اسلامی با بنا نمودن مساجد، مدارس، شفاخانه ها، دار الأیتام و پرورشگاه ها، و نشر وپخش کتب، ورسایل مفید سهم گرفته و با فقرا وتنگدستان همکاری لازم صورت نمایند، علماء، دانشمندان، دعوتگران نیز به نوبهٔ خود در تفهیم و رشد علمی مسلمانان بکوشند،، خلاصه هر عملی که در بنای جامعهٔ اسلامی نقش فعال دارد میتوان از آن راه، خدمتی به دین مبین اسلام داده شود، چنانکه اصحاب کرام ﷺ و تابعین رحمهم الله توانستند با ایثار و فداکاری شان بسیاری مشکلات جامعه خویش را حل نمایند، که درین مورد مثال های زیادی وجود دارد.

تهیدسی مهاجرین و جان نثاری انصار با آنها

اغلب مسلمانانیکه از مکه به مدینه هجرت نمودند بادست خالی ووضع ناگوار به مدینه رسیدند، زیرا همه دارائی خود را گذاشتند و بخاطر خدا ﷻ ورسولش ﷺ هجرت نمودند، مشرکین همه مال و جایداد آنها را ضبط نمودند و مسلمانان قادر به انتقال اموال شان نشدند، تاجاییکه قرآن کریم آنها را فقراء نامید:

---

(۱) متفق علیه

﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ﴾[(۱)].

ترجمه: (همچنین غنائم از آن فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده اند) انصار (ساکنین مدینه) جوانمردانه وبا فداکاری بی نظیر، مال و دارائی خود را به دسترس برادران مهاجرشان گذاشتند. اغلب مهاجرین که تعداد شان بیش از هفتاد نفر بودند، در عقب مسجد نبوی معروف به صفه زندگی داشتند، روایت است که سعد بن عبادهؓ به تنهائی تاهشتاد فرد از آنها را در منزلش مهمان نوازی و اکرام می نمود، دیگر صحابۀ کرام نیز برخی از آنها را به خانه های شان می بردند، زیرا نظر به گسیل و یا ورود آنها از کناره های جزیرۀ عربی احیاناً تعداد شان اضافه می شد، اهل صفه که خود را بخاطر عبادت و جهاد فارغ نموده بودند، خوراک و پوشاک کافی در دسترس نداشتند، لباس های شان تمام اعضای جسم آنها را نمی پوشانید، پیامبر اسلامﷺ همیشه خبرگیر آنها می بودند وگاه گاهی خرما برای اهل صفه می فرستادند، گاهی هم آنها را به خانه خویش دعوت میدادند. پیامبرﷺ به یاران می فرمودند: (کسیکه غذای دوشخص را در خانه دارد سومی را با خود ببرد و کسیکه غذای چهار شخص را در خانه اش دارد فرد پنجم یا ششم را باخود ببرد)[(۲)].

نقش ملیت گراها درتباهی و پارچه شدن امت اسلامی

ارمغانی که اسلام به بشریت تقدیم نمود، برادری بر اساس ایمان، عقیده

---

(۱) حشر /۸

(۲) فتح الباری ۲۸۱/۱۱و۲۹۳–ابن سعد ۲۵۵/۱.

واخلاق می باشد، زندگانی مردم قبل از اسلام، بر مبنـای نـژاد، نسـب و قبیلـه استوار بود، این مفکوره و روش سـبب ظلـم و بیـدادگری، تبـاهی و بربـادی، کشتار و خونریزی، بدبختی و ایجاد دشمنی، بدبینی، کینه تـوزی میـان اقشـار جامعه می‌گردید، طوریکه امروز نیز این اندیشه ناپاک در بعضی از کشـورهای جهان باعث تفرقه و بیداد گری و برتری جستن بعضی از نژاد هـا بـر دیگـران شده است، دیده می شود برخی به وطن می نازد، دیگری به پدر واجـداد مـی بالد! ازسوی دیگر مورد توهین وتحقیر قرار می گیرند کـه گویـا ازنسـل بـرده گان اند، ویا به بعضی حرفه وپیشه ها اهانت صورت می گیرد!!

متأسفانه شیطان توانسته آنها را گمراه وعامل ویرانی و بربادی کشور هـای اسلامی سازد، صاحبان این مفکوره پایه اسلام را متزلزل نموده، و بـه دشـمنان فرصت دادند تا امت اسلامی را پارچه پارچه سازند، باگذشت هر روزی ذلـت و خواری بر مسلمانان حاکم می شود، ولی بخود نمی آیند، و عکـس العملـی نیز از خود نشان نمیدهند. !

اسلام عزیز توانسـت مردمـانی را کـه در نهایـت جهـل، نـادانی و اعمـال ناشایسته قرار داشتند، بیرون آرد و جامعهٔ نوینی را بر مبنـای اخـلاق، عقیـده، ایمان و فضیلت بنا نهد، مسلمانان صدر اسلام توانستند جامعـه ای را تشـکیل دهند که در تقوی و پرهیز گاری، مبارزه، اخلاص، خیرخواهی بشریت، نمونـه ای به جهانیان تا روز رستاخیزگردند، امروز هر فردی این امت نظربـه وسـع و توانش مسؤلیت دارد تا اسلام را بطور درست و صحیح به مردم، چـه مسـلمان و یا غیر مسلمان معرفی نماید، و آنچرا بخود می پسندد به دیگران نیز بپسندد، طوریکه خودش نمی خواهد به آتش بیفتـد، بکوشـد تـا دیگـران را نیـز از آن

نجات دهد، بدون اینکه نژاد، رنگ، قبیله، ملیت و.... مد نظر گیرد، بلکه در هدایت و نجات آنها از آتش دوزخ خوشنود گردد.

تعداد قبایل عرب قبل از اسلام به سی قبیله می رسید، ولی هنگامیکه به اسلام مشرف شدند، و پیامبر بزرگ اسلامﷺ میان آنها پیمان برادری را بست، یک امت و مانند یک جسد شدند. خداوندﷻ می‌فرماید: ﴿أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾[1] (نسبت به مؤمنان نرم و فروتن بوده و در برابر کافران سخت و نیرو مندند).

یعنی: با برادران مسلمان خود نیک اندیش، متواضع، خود گذر، خوش خوی، صاف، ساده و نرم باشند، وبه کفار و دشمنان اسلام ثابت سازند که مسلمانان عزتمند، قدرتمند، یک دل ویک جان اند، مگر با تأسف شدید، امروز این ارزش ها از میان برداشته شده است مسلمانان مانند شیر درنده ای بر برادران دینی و عقیدتی خویش حمله آورمی شوند. حقوق برادری، همجواری همه وهمه را پایمال کرده اند. ودر مقابل کفار خوار و ذلیل، و بی همت شده اند! خداوندﷻ بشر را طوری آفریده که افراد، توده ها، وملیتها همه باهم مرتبط ومحتاج یکدیگر میباشند وهیچ انسانی نمیتواند به تنهایی زندگی نمهید، ولی اگر این پیوند وهمبستگی فطری را خود خواهی وملیت گرایی تهدید نمود، سرانجام بد در انتظار بشر خواهد بود، زیرا درهمچو وضع، دشمنی، حسد وتحقیر وبلآخره تجاوز جایی برادری را خواهد گرفت، ودر راه غالب شدن بر خصم از هیچ وسیله ای دریغ نخواهند ورزید؛ چنانکه رویداد

(۱) مائده ٥٤

ها به همه ثابت ساخت که حتی برخی در این راه خویش را به دامـان دشـمن ودر صف آنان قرار دادند!!!

فروتنی پیامبر بزرگ اسلامﷺ با اعراب خشک مزاج

خداوندﷻدر باره اخلاق عالی پیامبر گرامی‌مان حضـرت محمـدﷺ چنـین میفرماید: ﴿ وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴾[۱] (حقیقتا تو بر خلقی عظـیم هسـتی)یعنی بی گمان توبر اخلاقی هستی که خداوندﷻ درقرآن ترا به آن امر نموده اسـت چنان که در روایت صحیح از عایشـه رضـی الله عنهـا آمـده کـه وی در بـاره اخلاق رسول اکرم ﷺ سوال شد، فرمود: (اخلاق رسول خداﷺ قرآن بود) بلی! به راستی که رسول اکرم ﷺ دارای اخلاق بسیار بزرگی بودنـد چـرا کـه در راه دعوت از قوم خود چیز هایی را تحمل کردند که امثال ایشـان کسـی قـادر بـه تحمل آن نیستند. به حق که رسول اللهﷺ آیینه تمـام نمـای ادب، حیـا، جـود، شجاعت، حلم، گذشت وغیر این از برازندگی های اخلاقی بودند.

ازانس بن مالکرضی الله عنه روایت است که فرمود: من بـا پیـامبرﷺ روان بـودم در حالیکه پتوی نجرانی که حاشه های درشتی داشت بر سـر آنحضـرتﷺ بـود، ناگهان اعرابی آمد و از پتوی آنحضـرت ﷺ گرفـت وبـا شـدت بطـرف خـود کشید. حتی که من اثر کناره های درشت پتو را بر گـردن آنحضـرتﷺ دیـدم، سپس اعرابی گفت: امر کن تا از مال خداوند که در دست قرار دارد برایم داده شود، پیامبرﷺ بسوی او نگریست و خندید، سپس امر فرمودند تـا بـه اعرابـی چیزی داده شود و در روایت دیگر آمده است که اعرابی گفت: بـالای ایـن دو

(۱) القلم: ٤

شترانم مال بار نمائید زیرا از مال خود و یا مال پدرت برایم نمی دهی[۱].

(۱) بخاری.

فصل چهارم:

نتائج نژاد پرستی (تجاوز، کشتار، ویرانی وبربادی)

از جمله نتائج ناگوار ملیت خواهی وهر گونه گردهم آئی که بر اساس قوم، ملیت و نژاد باشد، حاصل وثمره آن تجاوز، کشتار و بیداد گری خواهد بود، طوریکه همه شاهد این حقیقت اند، جنگ های خانمان سوزی که در صومال وافغانستان به وقوع پیوست و منجر به قتل و ویرانی های بیشماری شد، همه نتیجه قوم پرستی بود، چون رهبر و یا بزرگ هر قوم بخاطر به قدرت رسیدن، یا تصرف نمودن مناطق بیشتر و یا مقدس دانستن شخص خودش و غروریکه در دلهایشان جاگزین شده است، مردمان بیچاره وبیخرد را تحریک و تشویق به جنگ های خونین نمودند، و هر طرفی خود را بر حق، وجانب مقابل را باطل معرفی کردند. جنگهای خونین و ویرانگری که در بعضی از کشور های اسلامی صورت گرفت سبب اساسی آن منصب دوستی بعضی از رهبران آنهاست که بصیرت و عقل خویش را از دست داده و خیانت بزرگی را به دین وملت مسلمان خویش مرتکب شدند! آنها معروف به دینداری اند، اما مردمان نژاد پرست و ملیت گرای آنها در زمینه نژاد پرستی وحکم اسلام در مورد آن هیچ معلوماتی ندارند، ماگمان می کردیم که تعصب آنها تنها در مورد به همسری ندادن دختران یک قبیله به قبیلۀ دیگر است ولی دانستیم که تعصب قومی و نژادی آنها چنان بالاست که حتی منجر به همچوجنگ های خونین و تباه کننده شد، و در راه عداوت با یکدیگر و سر کوب نمودن جانب مقابل از هر وسیله ای کار گرفتند، این دلیل واضحی است که علمای امت اسلامی در مورد از بین بردن این مرض و وبای مهلک هیچ توجهی نکرده، وسهل انگاری نموده اند، این مرض بد و تباه کن دامنگیر امت

اسلامی شده است. پس مسؤلیت بالای علما و دعوتگران است که در پی از بین بردن این مرض بد که ملت اسلامی را پارچه پارچه کرده است آستین همت بر زنند، اگر علما و دعوتگران متوجه مسؤلیت بزرگ شان نشوند بدیهی است که جنگ های خونین و کشتار، جنایت، تباهی و ویرانی بیشتر ادامه یافته و با نام های مختلف و زیرپرده های متنوع اهداف شوم دشمنان پیاده خواهد شد، یاد آور باید شد که اگر مردم به خود نیایند و توبه نکنند واز این جنایات دست نبردارند، انتظار مصائب، تفرقه، و دشمنی های بیشتر را داشته باشند طوریکه آشکار شد هدف از ین جنگ ها غالب شدن یک نژاد بر نژاد دیگر بوده است، دشمنان نیز موقع را مناسب شمرده اطراف درگیر درجنگ را تشویق و تحریک می‌نمایند تا اهداف شوم و ناپاک خود را به پیش می برند. اطراف درگیر ادعا دارند که هدف شان بر قرار نمودن حکومت اسلامی وتطبیق نمودن شریعت است ولی اینطور نیست، بلکه هدف ازین جنگ های خونین مسلط شدن یک نژاد بردیگری وبدست آوردن پست های مهم وکلیدی و مناصب اعلی است، اگر آنها رضای خداوندﷻ و مصلحت ملی را در نظر میداشتند از مطالب بیهوده خویش می گذشتند و در مقابل برادران مسلمان خویش تنازل می نمودند یا اینکه صحنه را برای کسانی میگذاشتندکه مورد قبول همه قرار دارند، وهر چه زودتر به جنگ های خونین و خانمان سوز پایان می دادند!

این جنگ های نامقدس همه در راه شیطان است، چون ابلیس توانست آنها را بفریبد و مرتکب خیانت بزرگ به اسلام، مردم و ملت شان گردند، دشمنان اسلام نیز نقطه ضعف آنها را درک نموده اند و با اطمئنان خاطر از

آنها استفاده می‌نمایند، و می دانند تا زمانیکه آنها درین غفلت بسر می برند وآله دست آنها شده اند، هرگز قادر به تشکیل حکومت اسلامی نخواهند شد.

خداوند ﷻ ازدل های همه باخبر است و می داند چه کسی در راه او می رزمد و چه کسی بخاطر اهداف شخصی خویش مبارزه می کند، چون نیت ها درست نیست لذا همه مصایب و بلاها، قهر و غضب خداوندﷻ با اشکال مختلف بر آنها فرود می آید و تا وقتیکه به اللهﷻ رجوع نکنند و از تعصبات قومی، نژادی، سمتی وحزبی دست برندارند، هرگز صلح و آرامش وثبات بر قرار نخواهد. امروز جهان اسلام با مصایب گوناگون دست وگریبان است، اشخاص ناشایسته را دشمنان بر ملت تحمیل می کنند وبنام اسلام در پشت پرده ساخت وبافت هایی را با آنان طرح ریزی می نمایند تا ریاست ومقام را از دست ندهند. اسلام به پیروانش اجازه نمیدهد بخاطر ریاست ومنصب مبارزه نماید هر چند لایق وشایسته آن هم باشد، چون حرص ورزیدن بر امارت وریاست سنن پشیمانی وندامت در روز قیامت خواهد شد. زیرا شخصیکه به اساس درخواست ویاحرص به مقامی برسد، خداوندﷻ وی را یاری نمی دهد، اما اگر بدون در خواست ریاست ومقام بوی سپرده شود، خداوندﷻ وی را در کارش یاری میدهد.

ما از خداوند ﷻ استدعا می نمائیم تا گمراهان آنها را هدایت نماید، حق را به آنها حق، وباطل را به آنها باطل بنمایاند.

خداوند ﷻ درمورد کشتن مسلمان چه فرموده است؟

﴿ وَٱلَّذِينَ لَا يَدۡعُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ وَلَا يَقۡتُلُونَ ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ وَلَا

يَزۡنُونَۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ يَلۡقَ أَثَامٗا ٦٨ يُضَٰعَفۡ لَهُ ٱلۡعَذَابُ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَيَخۡلُدۡ فِيهِۦ مُهَانًا ﴾[۱].

ترجمه: (وبندگان رحمان کسانی اند که با الله، معبود دیگری را به فریاد نمی خوانند و پرستش نمیکنند وانسانی را که خداوند خونش را حرام کرده است به قتل نمیرسانند، مگر به حق، و زنا نمیکنند، چرا که هر کس این (کارهای ناشایسته شرک و قتل و زنا) را انجام دهد، کیفر آن را می بیند، عذاب او در قیامت مضاعف (دوچند) می‌گردد و خوار و ذلیل، جاودانه در عذاب میماند)

همچنان خداوندﷻ می‌فرماید: ﴿ وَمَن يَقۡتُلۡ مُؤۡمِنٗا مُّتَعَمِّدٗا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ خَٰلِدٗا فِيهَا وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ وَلَعَنَهُۥ وَأَعَدَّ لَهُۥ عَذَابًا عَظِيمٗا ﴾[۲].

ترجمه: (وکسی که مؤمنی را از روی قصد بکشد کیفر اودوزخ است و جاودانه در آنجا میماند و خداوند براو خشم می گیرد واو را از رحمت خود محروم میسازد و عذاب عظیمی برای وی تهیه و آماده نموده است) همچنان خداوندﷻ می‌فرماید: ﴿ مِنۡ أَجۡلِ ذَٰلِكَ كَتَبۡنَا عَلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ أَنَّهُۥ مَن قَتَلَ نَفۡسَۢا بِغَيۡرِ نَفۡسٍ أَوۡ فَسَادٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ ٱلنَّاسَ جَمِيعٗا وَمَنۡ أَحۡيَاهَا فَكَأَنَّمَآ أَحۡيَا ٱلنَّاسَ جَمِيعٗاۚ وَلَقَدۡ جَآءَتۡهُمۡ رُسُلُنَا بِٱلۡبَيِّنَٰتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرٗا مِّنۡهُم بَعۡدَ ذَٰلِكَ فِي ٱلۡأَرۡضِ لَمُسۡرِفُونَ ﴾[۳].

---

(۱) فرقان / ٦٨ـ ٦٩

(۲) النساء/ ۹۳

(۳) المائدۀ/۳۲

ترجمه: (به سبب اینکه قابیل هابیل را بقتل رسانید) به همین جهت بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس انسانی را بـدون ارتکـاب قتـل، یـا فسـاد در زمین بکشد، چنان است که گوئی همـهٔ انسـانها را کشـته اسـت، و هـر کـس انسانی را از مرگ رهائی بخشد، چنان است که گوئی همهٔ مردم را زنده کـرده است، و پیغمبران ما همراه بامعجزات آشکار و آیات روشــن بـه پـیش ایشـان آمدند واما بسیاری از آنان پس از آن در روی زمین راه اسراف (قتل و جنایت) را پیش گرفتند).

و اینک مجموعهٔ از احادیث شریف را که در مورد تحـریم ریخـتن خـون مسلمان و بزرگی این گناه در نزد خداوند را از کتاب ترغیب و ترهیـب بـرای خوانندگان عزیز پیشکش می‌نمایم:

* از ابن مسعودﷺ روایت است که پیامبرﷺ فرمودند: اولین چیزی کـه در روز قیامت در میان مردم بدان حکم می شود خون ها است)[1].

و سبب آغاز فیصله در مورد خون ها، عظمـت ایـن مسـأله اسـت کـه بـه حقوق بندگان خدا ارتباط دارد. زیرا خداوندﷻ و پیامبرشﷺ در مورد ریختن خون مسلمان وکشتن وی به ناحق بیم داده اند.

* در روایت دیگر نزد نسائی آمده است: (اولین چیزیکه با بنـده در مـورد آن محاسبه می شود نماز است، واولین چیزیکه در میان مردم – حقوق- بـدان حکم و فیصله می شود خون هاست)

در حقیقت خون، مال، آبرو و ارزشهای مسلمانان بر یکـدیگر آنهـا حـرام است بوده. پیامبرﷺ در خطبهٔ حجه الوداع چنین فرمودند: (.. همانا خون هـا و

(۱) متفق علیه

مالهای شما در میان شما حرام است همچون حرمت این روز شما، دریـن مـاه شما و دراین شهر شما)[۱].

* از ابو هریره ﷺ روایت اسـت کـه آنحضـرتﷺ فرمودنـد: (همـه چیـز مسـلمان بـر مسـلمان حـرام اسـت، خـونش، آبـرویش ومـالش)[۲] همچنـان آنحضـرتﷺ مـی‌فرماینـد: (دشـنام دادن مسـلمان فسـق و جنـگ بـاوی کفـر است)[۳].

* واز ابو هریره ﷺ روایت است که آنحضرتﷺ فرمودند: (از هفت چیـز مهلک بترسید و بپرهیزید. گفتند: یا رسول الله آنها کدام اند؟ فرمودنـد: شـرک آوردن به خداوند، افسون (جادو) و کشتن نفسی که خداوندﷻ حـرام نمـوده مگر به حق، خوردن سود و خوردن مال یتیم وپشت گردانیدن در روز جنگ با کفار، ومتهم کردن زن باعفت مسلمان به زنا، در حالیکه از انجام چنـین عمـل زشت بی خبر است)[٤].

* از ابن عمررضی الله عنهمـا روایـت اسـت کـه رسـول اللهﷺ فرمودنـد: (مسلمان همیشه در فراخی از دینش قرار دارد تا لحظه ای که خون حرامـی را نریزد)[٥]

* از برا بن عازبﷺ روایت است که پیامبرﷺ فرمودند: (زوال شـدن دنیـا

(۱) متفق علیه

(۲) نزد مسلم

(۳) متفق علیه

(٤) متفق علیه

(٥) نزد بخاری و حاکم

برخداوند ﷻ حقیرتر از کشته شدن مؤمنی به نا حق است)[۱].

* از ابو هریره‌ﷺ روایـت اسـت کـه آنحضـرتﷺ فرمودنـد: (کسـیکه در کشتن مؤمنی با گفتن نیم کلمهٔ یاری و کمک نماید، در روز قیامت با خداونـد در حالی روبرو می شود که بین دو چشمش نوشـته شـده اسـت: (نـا امیـد از رحمت خدا)[۲] سفیان بن عیینه‌رحمه‌الله میفرماید: چنین اسـت کـه بگویـد- بـک- یعنی کلمهٔ بکش تمام نشود[۳].

* ابـن عمـر ﷺ مـی‌فرمایـد: (از جملـه اموریکـه مـرد را در هلاکـت قرارمی‌دهد، که هرگز از آن رهائی نمـی یابـد، کسـیکه خـویش را در ریخـتن خون حرام شریک سازد)[٤].

* از عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنهما روایت است که پیامبرﷺ فرمودند: (زوال شدن دنیا در نزد خداوندﷻ حقیرتـر از کشـتن یـک مسـلمان است)[٥].

* و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که در زمان پیامبر خـدا ﷺ شخصی در مدینه به قتل رسید که قاتلش نا معلوم بود سپس آنحضرت ﷺ بـر منبر بالا رفته فرمودند: (ای مردم! شخصی کشته مـی شـود در حالیکـه مـن در میان شما قرار دارم! و قاتلش را کسی نمیداند! اگر همهٔ اهـل آسـمان و زمـین یکجا شوند و کسی را بکشند حتماً خداونـدﷻ آنهـا را عـذاب مـی‌نمایـد، و

---

(۱) نزد ابن ماجه با اسناد حسن.

(۲) نزد ابن ماجه.

(۳) ترغیب وترهیب ۲۹٤/۳.

(٤) نزد بخاری.

(٥) نزد مسلم.

آنچرا خداﷻ بخواهد انجام میدهد)[۱].

* از ابی بکره ﷺ روایت است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: (اگر همـۀ اهـل آسمانها و زمین با هم یکجا شده مسلمانی را به قتل بر سـانند خداونـد حتمـاً همۀ آنها را بر روی های شان در آتش می افگند)[۲].

* از حضرت معاویهﷺ روایـت اسـت کـه رسـول الله ﷺ فرمودنـد: (هـر گناهی امید است که مورد آمرزش خداوند قرار گیرد، مگر شخصـیکه کـافر از دنیا رود، و کسیکه مؤمنی را قصداً به قتل رسانده باشد)[۳].

* از ابوسعیدﷺ روایت شده کـه آنحضـرتﷺ فرمودنـد: (از آتـش دوزخ گردنی بیرون می آید که حرف می زند، و می گوید: امروز خداوندﷻ اختیـار سه شخصی را به من سپرده است: هر شخصی سرکش و متکبر، و کسـیکه بـا خداوندﷻ معبودی را شریک قرار داده بود، و کسیکه نفسی را به ناحق کشـته باشد، سپس بر این مردمان پیچیده و آنها در اعماق دوزخ می افگند)[٤].

* از ابی الدردا ﷺ روایت است کـه پیـامبرﷺ چنـین مـی فرمودنـد: (هـر گناهی امید است که مورد آمرزش خداوند قـرار گیـرد مگـر مردیکـه مشـرک بمیرد، یا مؤمنی را بقصد کشته باشد)[٥].

* از ابو موسی اشعری ﷺ روایت است که آنحضرتﷺ فرمودنـد: (چـون ابلیس صبح کند لشکرش را گسترانیده می گوید: هر کسیکه امروز مسلمانی را

(۱) نزد بیهقی

(۲) نزد طبرانی

(۳) نزد نسائی

(٤) نزد أحمد۳/٤٠

(٥) نزد حاکم ٣٥١/٤

بفریبد تاجی را بر سرش می گذارم، سپس یکی آمده می گوید: من پیوسته بـا او همراه بودم تا آنکه همسرش را طلاق نمود، ابلیس می گوید: نزدیک اسـت که ازدواج کند دیگری آمده میگوید من پیوسته با مسلمانی همراه بودم تا آنکه پدر ومادرش را نا فرمانی نمود. ابلیس میگوید: نزدیک است که با آنهـا نیکـی نماید، دیگری آمده می گوید: پیوسته با او بودم تـا آنکـه بـه خداونـد شـریک آورد، سپس ابلیس می گوید: خـودت! خـودت! و دیگـری آمـده مـی گویـد: پیوسته با او بودم تا آنکه شخصی را به قتل رسانید، ابلیس می گوید: خـودت! خودت! و تاج را بر سرش می گذارد)[1].

* از عباده بن صامت ﷺ روایت است که آنحضرت ﷺ فرمودند: (کسیکه مؤمنی را بی سبب وبا بی پروائی به قتل رساند، خداوند تعالی در روز قیامـت از وی بدل و بهائی را نپذیرفته و عذابش از وی دفع نمی‌گردد)[2] از خالد بـن دهقان ﷺ نقل است که او از یحیی غسانی پرسید: چگونه مرد با بی پروائـی و بدون سبب مسلمانی را می کشد؟ یحیی جواب داد: کسا نیکـه در وقـت فتنـه می جنگند وبه ناحق میکشند، و با ارتکاب اینکار، خود را بر حق و برهـدایت می دانند و از خداوند طلب آمرزش هم نمی کنند)[3].

هدف مسلمان برتری کلمهٔ توحید است

از ابو موسی ﷺ روایت است که مردی خدمت پیامبرﷺ آمده و گفـت: یـا رسول الله! مردی برای غنیمت می جنگد و مـردی بـرای آوازه و شـهرت مـی

---

(۱) ترغیب ۲/ ۲۹٦ و حاکم ۲۵۱/٤.

(۲) نزد ابو داؤد

(۳) نزد ابو داود

جنگد و مردی برای آن می جنگد که منزلتش از نظر جنگی دیـده شـود، پـس کدام یک در راه خداست ؟ رسول الله ﷺ فرمودنـد: آنکـه بجنگـد تـا کلمـهٔ الله (کلمهٔ توحید) برترشود، پس آن در راه خداست)[1].

از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که مردی به آنحضرت ﷺ گفت: مـردی مـی خواهد به جهاد رود ولی هـدفش بدسـت آوردن مـال دنیـا اسـت؟ پیـامبر ﷺ فرمودند: (ثوابی برایش نیست) گفتند: دوباره از پیامبرخدا ﷺ بپرس، آنمرد سـه بار نزد آنحضرت ﷺ آمد و پرسید، پیامبر ﷺ درهر باری فرمودند: (ثوابی بـرایش نیست)[2] از عبدالله بن عمروبن العاص رضی الله عنه روایـت اسـت کـه او از پیـامبر ﷺ پرسید: یا رسول الله! مرا از جهاد وجنگ آگاه کن. آنحضـرت ﷺ فرمودنـد: (ای عبدالله پسر عمرو، اگر باصبر وامید ثـواب جنگیـدی، خداونـد جل جلاله تـرا در روز محشر صبرمند و امیدوار به ثوابش محشورمی‌نماید، و اگر بخاطر ریا و شهرت و زیادی مال رزمیدی، خداوند تعالی تـرا روز محشـر در زمـرهٔ ریـا کـاران و نبردکننده گان بخاطر مال حشر خواهد کرد، ای عبدالله پسر عمرو! بر هر نیـت وحالتی که نبرد نمائی ویا اینکه کشته شوی خداوند ترا به همان نیت وحالـت حشر خواهد کرد)[3] از حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت شده کـه فرمـود: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: همانا ثواب اعمـال بـه نیـت بسـتگی دارد وهر کس نتیجهٔ نیت خود را در می یابد، پس کسی که هجرت او بسوی خـدا و رسول او است (ثواب) هجرت بسوی خدا و رسولش را در می یابد وکسـی

(۱) سنن و مسلم

(۲) نزد ابو داؤد

(۳) نزد ابو داؤد

که هجرتش بسوی دنیا باشد به آن میرسد یـا هجـرت او بـرای ازدواج بـازنی باشد، پس هجرت او بسوی چیزیست که برای رسیدن بـه آن هجـرت نمـوده است)[۱].

کسیکه علیه مسلمانی سلاح بردارد از من نیست

از ابو هریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: آنکه بر مـا سـلاح کشد، از ما نیست و آنکه به ما خیانت کند، از مانیست)[۲] حتی کسانیکه چـاقو و یا اشیای تیغ دار مانند شمشیر، تیر، نیزه و غیره را با خود حمل مـی‌نماینـد، احتیاط نمایند تا اذیتی به دیگران نرسانند و باید اشیای برنـده را در پـوش یـا غلافی بگذارند. از ابو موسـی ﷺ روایـت اسـت کـه پیـامبر بـزرگ اسـلام ﷺ فرمودند: (هرگاه کسی از شما با تیرویانیزه از مسجد و یا بازار میگذشت بایـد سرنیزهٔ آنرا با دست خود بگیرد تا باکسی از مسـلمانان اصـابت نکنـد)[۳] و از انس ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ فرمودند: (گناهـان کبیـره: شـریک آوردن بـه خداو نافرمانی پدر و مادر و کشتن نفس و سخن دروغ و ناهنجار است)[٤].

طاعت خداوند ﷻ و پیامبرش ﷺ مقدم بر همه چیز است

از عدی بن حاتم ﷺ روایت است که فرمود: من نزد آنحضرت ﷺ آمـدم در حالیکه سورهٔ برائت را تلاوت می نمودنـد ﴿ ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ

(۱) متفق علیه

(۲) متفق علیه

(۳) متفق علیه

(٤) نزد نسایی

أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ ﴾[۱] (یهودیان و مسیحیان علاوه از خدا، علمای دینی وپارسایان خود را هم به خدائی پذیرفته اند) سپس فرمودند: آنها علما و پیشوایان خود را عبادت نمی کردند، لیکن حلال خدا را به ایشان حرام، و حرام خدا را به ایشان حلال می نمودند، آنها نیز از ایشان فرمان میبردند و سخنان آنها را از دین می دانستند)[۲] در روایت دیگری اینچنین می‌فرمایند: (آری! حلال خدا را حرام، و حرام را حلال میکردند، ودیگران هم کور کورانه به دنبال ایشان می‌رفتند و فرمان میبردند، پس همین عبادت نمودن علمای دینی و پارسایان است)[۳] طاعت وفرمانبری خداوند و پیامبر بزرگش ﷺ مقدمتر و اولی تر از همه مردمان است، و هر سخن یا امری مخالف فرموده های خداوند ﷻ و رسولش ﷺ باشد، جایش کثافت دانی است، هرچند گوینده ومصدرش انسانی عالیقدری هم باشد، واز علی رضی الله عنه روایت شده است که فرمود (طاعت وفرمانبرداری در معصیت وگناه نیست، بلکه طاعت وفرمانبرداری در امور شایسته و نیک است)[٤].

ودر نزد ابوداود و نسایی از علی رضی الله عنه روایت است که فرمود: (طاعت پیشوا برمسلمان لازم است. تا آنکه به گناهی امر نکند، وچون به معصیت وگناهی امر نمود، پس اطاعت وفرمانبرداری از وی جایز نیست)

امام بیهقی رحمه الله در کتاب شعب الایمان از ابن عمر رضی الله عنه نقل میکند که فرمود:

---

(۱) سوره توبه /۳۱

(۲) نزد ترمذی

(۳) نزد ترمذی

(٤) متفق علیه

(برشخص مسلمان لازم است که بشنود واطاعت کند در آنچه که دوست دارد یا از آن بد میبرد، مگر اینکه به معصیت امر شود. وچون به معصیتی امر شود، شنیدن وفرمانبرداری بر وی لازم نیست)

از خباب بن ارت ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ فرمودند: (بشنوید! زود است که بالای شما فرمانروایانی مسلط گردد که ستمگر ودروغگو اند، پس شما در ظلم، آنها را یاری ندهید ودروغهای ایشان را تصدیق ننمایید، پس هر کسی در ظلم وبیدادگری با آنها همکارشد وسخنان دروغ آنها را تصدیق نمود، هرگز بر سر حوض با من روبرو نخواهد شد)[1] بنا بر این اطاعت وفرمانبرداری از بزرگان اقوام و پیشوایان، در آنچه که گناه است جایز نیست. همچنان اشتراک در جنگ، عداوت ودشمنی علیه قبایل وملیت های دیگر، ویا گرد هم آیی بر اساس نژاد، ملیت، قبیله، ومبارزه درین راه جنایت بزرگی است که سبب قهر وغضب الهی می‌شود. مسلمان واقعی هرگز درراه نژاد، ملیت، رنگ، زبان جنگ ومبارزه نمیکند، بلکه هدف ومرامش برتری کلمۀ توحید، توقف دادن به ظلم وستم وبیدادگری، وتأمین امنیت وصلح میباشد، مسلمان باید بکوشد تا در مقابل مجرمین، مردمان منحرف وکفار مبارزه کرده واز دین وعقیدۀ خویش دفاع نماید، کتاب الله وسنت پاک پیامبر بزرگ اسلام ﷺ را قانون ودستور خویش قرار داده، و یگانه نمونه والگوی زندگی اش همان مردمان صالح ونیکوکار پیشین در صدر اسلام باشند. مسلمان راستین، از اوامر ودستورهای خداوند ﷻ ورسولش ﷺ پیروی مینماید، داور وفیصله گر در نزدش تنها قرآن وسنت پیامبر اسلام ﷺ بوده هرگاه کشمکش یا اختلافی رخ

---

(۱) نزد احمد

دهد باعدم دلتنگی وناراحتی به فرمان خدا ﷻ ورسولش ﷺ گـردن نهـاده حـق انتخاب واختیار را بخود نمیدهد، سخنان اشخاص را مقدم بر فـرامین الهـی و پیامبر ﷺ نمیداند. امام ابوحنیفه رحمه الله می‌فرماید: (هرگـاه سـخن مـن بـا فرمـوده پیامبر خدا ﷺ تصادف کرد، سخن مرا گرفته به دیوار زنید).

همچنان امام مالک رحمه الله می‌فرماید: (سخن هرکس پذیرفته و رد مـی‌گـردد، مگر صاحب این قبر (اشاره به مرقـد آنحضـرت ﷺ نمود)کـه هرگـز قابـل رد نیست).

امام شافعی رحمه الله می‌فرماید: (هرگاه حدیث رسول خـدا ﷺ بـرایم رسـید و صحت آن برایم ثابت گردید، سـپس غیـر از حـدیث، سـخن کسـی دیگـر را پذیرفتم، پس بدانید که عقل از سرم رفته است).

بنابراین، مسلمان هر سخن یا امری را که با قرآن و سنت تصادم و تعارض نماید، ردکرده، شریعت اسلام را در همه امور زندگی اش داور و دسـتور قـرار دهد، هرگونه رأی ونظریه و روشهای ملیت خواهی را با همه انواع واشـکالش ترک مینماید. از ابو سعید الخدری رضی الله عنه روایت است که فرمود: پیامبر ﷺ علقمـه بن مجزر رضی الله عنه را با برخی از اصحاب کرام رضی الله عنهم اجمعین، که مـن هـم ضمن آنها بودم، جهت مـأموریتی فرسـتادند، هنگامیکـه در نیمـۀ راه رسـیدیم تعدادی از سربازان لشکر را به سرکردگی عبدالله بن حذافه سهمی جدا نمـود. عبدالله بن حذافه مرد شوخ و مزاحیی بود، زمانیکـه در نیمـۀ راه رسـید آتشـی بزرگی را افروخت سپس به مردم گفت. آیا شنیدن سخن و اطاعت من بر شما لازم نیست؟ گفتند: آری، فرمود: اگر من شما را به کاری امر نمـایم شـما آنـرا انجام میدهیـد؟ گفتنـد، بلـی، فرمـود: پـس حقـی کـه بـر شـما دارم، طاعـت

وفرمانبرداری من بر شـما اسـت. همـهٔ شـما دریـن آتـش بپریـد! ابـو سـعید الخدریﷺ فرمود: بعضی از مردم آمادهٔ خیز زدن شدند، تـا آنکـه عبـدالله بـن حذافه ﷺ متیقن شدکه آنها در آتش داخل میشوند. آنگه فرمود: بنشینید من بـا شما شوخی نمودم. هنگامیکه به مدینـه بـر گشـتند قصـه را بـه آنحضـرت ﷺ حکایت نمودند پیامبرﷺ فرمودند: (کسیکه شما را به گناه و معصیت امر نماید، شما از وی فرمان نبرید) و در روایت دیگرچنین آمده: (اگر آنهـا داخـل آتـش میشدند دو باره بیرون نمی آمدند)یعنی در آخرت نیز وارد آتش می شدند.

ارزش واهمیت مسلمان نزد حکومت اسلامی

خلفای راشدین و پیروان آنها، توخه و اهتمام خاصی به اوضاع مسـلمانان داشتند، حتی در جنگ ها یک فردی از لشکر اسلامی را بهتر وگرامیتر از لشکر روم و دار وندار آنها می دانستند.

حضرت عمر فاروقﷺ به سر لشـکر سـرزمین نهاونـد نعمـان بـن مقـرن مزنیﷺ چنین نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم از طـرف بنـدهٔ خـدا عمـر بـن الخطاب امیر مؤمنین به نعمان بن المقـرن، سـلام خـدا برتـو بـاد، مـن حمـد وسپاس خداوند یکتا، که جز او معبودی بحـق نیسـت برایـت عـرض میـدارم وبعد!

بمن اطلاع رسید که تعداد زیادی از عجمی ها در سرزمین نهاوند گـردهم آمده اند. هرگاه نامهٔ من برایت رسید به کمک ویاری خداوند. با مسلمانان زیر دستت حرکت کن، آنها را به جاهای دشوار ونا هموار مران تا اذیتـی بـه آنهـا نرسد وایشان را از حقوق شان بی بهره ومحروم ننما، تا سبب کفر آنها نگـردد، و در آبهای ایستاده که امکان غرق شدن اسـت، هیچگـاه آنهـا را داخـل ننمـا،

همانا یک فرد مسلمان در نزدم بهتر وگرامی تر از صد هزار دینار است[۱].

همچنان روایت شده است که عمر فاروق ﷺ نامهٔ به والی اش در غزه کـه جعونه بن الحارث نام داشت فرستاد وفرمـود: (از حمـلات زمسـتانی بپرهیـز، سوگند به خداوند که یک مردی از مسلمانان بهتر از روم و دار وندار آنهاست)

وهنگامیکه مسلمانان بر لشکر فارس غالب شدند، سر زمینی زیادی ماننـد نهاوند، اصفهان، قم وکرمان را تحت تصـرف شـان در آوردنـد، سـپس اخبـار شهکاری وقهرمانی آنهاو درضمن نام های شهدای این جنگ بـه امیـر مـؤمنین عمرفاروقﷺ رسید، عمرﷺ از شنیدن نام های شهدا غـم انگیـز گردیـد و بـه گریه آمد. وبا شنیدن نام هر شهید گریه اش اضافه تر می‌گردید، وزمانیکـه نـام آنعده شهدای را که عمرﷺ نمی شناخت یاد نمودند، گریـه نمـوده فرمـود: بـه آنها هیچ زیانی نیست که امیر مؤمنین آنها را نمی شناسد، ولی خداوندﷻ آنهـا را می شناسد وبا نوشیدن جام شهادت خداوند به آنها شرف وافتخار بخشـیده است وبا شناخت عمر چه کاری خواهندکرد!)[۲]

حضرت معاویه ﷺ که والی شام بود اصـرار میورزیـد تـا از امیـر مـؤمنین موافقهٔ حملات بحری را بدست آرود، حضرت عمرﷺ به عمرو بن العاصﷺ نامهٔ نوشت تابحر وسواری درآن را به وی شـرح نمایـد. وهنگامیکـه از خطـر امواج متلاطم بحر آگاه شد، بـه معاویـه ﷺ چنـین نوشـت: (قسـم بـه ذاتیکـه محمدﷺ را به حق فرستاده اسـت، هرگـز در مـورد یـک فـرد مسـلمان سـهل انگاری نخواهم کرد، و به خداوند سوگند که یک فرد مسلمان در نزدم، گرامی

(۱) اخبار عمرﷺ از طنطاوی.

(۲) تاریخ اسلامی ـ محمود شاکر

تر از دار وندار روم است)

حرمت مسلمان بزرگتر ازحرمت کعبۀ شریفه است

آنحضرت ﷺ کعبۀ شریفه را مخاطب قرار داده فرمودند: (ای کعبه! یقیناخداوند ترا ارجمند وبزرگ قرار داده است، ولی حرمت مؤمن بزرگتر از توست)[(۱)].

همچنان پیامبرﷺ فرمودند: (خوشا به تو ای خانه! که چقدر پرعظمتی وچه بسا حرمت داری! یقیناً که حرمت مؤمن ارجمند تر از توست)[(۲)].

همچنان پیامبر ﷺ کعبۀ شریفه را مخاطب قرار داده فرمودند: (نیست معبود بر حق جز خداوند یکتا، وتو ای کعبه چقدر پاکی، وچه بوی گوارا، وچه بسا حرمت بزرگ را دارائی! ولی حرمت مؤمن بلند تر از توست، یقیناً که خداوندﷻ ترا حرام قرار داده است. وبیگمان مال، خون وآبروی مؤمن، وبد گمانی به او را نیز حرام قرار داده است)[(۳)].

همچنان عمر بن الخطاب ﷺ چنین میفرمود: (اگر فرد مسلمانی را از چنگ کفار بیرون آرم، بهتر از سرزمین جزیرۀ عرب در نزدم است)[(٤)]

چه زمانی خون مسلمان حلال شمرده می‌شود؟

پیامبراکرم ﷺ می‌فرمایند: (ریختن خون شخص مسلمان که شهادت میدهد: معبودی بر حق جز الله نیست، ومن فرستادۀ اویم روا نیست مگر به

---

(۱) نزد طبرانی

(۲) نزد بیهقی در شعب الایمان

(۳) نزد طبرانی

(٤) کنز العمال ٥٤٥/٣

یکی از سه سبب: کشتن نفس در بدل نفس، زن بیوه ویا شوهر داریکه مرتکب زنا شود، وترک کنندهٔ (دین) کـه از جماعـت جـدا شـده باشـد- مرتـد شـده باشد)[۱]

وازجابرﷺ روایت است که پیامبر ﷺ فرمودنـد: (امـر کـرده شـدم بـامردم بجنگم تا شهادت دهند که معبودی بر حقی جز خدا نیسـت، هرگـاه شـهادت دادند که معبود برحقی جز خدا نیست، حفظ نموده اند از من خونهـا ومالهـای شان را، مگر بحق اسلام، وحساب (نهان) شان با خداوندﷻ است)[۲]

پس کسیکه در راه ملیت ونژاد می جنگد جایگاهش آتـش دوزخ خواهـد بود، جنگ ومبارزه در راه نژاد وملیت کاری زشتی است، هرچند در ظاهر نـزد بعـض مـردم خـوب جلـوه کنـد، خـوبی ونیکـویی آنسـت کـه خداونـدﷻ وپیامبرشﷺ آنرا تأیید نموده باشند، اما آنچرا مردم خوب مـی پندارنـد خـوبی ونیکی شده نمی تواند، بیایید به قصه ذیل گوش فرا دهیم: ابـن اسـحاقﷺ از عاصم ابن عمرﷺ از قتادهﷺ روایت میکند: در غزوه احد شخصی نا شناسـی بنام قزمان که کسی او را نمی شناخت وارد جنگ شد، بعدها هنگامیکه در نزد پیامبرﷺ از وی یاد میشد، می فرمودند: (وی از جمله دوزخیان اسـت). قزمـان که مردی نیرومند وشجاعی بود، توانست بـه تنهـائی هشـت یـا هفـت نفـر از جنگجویان مشرکین را به قتل برسـاند. وهنگامیکـه خـودش زخـم برداشـت، نتوانست به جنگ ادامه دهد، سپس به یکی از خانه های بنی ظفـر انتقـال داده شد، بعضی از مسلمانان وی را توصیف نموده گفتند: ای قزمان بخـدا سـوگند

(۱) متفق علیه.

(۲) متفق علیه.

که امروز خیلی رزمیدی، و او را مژده پاداش درآخرت دادند لیکن او گفت: مژده بخاطر چه؟ بخدا بخاطر دفاع از شرف قومم جنگیدم واگر اینکار نبودی نمی جنگیدم، وچون زخمها وی را بیتاب ساخت، تیری را گرفت وخود کشی نمود(۱).

این است حال آنانی که در راه وطن یا نژاد یا هرهدف دیگری، بجز برتری دین خدا می رزمند، هرچند در زیر پرچم اسلام وحتی در صف لشکر پیامبرﷺ و در ردیف اصحاب ایشان بجنگند.

برادر مسلمانم: اسلام دین خداست، دین همگانی است، نژاد پرستی را مردود میشمارد، و در برابر تعصب می ایستد، برتری میان مردمان در پرهیزگاری است، وبرتو لازمست که خویش را تنها و تنها به اسلام نسبت دهی، شاعر چه خوب گفته:

پدرم اسلام و غیر از او ندارم پدری
افتخاربه تمیم و قیس همه در بدری
آن زمانکه جهال فخر بقوم میکردند
دین حق آمد و باطل بنمود بی پدری
در رۂ دین خدا قوم پرستی کفر است
بوی بد دارد و زشت است ز هر بی هنری

از خداوندﷻ می خواهیم تا مسلمانان را زیر پرچم ایمان و توحید یکجا ومتحد گرداند.

---

(۱) متفق علیه.